



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدی کتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۵ جلسه، از تاریخ ۱۳۷۶/۶/۱ الی ۱۳۷۶/۵/۲ به بحث پیرامون «طبقه‌بندی موضوعات جامعه» پرداخته است. اهم مسائل مطرح شده در بحث «طبقه‌بندی موضوعات جامعه» ناظر به تبیین جدول واژه کلید موضوعات جامعه بر اساس فلسفه نظام ولایت است. این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد. ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

۷.....	جلسه: ۱.....
۲۱.....	جلسه: ۲.....
۳۵.....	جلسه: ۳.....
۵۵.....	جلسه: ۴.....
۷۷.....	جلسه: ۵.....

طبقه بندی موضوعات جامعه

جلسه: ۱

تاریخ: ۱۳۷۶/۰۶/۰۱

بررسی اجمالی واژه‌ها و لغات
جدول طبقه‌بندی موضوعات جامعه

فهرست

مقدمه: ضرورت بحثی جامع پیرامون طبقه‌بندی موضوعات کلیدی جامعه (جریان نظام تعریف در موضوعات جامعه)	۱۱
اصل بحث:	۱۱
۱- مرور ابتدایی در تعریف واژه‌ها و لغات جدول طبقه‌بندی موضوعات جامعه	۱۱
۲- گزارشی مختصر، پیرامون فعالیت‌های فرهنگی سروش در خارج از کشور	۱۲
۳- تعریف «مبنا» - «موضوع» - «مقیاس» در جدول و تطبیق آن با اوصاف «زمانی» - «مکانی» - «کارآیی»	۱۴
۳/۱- بررسی اوصاف مبنا (جوهره تکامل جامعه) «میل و تمایلات» - «تفاهم» - «تعاون»	۱۴
۳/۲- بررسی اوصاف موضوع در سه منزلت توسعه، کلان و خرد	۱۵
۳/۳- بررسی اوصاف مقیاس (کارآیی) در سه سطح «جهانی»، «بین‌المللی» و «ملی»	۱۵
۳/۳/۱- تفاوت مقیاس در سطح «جهانی» و «بین‌المللی»	۱۵
۴- بررسی مباحث داخلی جدول	۱۷
۴/۱- بررسی معنای گرایش اجتماعی و تقسیمات آن	۱۷
۴/۱/۱- بررسی سطوح نظام‌های انگیزشی و نحوه ارتباط آن	۱۷
۴/۲- بررسی معنای بینش اجتماعی و نحوه رابطه آن با گرایش اجتماعی	۱۸
۴/۲/۱- بررسی نظام‌های فلسفی بینش اجتماعی (چرایی، چیستی و چگونگی) و نحوه ضرب آن در وحدت و کثرت - مکان و زمان - اختیار و آگاهی	۱۹

نام جزوه: طبقه بندی موضوعات جامعه کد بایگانی کامپیوتری: ۰۱۰۷۰۰۰۱

استاد: حجت الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی تاریخ جلسه: ۰۱/۰۳/۷۶

عنوان گذار: برادر حسینان تاریخ انتشار: ۳۰/۰۵/۷۶

ویراستار: برادر رضوی حروفچینی و تکثیر: واحد انتشارات

جلسه ۱ طبقه بندی موضوعات جامعه

بررسی اجمالی واژه‌ها و لغات جدول طبقه‌بندی موضوعات جامعه

مقدمه: ضرورت بحثی جامع پیرامون طبقه‌بندی موضوعات کلیدی جامعه (جریان نظام تعریف

در موضوعات جامعه)

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بحثهای جاری دفتر فرهنگستان یک سری بحثهای ریشه‌ای است، مانند بحثهای فلسفه روش که الآن بحث «نظام فکری» است و بحثهای روش چه در معادله و چه در اصول. این بحثها هرچند برای عینیت به عنوان ریشه می‌باشد ولی فاصله آن با بحثهای عینی هم بسیار زیاد است. البته به این معنا هم نیست که از این بحثها اصلا برای کارهایی مثل «انقلاب فرهنگی» (یا نامه‌هایی که حضرت عالی (حجة الاسلام میرباقری) فرمودید که خوب است بعدا یک گزارش مختصری بدهید یا کارهایی که گروه کاربردی در جامعه انجام دهند و یا هر کدام از دوستان در دانشگاه و جاهای دیگر انجام می‌دهند) نمی‌توان استفاده کرد.

از این بحثها پایین‌تر یک بحث جامعی است که در آن می‌خواهیم موضوعات کلیدی جامعه را طبقه‌بندی کنیم، آن هم به گونه‌ای که مجبور نباشیم بریده بریده به صورت موردی حرف بزنیم، بلکه بحث، یک نظامی داشته باشد و ربط مفاهیم به هم مشخص‌تر باشد. در عین حال نسبت به کارهای عینی جامعه، این کار خود یک کار مبنایی و ریشه‌ای تلقی می‌شود. همچنین هرچند این کار نسبت به بحثهای روش بسیار روبنایی است و لکن نسبت به کارهای اجرایی و مبتلا به و مانند آن یک کار زیربنایی است؛ زیرا تلاش شده است جامعیت در آن رعایت شود، به عبارت دیگر یک با نظام تعریف را در خود جامعه پیاده کنیم. این بحث می‌تواند به آقایان کمک کند.

اصل بحث:

۱ - مرور ابتدایی در تعریف واژه‌ها و لغات جدول طبقه‌بندی موضوعات جامعه

این بحث سه قسمت دارد: یک قسمت مرور ابتدایی است که سعی می‌کنیم در دو جلسه بدون هیچ گونه توضیح دقیقی نسبت به واژه‌ها و لغات، کل بحث را تا آخر سیر کنیم. یک قسمت هم بعد از آشنایی اجمالی با کل بحث است که تک‌تک واژه‌ها را به صورت جدا جدا معنا می‌کنیم و در آن بیشتر تأمل می‌کنیم. یک بحث سوم هم آخر کار داریم. از نظر زمان‌بندی هم به یاری خدای متعالی قسمت دوم را در شش ماه تمام می‌کنیم؛ بدین صورت که در هر ماه چهار جلسه یک ساعت و نیمی روی آن خواهیم داشت. یک بحث هم آخر کار است که دوباره ربط این بحث با نظام تعریف را ملاحظه می‌کنیم. که در شش ماه دوم باید آن را به شاخصه‌های عینی برسانیم. طبیعتا وقتی بحث به شاخصه‌های عینی برسد برای کارهای کاربردی هم نفع دارد. قبل از آن نفع اندکی دارد و صرفا

توجیه تئوریک است نه توجیه کاربردی؛ ولی پس از یک سال باید توجیه کاربردی نمونه‌گیری و تحلیل و امثال آن داشته‌باشد.

۲ - گزارشی مختصر، پیرامون فعالیت‌های فرهنگی سروش در خارج از کشور

حالا از آقای میرباقری می‌خواهیم که درباره آن نامه که در مورد کار آقای سروش در یک کشور خارجی نوشته‌اند یک گزارش و توضیح مختصری بفرمایند.

حجة الاسلام میرباقری: یکی از اقوام ما نوشته بودند: آقای سروش در کانادا یک شبکه‌ای درست کرده است که تقریباً ۳۵۰۰ عضو دارد و این ۳۵۰۰ عضو، تماماً بورسیه دوره دکتراهستند.

(ج): آیا ۶۰۰ عضو یا ۳۵۰۰ عضو؟

(س): ۳۵۰۰ عضو است که اینها بورسیه‌های دوره دکتراهستند.

(ج): از چه رشته‌هایی هستند؟

(س): از رشته‌های مختلف بورسیه‌های دانشگاه‌های ایران هستند که وقتی به ایران برگردند تماماً پشت میز مدیریت هستند. تعبیر ایشان این بود که آقای سروش، یک شبه درو کرده است و بسیاری از آنها هم تحت تأثیر ایشان واقع شده‌اند و جواب قوی هم در اینجا داده نشده‌است.

(ج): ۳۵۰۰ تا خیلی زیاد است. این خود یک دانشکده می‌شود.

برادر نجابت: یعنی از طریق شبکه اینترنت است؛ چون هر کسی که عضو شبکه اینترنت باشد می‌تواند پیام بفرستد و به فارسی هم بفرستد. شما هرچند به لاتین بنویسید ولی خیلی جالب می‌توانید مفهوم بفرستید و در آنجا همه در کامپیوتر خصوصی خودشان پیام شما را می‌بینند. آنها که عضو هستند تقریباً شبکه همه جا هست. ایشان هم از این طریق یک بحثهایی را شروع کرده است و مطالبی را می‌گوید که اگر کسی جواب داشته باشد، جواب را می‌فرستد و باز آن را می‌بینند. این اطلاعات به این شکل، هم جذابیت فیزیکی دارد و هم ایشان فعلاً این گونه فعال شده‌است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا این ۳۵۰۰ نفر تک تک مشترک من می‌شوند و جزو شبکه من می‌شوند یا اینکه آنجا خودشان هستند؟

(س): خودشان آنجا هستند.

(ج): آیا این گونه است که مثلاً یک میدانی است که ۳۵۰۰ نفر هستند و من به آنجا رفته و سخنرانی

می‌کنم و هر کسی خواست می‌تواند صحبت من را گوش داده و اگر نخواست می‌تواند گوش ندهد؟

(س): همین گونه است. نهایت این است که چون ایشان بحثها را یکی دو بار خوب ارائه داده است و

مطلب جذابی است لذا اینهایی که عضو هستند همیشه به دنبال این عبارات می‌گردند. مثلاً «اخبار مهم»، «اخبار ایران»، «اخبار جهان اسلام» را می‌توانند تحت کدهای مختلف بفرستند. گاهی هم دو برادر یا فامیل برای هم مطلب

می‌نویسند. مثلاً اولی می‌نویسد که من می‌خواهم فلان جا بروم. حتی عبارت ساده در کامپیوتر آنها می‌آید؛ البته به شرطی که این کامپیوتر عضو آن شبکه باشد. بنابراین این ارتباطی که می‌گویند، اینگونه‌است.

حجة الاسلام میرباقری: البته این گونه استفاده می‌شود که این یک جریان خصوصی‌تر از اینترنت‌است.

برادر نجات: حال هر شبکه دیگری هم که باشد، در یک جا بیشتر از دو هزار فارغ‌التحصیل نداریم.

حجة الاسلام میرباقری: در یک جا نیست بلکه در کل کشور کانادا است که مرکز آن «مک‌کیل» است. این گونه که من متوجه شده‌ام اختصاصی‌تر از اینترنت بود.

برادر نجات: البته همین گونه که می‌فرمایید، می‌شود زیرمجموعه درست کنیم. در عین حال ماهیت ارتباط این گونه است که آقای دکتر سروش می‌تواند اطلاعات، امکانات، مقولات و یا مقالاتی را به اینها منتقل کند.

حجة الاسلام میرباقری: خلاصه اینکه گفتگوهایی داشته و خیلی هم موفق بوده است. این فرد آشنا کمک می‌خواست که ما اگر به نحوی پاسخ دهیم، آنها قدرت دارند که در مقابل آنها وارد شبکه شوند. این مجموع گزارشی بود که ایشان ارائه داده‌اند.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: اگر جنابعالی بخواهید به صورت موردی و انفعالی صحبت کنید؛ یعنی سروش درباره یک موضوعی بنویسد و شما هم آن را نقد کنید، سر جای خودش مؤثر است. ولی اگر بخواهید یک سری مباحث را به این آشنا داده و ایشان هم اهل این است که آن را در اینترنت داخل کند، در هر ماه مثلاً چهار صفحه را با کمک دوستان تنظیم بفرمایید و ارائه دهید تا نتیجه‌اش این باشد که او از حضور فعال شما منفعل شود؛ یعنی او ببیند که غیر مستقیم، مقابله و درگیری شخصی با نوشته شخص ایشان و موضوع نوشته ایشان نیست بلکه یک سری موضوع داده می‌شود که اذهان را از آن جریانی که ایشان ساخته است، منحرف می‌کند.

بالا تر اینکه اگر شما تدریجاً یک نظام فکری منسجم ارائه دهید، هر چند ابتدائاً حضورش با سرعت نبوده ولی به تدریج منشأ بحث می‌شود و این گونه نیست که مقابله نکند؛ یعنی ایشان مجبور می‌شود که وارد بحث شود سپس اگر بی‌اعتنای به او حرف را ادامه دهید، در پایان به درماندگی می‌افتد. این یک مسأله مهم در این قسمت است؛ یعنی اگر شما حرف اثباتی خودتان را در جمیع جوانب، ارائه دادید و آنها دیدند که حرف اثباتی ایشان نمی‌تواند این حرفها را بزند، در نتیجه این به شما قدرت تهاجمی می‌دهد. حال اگر در مقابله با آنها بخواهید از مواضع خودتان صحبت کنید آن هم بدون اینکه فلسفه و مجموعه حرفتان را برای دنیا طرح کنید، او قدرت تجهیل پیدا می‌کند؛ یعنی چون شما مجموعه حرف را ارائه نداده‌اید بلکه یک مهره را ارائه داده‌اید، در نتیجه او ده قول دیگر در کنار این یک مهره قرار داده و می‌گوید: «این قول هیچ گونه طرفداری بین مسلمین ندارد و اول و آخر حرفی را هم که زده‌اند، معلوم نیست». این به خلاف این است که شما به صورت کاربردی تک‌تک مباحث را طرح کنید.

به هر حال امکان دارد از طریق فرستادن یک سری نامه حرفهای خود را ارائه نمایید، همان گونه که آقای مرعشی در سفرشان به لندن همین کار را انجام دادند. ایشان بدون اینکه بخواهند با سروش درگیر شوند، آن گونه

که برآورد کرده بودند، گفتند حاضرین خیلی راضی بودند و حرف آقای سروش در نظرشان خیلی کوچک شده بود. این یک مطلبی است که ما اصولاً در درگیری با افکار مقابل حد اقل یک شمای کلی از حرف خودمان ارائه می‌دهیم نه اینکه بخواهیم به صورت موردی و انفعالی بایستیم. ضمناً کاری را هم که جنابعالی در تنظیم بحث برای دانشگاه فاطمیّه می‌خواهید انجام دهید در عین استفاده از مطالبی که در دفتر گفته شده است، این بحثی را که داریم، در نحوه چینش آن بسیار مؤثر است.

همچنین در دانشگاه امام حسین ۷ کاری را که برادران انجام می‌دهند در نوبت قبل با یک ضرب‌الاجل خاصی بوده است که می‌شود در یک نظام، مطالب آن را تنظیم کرد و بعداً فیشهای هر کدام را در جای خودش گذاشت، به گونه‌ای هم نباشد که فقط سرفصلها و عناوین کلی آنها باشد و اختیار به دست اساتید به صورت مطلق باشد، بلکه یک محتوای نظام آموزشی لازم داده شود. مثلاً اگر بخواهید در جامعه‌شناسی کار کنید حتی در خود پزشکی هم جای خودش و ربطش با علوم اجتماعی و فلسفه مشخص می‌شود. کارهای دیگران هم که نوعاً در موضوعات اجتماعی است، طبقه‌بندی موضوعات جامعه سر جای خودش از لوازم کار آنهاست و جامعیت داشتن طرحهای آنها هرچند به نسبت تقریب کارها را خیلی راحت‌تر می‌کند. در عین حال یک قسمت را به یاری خدا شروع می‌کنیم و اگر دوستان نظراتی داشته باشند، استفاده می‌کنیم.

۳ - تعریف «مبنا» - «موضوع» - «مقیاس» در جدول و تطبیق آن با اوصاف «زمانی» - «مکانی» - «کارآیی»

به صورت بسیار اجمالی یک شیء متغیر را که ملاحظه بفرمایید یک «اوصاف زمانی»، یک «اوصاف مکانی» و یک «اوصاف کارآیی» برای آن فرض دارد که اوصاف زمانی آن را به صورت خیلی کلی در اینجا به عنوان «مبنا» ذکر می‌کنیم. طبقات یا سطوح ساختاری آن را به عنوان «موضوع»، (یعنی موضوعات، طبقات و سطوح اوصاف) و کارآمدی آن را که نسبت بین زمان و مکان است به عنوان «مقیاس» تأثیر و کارآیی ذکر می‌کنیم.

۳/۱ - بررسی اوصاف مبنا (جوهره تکامل جامعه) «میل و تمایلات» - «تفاهم» - «تعاون»

برای جامعه، یک اوصافی قایل هستیم که جوهره تکامل آن می‌باشد. این جوهره تکامل جامعه که به آن «مبنا» می‌گوییم عبارت از «میل - تمایلات»، «تفاهم» و «تعاون» است. اگر تمایلات مشترک که سطوح اشتراکشان را هم بعداً عرض می‌کنیم افراد متعدد را به وحدت نرساند و تنازع در میل در تمامی افراد در کلیه سطوح ممکن باشد، به معنای این است هیچ گونه اشتراکی در میل نداشته باشند نه به نحو مثبت و نه به نحو منفی؛ یعنی دو نفر هیچ منفعت مشترک نداشته باشند که تا هم برای اغراض مشترکی مثلاً این میکروفون را بخواهند نه اینکه اگر چیز دیگری هم می‌خواهند، به خاطر آن چیز بخواهند با شما در این میکروفون همکاری کنند. اگر هیچ پایگاه وحدت نباشد طبیعتاً جامعه پیدا نمی‌شود. باید یک سطح از وحدت «تمایلات» به گونه‌ای وجود داشته باشد تا جامعه

فرض وجود پیدا کند. بعد همان سطح باید به «تفاهم» برسد و سپس به گونه‌ای به «تعاون» برسد. در اینجا به صورت کلی می‌گوییم که فی‌الجمله برای جامعه باید وصف «تمایل، تفاهم و تعاون» به گونه‌ای وجود داشته‌باشد.

۳/۲ - بررسی اوصاف موضوع در سه منزلت توسعه، کلان و خرد

حال موضوعات این اوصاف به موضوعات «توسعه، کلان و خرد» طبقه بندی می‌شود که موضوعات توسعه تکامل جامعه را نتیجه می‌دهد و موضوعات کلان نسبت بین دسته‌بندی‌های کلی است، و در موضوعات خرد هم خود موضوع خارجی ملاحظه می‌شود نه نسبت بین دسته‌بندی‌ها. بنابراین اوصاف فوق در سه سطح موضوعی طبقه‌بندی می‌شود؛ یعنی موضوع عملکرد اوصاف عبارت است از توسعه، کلان و خرد.

۳/۳ - بررسی اوصاف مقیاس (کارآیی) در سه سطح «جهانی»، «بین‌المللی» و «ملی»

طبیعتاً هر سه موضوع فوق به نسبتی می‌توانند با؛ همدیگر باشند؛ یعنی مقیاس تأثیر آنها هم که کارآیی است سه سطح دارد: «جهانی»، «بین‌المللی» و «ملی»

۳/۳/۱ - تفاوت مقیاس در سطح «جهانی» و «بین‌المللی»

حجة‌الاسلام صدوق: فرق بین جهانی و بین‌المللی را بفرمایید.

(ج): هرگاه جهان را به صورت یک واحد، صرف نظر از روابط درونی آن و روابط بین ملتها ملاحظه کنید و بگویید نتیجه تکاملی تاریخ در این مرحله چگونه است؟ و چه کسی آن را رقم می‌زند از آن به جهانی اطلاق می‌شود. مثلاً قبل از پیروزی انقلاب اسلامی حتماً این گونه بوده است که گرایش مادی به فرهنگ مادی و تکنولوژی مادی تبدیل می‌شده است و بشر را اداره می‌کرده است؛ یعنی لغات، ادبیات و حرفه‌هایی که در جامعه می‌آمد، تحت‌الشعاع یک سیر بوده است. دوست‌داشتنها، یعنی اینکه بیسندید که پارچ این گونه باشد یا به گونه دیگر باشد، توزیع قدرت در خرد و کلان و توسعه چگونه باشد، اختیار آن در دست کفر بود. ما تحت آن چتر می‌توانستیم رابطه بین ملتها را ملاحظه کنیم و تحت چتر رابطه بین ملتها، دولتها می‌توانستند در داخل کشورهای خود یک سری فعالیت‌هایی داشته باشند. حال تمایلات شما به حسینیه و مفاهیم حق و عزاداری و عملکردهای صحیح چقدر قدرت داشته است تا تاریخ جهان را تغییر دهد؟ این قدرت، خیلی ضعیف بوده است نه اینکه مطلقاً سهمی نداشته است، اما سیاستگذاری آمریکا در تقسیم دنیا، مرزهای ژئوپلتیک درست‌کردن و ملل را بر حسب اقوام تقسیم کردن، حتی در تعریف کردن کشورها دارای چه قدرتی بوده است؟ به عبارتی دیگر حتی بر حسب قومیتها؛ ووو هم کشورها را تقسیم نمی‌کردند بلکه یک ترکیب از ترک و فارس و کرد و... درست می‌کردند و اسم اینها را مثلاً ایران می‌گذاشتند. یک جای دیگر را هم از ترکیب کرد و عرب و... درست می‌کردند و عراق می‌نامیدند. حتی در تقسیم این کشورها، آنها بودند که دخالت می‌کردند و کشورها را به رسمیت می‌شناختند.

دولت عثمانی که تقسیم شد امکان داشت هزاران شکل پیدا کند. حال آنکه آنها تقسیم خاصی انجام دادند. مثلا شیخ‌نشینها را حتی آنهایی را که جمعیت چندانی نداشتند و حتی در بعضی از شیخ‌نشینها که جمعیتی نبود، بعدا در آنها مهاجر آوردند و آنها را به رسمیت شناختند. یک قسمت، جزو کشور دیگر بود و داعیه‌ای نبود که مهاجران، آنجا باشند، اما آنها را تجزیه کردند و بعد از به رسمیت شناختن، به آنها امکانات دادند.^۱ حالا چرا این کار را کرده‌اند آن هم با وجود اینکه جمعیت‌های بزرگ عرب گرسنه هستند؟ اگر معادن را به یک کشور بزرگی بدهند که جمعیت داشته باشد نمی‌توانند این گونه با آن سلوک کنند، ولی کشور کوچک بعدا مانند یک نوکر برای آنها عمل می‌کند. به هر حال اینها از تقسیمات تا درست کردن حقوق قدرت دارند. علاوه بر اینها همین کشور مصنوعی که درست کرده‌اند در سازمان ملل، نماینده دارد و صاحب رأی است در حالی که یک کشور دیگر اسلامی که صد میلیون جمعیت دارد نیز یک رأی دارد؛ یعنی تقسیماتی که کرده‌اند به حساب جمعیت، سطح فرهنگ و امت نبوده است بلکه به حساب آن چیزی بوده است که برای خودشان صالح بوده است.

حال اگر وحدت «جهان» و سیر تاریخی و تکامل آن را؛ ملاحظه کنید (که بعدا هم برای آن شاخصه می‌دهیم) یک حکمی می‌کند. اگر گفتید کسی در تکامل تاریخ توانست ظرفیت مقیاسهای سنجش را بالا ببرد، او حاکم است. او که ظرفیت را بالا برد اشیاء اطراف شما را درست می‌کند.

حال اینکه در خرید و فروش این اشیاء بعد از تولید تکنولوژی - چه انسانی و چه ابزاری و چه محصولاتی آن - چگونه با همدیگر کار کنند، یک رابطه بین‌المللی می‌شود. اگر هر ملت یا مجموعه‌ای توانست به هر نسبت در آن سطح اول سهم داشته باشد، به همان میزان سهم در رهبری تاریخی دارد. و هر ملتی به هر دلیلی در آن سطح نتوانست سهمی داشته باشد و فقط نتوانست در سطح دوم، یعنی توزیع و رابطه‌اش با بقیه ملتها حضور داشته باشد، این سطح «بین‌الملل» می‌شود. سطح سوم این است که حتی در حد اندک هم قدرت حضور ندارد آن هم به گونه‌ای که آن را کم و زیاد کند. این فقط در سطح کشور و ملت خودش قرار می‌گیرد. حال شما اگر توانستید به اندازه‌ای حضور پیدا کنید که در خرید و فروش منابع عالم هرچند با همین تکنولوژی اثر بگذارید، در نتیجه در رابطه بین‌المللی حضور دارید. در استخراج و تبدیل شدن و مصرف شدن آن به هر میزان حضور داشته باشید به همان میزان حضورتان بین‌المللی است ولی حضورتان جهانی نیست. آنجایی را لقب حضور جهانی می‌دهیم که

^۱ یک وقتی رادیو بی. بی. سی. انگلستان می‌گفت یکی از چیزهایی که در دنیا عجیب بوده است این است که فلان شیخ‌نشین خلیج فارس وقتی پول نفت را برای او می‌آوردند، نمی‌دانست چگونه از آن استفاده کند. فقط پولها را به سکه طلا تبدیل می‌کرد و هفته‌ای یک بار دستور می‌داد که کف یک اتاق را از سکه‌ها فرش کنند و او بر روی آنها می‌غلطید. پسر او این سکه‌ها را ظاهرا به هفده کاخ تبدیل کرده است و در آن هفده زن دارد و تلویزیون مداربسته و دوربین هم دارد به گونه‌ای که وقتی در اتاق کار خود نشسته است، مثلا یک مرتبه تلویزیون را روشن می‌کند می‌بیند بچه‌اش گریه می‌کند و زن او هم در حیاط است، او هم بانگ می‌زند که چرا بچه را رها کرده‌ای؟! این، پول مفت است.

بالای مخروط باشید و بتوانید هدایت کل را به دست بگیرید. البته سهم آن مطلق نیست و لکن نسبت آنجا را باید در ابتدا سنجید و بعد نسبت بین الملل و در آخر نسبت داخلی ملل را سنجید.

۴ - بررسی مباحث داخلی جدول

۴/۱ - بررسی معنای گرایش اجتماعی و تقسیمات آن

حالا بحثهای داخلی را آغاز می‌کنیم که طبیعتاً سریعی خواهیم داشت. بخش «تمایلات»، بخش «تفاهم» و بخش «تعاون»، هر سه روی هم مبنای اوصاف جامعه هستند و در مرحله بعد که می‌خواهیم آنها را تقسیم کنیم، «گرایش»، «بینش و دانش» می‌نامیم که گرایش، زیربنای تمایلات، بینش زیربنای تفاهم و دانش زیربنای تعاون می‌شود. در معنای گرایش گفته‌اید که «پایگاه تکامل همبستگی اجتماعی» است.

۴/۱/۱ - بررسی سطوح نظامهای انگیزشی و نحوه ارتباط آن

این یک نام و عنوان است که به یک معنا صحیح است به آن عنوان انتزاعی بگویید هر چند که صحیح باشد. چرا می‌گویید عنوان انتزاعی است هر چند صحیح باشد؟ چون بعداً عناوین را مورد دقت قرار داده و می‌گوییم: باید عناوین مربوط به هم یا مجموعه‌ای و یا دارای نظام باشد. این پایگاه تکامل اجتماعی، برابر است با نظامهای انگیزشی جامعه، برآیند وجود رابطه بین «ولایت - تولی - تصرف - تکوینی تاریخی - اجتماعی» و بنیان نظام اخلاق. پس این عنوان انتزاعی را تا آخر کار با سه وسیله تعریف می‌کنیم. ابتدا می‌گوییم این نام یک نام تجریدی نیست بلکه تماماً برابر با یک نظامهایی است؛ یعنی بر روی منتجه یک نظام یک نام گذاشته‌اید. خود آن نظامها یک درونی دارند که برآیند وجود رابطه بین اموری است. حال اگر هم نظامها و هم برآیند رابطه وجود بین اموری را ذکر کردیم در نتیجه چه چیزی را نام می‌گذاریم؟ خود این چه چیزی خواهد شد؟ بنیان نظام اخلاق جامعه و تکامل و وجدان و همدلی اجتماعی خواهد شد. ابتدا در بالا اسم آن «پایگاه تکامل همبستگی» که یک عنوان تجریدی است، می‌باشد و بعد در منتجه، اسم آن را «بنیان نظام اخلاق جامعه، تکامل وجدان و همدلی اجتماعی» می‌گذاریم. پس اگر می‌خواهیم اخلاق جامعه، اخلاق الهی شود، بعداً باید بدانیم زیربنای اخلاق چیست. این بنیان، برآیند چه چیزی است و برابر با چه نظامهایی است؟

نظامهای انگیزشی، سه سطح دارد: یک سطح، ارزش یا شایسته و ناشایسته است. همان چیزی که ارزش یا شایسته و ناشایسته است همان هم در جامعه به «باید و نباید» تبدیل می‌شود. پس از تبدیل به باید و نباید، حقوق بر آن اساس تعریف می‌شود. قاضی بر همان اساس حکم می‌کند و تخلف و عدم تخلف بر آن اساس تمام می‌شود. حال وقتی این کار به هر دلیلی انجام گرفت، فعلاً هم کاری به حق و باطل بودن آن نداریم جامعه چه جامعه هندی و کافر یا مشرک باشد و یا مسلمان باشد، حتماً دارای نظام ارزشی، نظام دستوری و نظام حقوقی است.

جامعه، برابر فعل فرد موضع می‌گیرد. وقتی که موضع گرفت و بعث و زجر کرد فضا برای حساسیت درست می‌شود. مثلاً برای بچه دوساله یک چیزهایی را «آه» و را یک چیزهایی را «به» می‌گویند. نسبت به یک چیزهایی لبخند می‌زنند و نسبت به یک چیزهایی ابرو در هم می‌کشند. وقتی که این بچه وارد جامعه می‌شود، در جامعه یک چیزهایی را تخلف و منکر می‌داند و یک چیزهایی را مطلوب می‌داند. اینها علت پیدایش پرورش انگیزه می‌شود. ابتدا از نظر تقدم رتبی، انگیزش، پرورش پیدا می‌کند و بعد فهم، در آن فضای انگیزشی حرکت می‌کند. بعداً خواهیم گفت: اگر شما می‌خواهید مثلاً کاری انجام دهید که جامعه به سمت سرمایه‌داری حرکت کند، می‌گوییم! نظام انگیزشی شما چگونه است؟ چه چیزهایی را به عنوان شایسته‌ها طرح می‌کنید و چه دستورهایی می‌دهید و چه چیزهایی را حقوق قرار می‌دهید؟ مثلاً مرحوم شهید رجایی؛ وقتی رئیس‌جمهور شد در ابتدا گفت: حقوق وزرا نباید بیشتر از هفت هزار تومان باشد. اینکه ایشان حق را تغییر داده و موضع می‌گیرد، در شایسته و ناشایسته و دستور نیز اثر می‌گذارد. این فقط یک تصمیم‌گیری ساده درباره حق مصرف است، نه می‌خواهد قوانین نظام دستوری را عوض کند و نه توانسته است ارزشی را تغییر دهد ولی یک تصمیم‌گیری درباره پول دادن و ندادن اتخاذ کرده است. یک تصمیم‌گیری دیگر این است که بگوییم: حقوق مستخدمین وزارت نفت بالاست حال باید بین حقوقها هماهنگ‌سازی کرد و برای این کار تمام حقوقها را افزایش دهیم و مثلاً حقوق متخصصین را تا این قدر بالا ببریم. این تصمیم‌گیری از نظر ظاهری کاری به دین و آخرت و خدا و پیغمبر ندارد و صرفاً نقل حقوق اداری‌ها می‌باشد. فقط می‌خواهیم به مستخدمین دولت، حقوق بدهیم. بعد می‌گوییم کسانی که از سطح دیپلم به پایین هستند کار بلد نیستند لذا آنها را استخدام نکنید. مفردات این صحبتها، زیبا است و از نظر فقهی و عرفانی هم ممکن است کسی هیچ حرفی نداشته باشد. وقتی هم که شورای نگهبان بخواهد آن را رد کند، از او سؤال می‌کنند آیا این صحبتها از نظر فقهی صحیح نیست و منعی دارد؟ ما فقط می‌گوییم: فرد باید ليسانس باشد تا بتواند مدیر کل و فوق ليسانس باشد تا بتواند منصب دیگری را بگیرد، آیا این حرف بدی است؟ اگر شما این صحبتها را در نظام ارزشی ملاحظه نکنید، صحبتهای بدی نیست. اما اگر ربط اینها را با نظام دستوری و نظام ارزشی ببینید الی‌ماشاءالله بد است؛ چون انگیزش مادی درست می‌کند؛ یعنی علاقه‌مندی به دنیا را آبرومند می‌کند. حالا اینکه چه کار باید کرد که ضررهای این امور را برطرف کرد، صحبت دیگری است.

پس نظام انگیزشی جامعه، شایسته و ناشایسته، باید و نباید و حقوق است. حقوق هم حق و باطلی است که در جامعه به عنوان تخلف و عدم تخلف مرز آن معین می‌شود و قانون، مجری آن و دستگاه اجرایی حامی آن است.

۴/۲ - بررسی معنای بینش اجتماعی و نحوه رابطه آن با گرایش اجتماعی

بنابراین موضع‌گیری را اساس برای پیدایش بینش قرار داده‌اید، هرچند همیشه موضع‌گیری به وسیله بینش لجستیک می‌شود؛ یعنی اگر تفکر بعد از موضع‌گیری قرار نگیرد، در نتیجه موضع‌گیری ضعیف شده، در جریان

تکامل، زمین می‌خورد. ولی به هر حال حتما انگیزه بر تفکر تقدم دارد. موضع‌گیری، انگیزه و نظام حساسیت را درست می‌کند. آیا موارد استثنا وجود ندارد که در جوامع کفر به دنبال دین بروند؟ بله، این گونه است. بعدا هم خواهیم گفت که اگر حضور شما حضور جهانی شد و در محورهای تکامل، تغییری دادید، در نتیجه میدان باز می‌کنید تا ملل کفر به طرف شما بیایند. ولی انگیزه، ایمان، اعتقاد و جهت‌گیری و موضع‌گیری اجتماعی بستری است که در آن بستر، تفکر پیدا می‌شود. به عبارت دیگر «عمل» در زیربنایی‌ترین امر تا روبنایی‌ترین امر در حکم علت فاعلی است و فکر، علت صوری است. نمی‌توانید علت فاعلی را در پیدایش یک امر حذف کنید و علت صوری و علت غایی را اصل بگیرید؛ هرچند اگر لجستیک انگیزه، تفکر نباشد، تحقق عینی آن، قدرت تکامل ندارد. در جریان تکامل هر سه با هم هستند ولی سهم تأثیر اول به گرایش و اعتقاد داده می‌شود.

۴/۲/۱ - بررسی نظامهای فلسفی بینش اجتماعی (چرایی، چیستی و چگونگی) و نحوه ضرب آن در

وحدت و کثرت - مکان و زمان - اختیار و آگاهی

بینش اجتماعی هم پایگاه تفاهم اجتماعی است. تفاهم اجتماعی که نام تجریدی آن است برابر با نظامهای فلسفی جامعه است. نظامهای فلسفی هم عبارت است از: فلسفه‌های «چرایی، چیستی و چگونگی». فلسفه چرایی به معنای این است که نسبت به اصل علت چه می‌گویید. در فلسفه چرایی اصل هستی معلوم می‌شود. یکی می‌گوید اصل هستی، مادی است و ماده، قدیم است و دیگری می‌گوید اصل هستی الهی است و خدا آن را خلق کرده است. اما چیستی غیر از اصل چرایی است چه بگویید: «چیستی، اعتباری است» و چه بگویید: «اعتباری نیست» به هر حال چیزی است که دارای یک خاصیت‌های مخصوص به خود است. به عبارت دیگر مقوم ماهیت دارد. مثلا در چیستی آب به یک معنای فلسفی می‌گویید: «جسم سیال بارد بالطبع» و به یک معنای فلسفی دیگر یک تعریف دیگر داده می‌شود. برای اشیاء، چه وصف ذاتی بگویید و چه نگوید به هر حال باید یک تعریفی از آنها داشته باشید. باید از جهان غیر از اصل هستی آن تعریف داشته باشید. چه به روایات مراجعه شده و جهان را به عالم نور، ملکوت و ناسوت تقسیم کنید و چه مراجعه نشود، به هر حال باید یک طبقه‌بندی و دسته‌بندی بین موجودات داشته باشید. اگر بخواهید مادی تعریف کنید، می‌گویید: «جهان از میدانهای انرژی شروع شده و بعد به موجودات بسیار ریز رسیده و بعد از موجودات بسیار ریز مثلا اشعه‌ها یا امواج در آنها ترسیم می‌شوند و بعد هم اجسام هستند که اجسام به گونه خاصی دسته‌بندی می‌شوند. ما الان کاری به این نداریم که تعریف الهی باشد یا مادی و کار نداریم که بگوییم: ابتدا خداوند، عقل را خلق کرده است و وجود مبارک نبی اکرم را خلق کرده است و عالم خلق یک سیری دارد تا اینکه به عالم زمین رسیده است که بعد از آن هم مراحل تا پایان کار دارد. به هر حال چیستی‌ها و دسته‌بندی‌هایی باید داشته باشید. شما چیز دیگری لازم دارید که آن «چگونگی» است. اگر فلسفه‌تان در چرایی توانست دهان کافر را مَهر بزند و در چیستی هم توانست او را نسبت به نبوت و رسالت و سیری که دارد متدین نماید ولی در چگونگی تغییرات حرفی نداشته باشد، طبیعی است که فلسفه فیزیک نخواهد

داشت. اگر فلسفه فیزیک نداشته باشید، فلسفه ریاضی هم نخواهید داشت و از آنجا که در عمل به آن مبتلا هستید، در نتیجه مجبور هستید دست در دست دیگران بگذارید و بدین ترتیب عمل شما به دست کسی می‌افتد که می‌گوید: من چگونگی را می‌توانم تحلیل نظری کرده و ابزار عملی درست کنم. الان حواس ما در بخش زندگی ارزشی و چرایی جمع است و در چیستی به هم نسبت، حواس ما جمع است (هرچند توصیف از عالم را اجتهادی نکرده‌ایم) اما در چگونگی می‌گوییم ربطی به دین و علم حوزه ندارد. اگر ربط ندارد پس فلسفه فیزیک نیز به شما ربط ندارد. اگر فلسفه فیزیک ربط نداشته باشد، تکنولوژی و عینیت به دیگران سپرده می‌شود. وقتی به دیگران سپرده شود در نتیجه «ارزش» شما لجستیک نمی‌شود و ارزش دیگری در جامعه شما لجستیک می‌شود. بینش، لجستیک گرایش است. بینش هم پشتوانه است و هم بعدا در دانش می‌گوییم که طریق اجراست. حال برابر با نظامهای فلسفه چرایی، چیستی و چگونگی چه چیزی نتیجه می‌شود. اینکه تجریدی نگاه کرده و این سه نظام را از یکدیگر ببرید یا اینکه هر سه نظام را در یک مجموعه ببینید، برآیند شناخت بین «هستی، فیزیک و ریاضی» است که در نتیجه باید اینها را در «وحدت و کثرت، مکان و زمان، اختیار و آگاهی» ضرب کنیم تا «هستی وحدت و کثرت، هستی مکان و زمان، هستی اختیار و آگاهی»، «فیزیک وحدت و کثرت، فیزیک مکان و زمان، فیزیک اختیار و آگاهی» و «ریاضی وحدت و کثرت، ریاضی مکان و زمان، ریاضی اختیار و آگاهی» به دست آید. اگر اختیار در ریاضی نیاید، نمی‌توانید جامعه را اداره کنید. حال اینها روی هم که برآیند این نظامهاست، چه چیزی است؟ می‌گوییم: «بنیان نظام فکری جامعه» است. پس ما یک نظام انگیزشی داریم و یک نظام فکری که در یک نگاه می‌توان نظام انگیزشی را از نظام فکری بریده دانست و قایل به تبعیض شد؛ یعنی بگوییم: «بعضی از فکرها با زیربنای حوزه و بعضی از فکرها هم با زیربنای دانشگاه باشد و ما هم هماهنگی بین این دو زیربنا را شرط نمی‌دانیم بلکه منطقی متکفل هماهنگی آن نیستیم و فقط به صورت کلی می‌دانیم که آنها نیز درباره همین هستی تحقیق می‌کنند! بنابراین هماهنگ خواهد شد!» اما ما می‌گوییم: اگر ربط منطقی آن را ملاحظه نفرمایید، نمی‌توانید خطا را تصحیح نمایید.

حجت الاسلام محسنی: آیا گرایش اجتماعی همین تمایلات اجتماعی است یا اینکه متوجه آن است؟
(ج): گرایش یعنی اعتقاد به آن چیزی که بدان معتقدند و گرویده‌اند. البته بعدا که می‌خواهیم شاخصه درست کنیم می‌گوییم: ظرفیت گرایش غالب چگونه است؟ آیا حضور عملی هم می‌تواند داشته باشد یا احیانا گرایش را در یک سطح بسیار بالا می‌دانید که لجستیک فکری نمی‌شود و گرایشی را که لجستیک فکری می‌شود در تکنولوژی و عمل می‌آورید؛ یعنی شما مقدسی باشید که این مقدس بودن شما ربطی به عمل شما نداشته باشد. آن گرایشی که دست شما را می‌چرخاند عملا حقوق و باید و نباید را معین می‌کند. آن قسمت ذهنی و قلبی شما که مقدس است شما را دو شخصیتی می‌کند. آنجا یک موضع می‌گیرید و در قسمت زندگی‌تان یک موضع دیگری اتخاذ می‌کنید.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

طبقه بندی موضوعات جامعه

جلسه: ۲

تاریخ: ۱۳۷۶/۰۳/۰۸

«بیان اجمالی واژه‌های کلیدی

تنظیم زیر ساخت نظام شاخصه‌های ارزیابی جامعه»

فهرست:

- ۱- مقدمه ۲۵
- ۱/۱- جدول نظام تکامل جامعه، زیر ساخت نظام فکری از اعتقاد تا عمل ۲۵
- ۱/۲- ضرورت تولید و تدوین نظام فکری برای حکومت ۲۵
- ۲- دانش اجتماعی، پایگاه تکامل تعاون اجتماعی ۲۶
- ۲/۱- نیازمندی به مقدمات برای تعاون و همکاری در افعال عینی ۲۶
- ۲/۲- مقدمات، بمعنای نظامهای تجارب کاربردی جامعه «انسان، ابزار، امکان» ۲۶
- ۲/۲/۱- فن پرورش «اخلاق و ادراکات و اعمال» انسانها ۲۶
- ۲/۲/۲- «ظرفیت اولیه»، «تحقیقات تجربی» (فن)، «تخصیص امکانات» ۲۷
- ۲/۲/۳- ابزار مدیریت، ابزار ارتباطی، ابزار امکاناتی ۲۷
- ۲/۳- «برآیند»، بمعنای حال ضرب قیود ذکر شده در هم ۲۷
- ۲/۴- تعریف فیزیک، بمعنای مطالعه رفتار نظام ماده ۲۷
- ۲/۴/۱- مطالعه ساختار بیرونی مولکولها (استاتیک، مکانیک، سیالات) ۲۸
- ۲/۴/۲- مطالعه ساختار درونی مولکول (الکتریکی، الکترونیکی و کوانتوم) ۲۸
- ۲/۵- تعریف شیمی، بمعنای دستیابی به معادله برای تغییر در نظام رفتار ماده (پیدایش محصول جدید) ... ۲۸
- ۲/۶- جهت داری فیزیک، شیمی و منابع طبیعی ۲۹
- ۲/۶/۱- ارتباط انسان و جامعه با فیزیک و شیمی ۲۹
- ۲/۶/۲- ضرب قیود «حیات، انسان، جامعه» در «فیزیک، شیمی و منابع طبیعی» نشانگر نظامهای درونی تعاون اجتماعی ۲۹
- ۳- اشاره‌ای کوتاه به کیفیت تعریف «گرایش، بینش، دانش» و «توسعه، کلان، خرد» بوسیله روش تعریف ۲۹
- ۴- موضوع تکامل جامعه ۲۹
- ۴/۱- توسعه، پایگاه جریان عدالت در تکامل نیازمندیهای جامعه ۲۹
- ۴/۱/۱- جریان عدالت، موجد تکامل نیازمندیهای اجتماعی ۲۹
- ۴/۱/۲- تحقق تکامل، بوسیله معادله عدالت ۳۰
- ۴/۱/۳- تقسیمات توسعه: «استراتژی» «سیاست‌گذاری» «برنامه» ۳۰
- ۴/۱/۴- جهت دار بودن محور توسعه و نظامهای هدایت توانمندی جامعه ۳۰

- ۴/۱/۵- تنازل اوصاف فلسفی «توسعه، ساختار، کارائی» در جامعه در «برآیند» ۳۰
- ۴/۱/۶- حفظ صیانت جامعه از خصوصیات خطر، بوسیله حضور در تکامل جهت‌گیری ۳۰
- ۴/۲- کلان، پایگاه جریان عدالت در روابط اجتماعی ۳۱
- ۴/۲/۱- کلان، بمعنای «عدالت در توازن» یا «عدالت در روابط» در موازنه ۳۱
- ۴/۲/۲- روابط، بمعنای ابزارهای انتقال قدرت، اطلاع، ثروت ۳۱
- ۴/۲/۳- ابزارهای انتقال، حاصل برآیند ساختار رابطه «نظام تصمیم‌گیری، نظام تخصیص، نظام اجرا» در «نهادهای دولتی، نهادهای اجتماعی و نهاد خانواده» ۳۱
- ۴/۲/۴- بنیان نظام تقوا و انضباط اجتماعی، حاصل تولى الهی ۳۱
- ۴/۳- خرد، پایگاه جریان عدالت در رفتار اجتماعی ۳۲
- ۴/۳/۱- نظام انگیزشی، مفسر هدف فعل و رفتار و موجد عشق و پتانسیل ۳۲
- ۴/۳/۲- نظام پرورشی، مفسر فعالیت‌های روحی، ذهنی، عینی ۳۲
- ۴/۳/۳- نظام گزینش، مفسر جایگاه بکارگیری فرد در نظام بعد از انگیزش و پرورش ۳۲
- ۴/۳/۴- نظام‌های بهره‌وری اجتماعی، حاصل برآیند جریان رابطه بین «تولید، توزیع، مصرف» در «دولتی، گروهی، عمومی» ۳۲
- ۴/۳/۵- تبعیت الگوی تولید، توزیع، مصرف از الگوی توازن توانمندی جامعه ۳۳

نام جزوه : طبقه بندی موضوعات جامعه کد بایگانی کامپیوتری: ۰۱۰۷۰۰۰۲
 استاد : حجت الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی تاریخ جلسه: ۱۳۷۶/۰۳/۰۸
 عنوان گذار : حجة الاسلام صدوق تاریخ انتشار: ۱۳۷۶/۰۵/۰۳
 ویراستار : برادر رضوی حروفچینی و تکثیر: واحد انتشارات

طبقه بندی موضوعات جامعه

«بیان اجمالی واژه‌های کلیدی تنظیم زیر ساخت نظام شاخصه‌های ارزیابی جامعه»

۱ - مقدمه

۱/۱ - جدول نظام تکامل جامعه، زیر ساخت نظام فکری از اعتقاد تا عمل

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یکی از مسائلی که برای نظام بسیار ضروری است مسأله «نظامندی» است. بحث نظام فکری که بتواند ربط بین اعتقاد و عمل را تمام کند، اینگونه نیست که فقط به مباحث فلسفی ختم شود، بلکه باید واژه‌های کلیدی جامعه ابتدا یک دور مورد دقت قرار گیرند و سپس بگونه‌ای تنظیم شوند که وقتی کسی می‌خواهد آنرا بخواند، یک مهره‌هایی برای او چیده شود که مجموع آن یک ذهنیت خاصی را تحول دهد. خود این نظام نیز یک پشتوانه فلسفی دارد که وقت دیگری باید تنظیم شود. بهر حال باید بتوانیم برای یک مرحله بصورت تمثیلی اینها را نظام دهیم. پس ابتدائاً «تعریف» می‌خواهیم و بعد بر اساس تعریف «مثال» لازم داریم و سپس در یک دوره آن را «استدلالی» کرده و سپس آنچه را استدلالی شده، از «مبانی فلسفی» تا «سطوح عینی» ببریم. به نظر ما از میان کل اطلاعات جامعه واژه‌های اصلی آن از اعتقادات تا عمل بیشتر از این نیست. پس از اینکه این استدلال را هم تمام کردیم آنگاه ربطش را با مدل فلسفی تمام می‌کنیم. بنابراین چند مرحله داریم: ابتدا توصیفی برخورد کردن با خود همین واژه‌هایی باشد.

۱/۲ - ضرورت تولید و تدوین نظام فکری برای حکومت

اگر نظام فکری درست شود مصارفی دارد که عرض می‌کنیم. البته نظام فکری باید تدوین شود نه اینکه فقط بحث شده و تدوینی صورت نگیرد. آنچه را که پیش‌بینی می‌کنیم این است که نیروهای مسلح در آینده بسیار نزدیکی حس می‌کنند مرکز تحقیقاتی که از باقرالعلوم و بنیاد امام خمینی تغذیه می‌شود نمی‌تواند نیروهای مسلح را حزب ولی‌فقیه قرار دهد. این مطلب هم واضح شده است. اینکه فقط گفته شود: بعضی از علماء شخصیت اجتماعی دارند و بعضی از علمای گذشته نزد بزرگان احترام و شخصیت دارند، هیچ فایده‌ای ندارد. راندمان عینی، آنها را می‌شکند؛ یعنی اگر اینگونه شد که نماینده ولی‌فقیه اعلامیه را امضاء می‌کند و می‌فهماند که باید به چه کاندیدی رأی دهید و بالای اعلامیه هم دو قطعه از فرمایشات امام در تأیید عده‌ای که آن کاندید را معرفی کرده‌اند، می‌نویسد و در پایین اعلامیه هم می‌نویسد که این عده بر اساس تعصبات حزبی و گروهی اقدام نکرده و حجت شرعی بین خود و خدای خود دارند، در عین حال کل قاعده سپاه به شخص دیگری رأی می‌دهد. از این خائف باشید که یک روز موضعی را فرمانده کل قوا اتخاذ کرده و کل قاعده نیروهای مسلح، بر عکس عمل کرده و

فرمانده‌های خود را زندانی کنند. مسلماً به این تحلیل خواهند رسید. این یک خوف است. این مطلب را نگویند که چه کسی گرفته و چه کسی نمی‌گیرد اصلاً بنا نیست که در حوزه بگیرند. درست شدن نظام فکری یکی از ضرورت‌های اولیه کار حکومت قبل از علم اصول و معادله می‌باشد. اولین کار کاربردی بزرگ همین است. هر قدر هم که هزینه ببرد، به عهده بنده است که هزینه آنرا تأمین کرده و تقدیم کنم. منظور از هزینه بردن این است که مثلاً شما بگویند: من دو نفر، سه نفر یا پنج نفر می‌خواهم که این مثالهایی را که شما می‌گویید و این فیش اطلاعاتی را که می‌گویید تهیه کند. هزینه کردن برای این مطلب آسان است. این غیر از این است که شما چیزی را بگویند که الان درخواست حساسی بر روی آن نباشد. حساسیت مطلب را برای این گفتم که این کاری چند منظوره بوده و کارایی‌های متعددی از آن بدست می‌آید. «طبقه‌بندی مفاهیم جامعه» برای برنامه‌ریزی، منسجم حرف زدن در مطالب مختلف، برخورد با دانشگاه و برای جاهای مختلف دیگری کارایی دارد، ولی الان یک چیزی از آن بصورت نقد لازم است. ممکن است در آموزش و پرورش نسبت به دادن یک نظام فکری دیر قبول کنند و ممکن است در دانشگاه برای امر معارف دیر قبول کنند ولی برای بنده واضح است که دفتر نمایندگی در فشار پذیرش قرار گرفته و این را یک چیز ساده نمی‌دانم. لذا برای این امر همکاری برادران لازم است. اکنون به ادامه بحث جلسه گذشته می‌پردازیم.

۲ - دانش اجتماعی، پایگاه تکامل تعاون اجتماعی

بحث را تا «بینش اجتماعی» ذکر کرده بودیم. امروز حدوداً نیم ساعت درباره دانش صحبت می‌کنیم و بعد هم در طی دو جلسه بقیه جدول را توضیح می‌دهیم.
«دانش اجتماعی»، پایگاه تکامل تعاون اجتماعی است.

۲/۱ - نیازمندی به مقدرات برای تعاون و همکاری در افعال عینی

تعاون و همکاری در عینیت از نوع همکاری در فعل است. برای همکاری در فعل، مقدراتی که وجود دارد مؤثر است.

۲/۲ - مقدرات، بمعنای نظامهای تجارب کاربردی جامعه «انسان، ابزار، امکان»

لذا بعد از همدلی و همفکری نیازمند به مقدرات عینی هستید. اینگونه نیست که در عمل و تعاون اجتماعی بتوانید تعاون داشته باشید و مقدرات برای شما در نحوه کار هیچ فرقی نکند. برابر با نظامهای تجارب کاربردی جامعه، «انسان، ابزار، امکان» می‌باشد؛ یعنی شما کارآمدی انسان، ابزار و امکان را می‌توانید بالاببرید.

۲/۲/۱ - فن پرورش «اخلاق و ادراکات و اعمال» انسانها

۲/۲/۲ - «ظرفیت اولیه»، «تحقیقات تجربی» (فن)، «تخصیص امکانات»

این حتماً نیازمند به تحقیقات تجربی است و وجود امکانات در این زمینه با نبودن آن بسیار فرق دارد. در چند قسمت، این مطلب را بصورت ساده بیان می‌کنم: فن پرورش اخلاق، فن پرورش ادراکات و فن پرورش اعمال از نظر فنی و تجربی، قدرت کارآمدی انسان را بالا می‌برد. کارآمدی انسان فقط به ظرفیت برنمی‌گردد بلکه فنون لازم هم بسیار مؤثر است. باید سهم تأثیر آنرا در میدان خودش به رسمیت بشناسیم. بعنوان مثال شما می‌توانید مجموعه‌های بزرگی را تخصیص داده و سازماندهی کنید و تحرک آن را در یک جهت کنترل کنید.

۲/۲/۳ - ابزار مدیریت، ابزار ارتباطی، ابزار امکاناتی

حال زبانی که بتوانید با اینها حرف بزنید، زبانی که بتوانید اینها را پرورش عملی بدهید، نحوه ابزاری که می‌خواهید برای حرکت آنها بکار بگیرید چیست؟ بدون بی سیم نمی‌شود رفتار یک لشکر بزرگ را هماهنگ کرد. بدون وجود دیدبان و دستگاه مناسب آن و بدون زبان خاص هم نمی‌شود. بدون تفکر مجموعه‌ای و تخصیص آن و بدون زبان پرورشی آن و بدون ابزاری که واسطه بین این کار می‌شود، نمی‌توانید این کار را انجام دهید؛ یعنی ابزار و فنون سهم خودش را دارد و امکانات هم سهم خودش را دارد. فقط حمل و نقل نیست که شما با سرعت یا کندی آثار آنرا مشاهده می‌کنید و فقط جاده و تلفن و بی سیم و دوربین نیست که می‌تواند ببیند؛ یعنی دید و دست و انتقال مسلح به ابزار نیست بلکه ابزار انسانی آن نیز مهم است. اگر ابزار انسانی آنرا نداشته باشید، نمی‌توانید مدیریت کنید.

بیش از این به «انسان، ابزار، امکان» نمی‌پردازیم، زیرا در دسته‌بندیهای پایین‌تر نیز همین را داریم.

۲/۳ - «برآیند»، بمعنای حال ضرب قیود ذکر شده درهم

واژه بعد، «حیات، انسان، جامعه» است. رابطه این سه برآیند چیست؟ منظور از برآیند این است که عین همان واژه‌ها به پایین منتقل نمی‌شود؛ یعنی واژه‌هایی پایین‌تر به عنوان زیر بخش آنها بصورت متناظر نیست، بلکه برآیند آنها است. رابطه بین «حیات و انسان و جامعه» (یعنی زیست شناسی، انسان شناسی و جامعه شناسی) با «فیزیک، شیمی و منابع طبیعی» تحویل می‌دهد: حیات - فیزیک، حیات - شیمی، حیات - منابع طبیعی، انسان - فیزیک، انسان شیمی، انسان - منابع طبیعی، جامعه - فیزیک، جامعه - شیمی، جامعه - منابع طبیعی.

۲/۴ - تعریف فیزیک، بمعنای مطالعه رفتار نظام ماده

ما بر اساس دستگاه خودمان تعریف می‌کنیم که فیزیک، شیمی و منابع طبیعی چیست. هرگاه رفتار نظام ماده را مطالعه می‌کنیم، از آن فیزیک تلقی می‌شود و هر گاه نظام را دارای یک محصولی ذکر می‌کنیم، معادله شیمیایی

می‌شود. هرگاه به سراغ منابع طبیعی می‌رویم می‌گوییم: مکانیزم رفتار ماده در شکل طبیعی چیست و محصول آن در شکل منابع طبیعی چیست.

۲/۴/۱ - مطالعه ساختار بیرونی مولکولها (استاتیک، مکانیک، سیالات)

توضیح بیشتر اینکه فیزیک در شکل مکانیک؛ یعنی ساختار بیرونی مولکول. مثلاً برای فیزیک مکانیک در شکل ماشین جرثقیل می‌گویید: نیرو با تبدیل محور در یکدیگر تراکم یا انبساط پیدا می‌کند. به بیان ساده بازوی گشتاور را می‌گویید و به بیان ساده‌تر می‌گویید: یک سنگی را اهرم کرده و دیلمی را در مقابل سنگ گذاشته و یک تکیه‌گاه کوچکی کنار آن می‌گذارم و بالای دیلم را فشار می‌دهم. حال اگر سنگینی سنگ به اندازه‌ای نباشد که دیلم را بشکند، فاصله قدرت شما تا آن تکیه‌گاه چه اندازه است؟ مثلاً دیلم که یک متر و ده سانت است، ده سانت آن، آن طرف تکیه‌گاه است و این طرف هم قدرت فشار، مساوی پنجاه کیلو است. سنگینی خودتان را هم روی آن انداخته و سپس مثلاً صد کیلو فشار می‌آورید، این صد کیلو می‌تواند ضربدر ده برابر شود؛ چون بازوی گشتاور آن طرف یک دهم است، پس آن طرف هزار کیلو را به حرکت در آورد. حال این مکانیزم بیرون از مولکول چه استاتیک باشد مانند مثالی که عرض شد و چه مکانیزم بیرون از مولکول، سیالات باشد بهر حال می‌توانیم رفتار نظام برون مولکولی را مطالعه کنیم.

۲/۴/۲ - مطالعه ساختار درونی مولکول (الکتریکی، الکترونیکی و کوانتوم)

همچنین می‌توانیم رفتار نظام درون مولکولی را ملاحظه کنیم تا اینکه در مطالعه درون مولکول از حرکت الکترونیستیه‌ها به حرکت الکترونها و اشعه و امواج برسیم. تمام اینها را «رفتار نظام» می‌گوییم. فیزیک چه فیزیک کوانتومی باشد و چه فیزیک الکتریک و چه فیزیک برون مولکولی باشد تماماً رفتار نظام است.

۲/۵ - تعریف شیمی، بمعنای دستیابی به معادله برای تغییر در نظام رفتار ماده (پیدایش محصول جدید)

محصول رفتار نظام، شیمی می‌باشد، چه برگ درخت باشد یا ورق کاغذ. پس معادله‌ای که در تولید کاغذ یا پیدایش برگ پیدا کرده‌ایم، معادله‌ای شیمیایی می‌شود. حال که می‌خواهیم محصول جدیدی درست کنیم مجبوریم در حقیقت کارخانه آنرا عوض کنیم. برای این امر هم باید نظام رفتار ماده را عوض کنیم. در اینجا به فیزیک سفارش داده و می‌گوییم: نظام را که عوض کنید، نسبت بین آن نظام با نظام بیرونی عوض می‌شود و محصول و معادله جدید را تحویل می‌دهد. این محصول، شیمی نامیده می‌شود. اگر کلیه معادلات را ملاحظه بفرمایید، خارج از محصول نظام رفتار ماده نیست. تغییراتی که می‌خواهید در ماده ایجاد کنید، راهی جزء تغییر نظام درونی، متناسب با نظام بیرونی و متوجه آن نیست.

۲/۶ - جهت‌داری فیزیک، شیمی و منابع طبیعی

بنابراین نمی‌توانید بگویید: حیات و فیزیک (زیست‌شناسی و فیزیک) ربطی به دین ندارد. اگر اینجا گفتید که ربطی به دین ندارد، بعداً عرض خواهم کرد که کجا با مشکل مواجه خواهید شد.

۲/۶/۱ - ارتباط انسان و جامعه با فیزیک و شیمی

حال انسان و جامعه با فیزیک، شیمی و منابع طبیعی چه ارتباطی دارند؟

۲/۶/۲ - ضرب قیود «حیات، انسان، جامعه» در «فیزیک، شیمی و منابع طبیعی» نشانگر نظامهای درونی

تعاون اجتماعی

اینها که نظامهای دورنی انسان، ابزار، امکان بوده و تعاون اجتماعی را در عمل نشان می‌دهد، خود بنیان نظام کارآمدی جامعه و تکامل تکنولوژی و همکاری اجتماعی می‌باشد.

۳ - اشاره‌ای کوتاه به کیفیت تعریف «گرایش، بینش، دانش» و «توسعه، کلان، خرد» بوسیله

روش تعریف

حال این سه نظامی را که اوصاف زمان ساز بود در موضوعات آن مورد دقت قرار می‌دهیم. این اوصاف در عین حالیکه زمان ساز هستند حتماً باید در یک موضوعات ساختار ساز ضرب شده و دیده شوند. حال این موضوعات چیست؟ به اصطلاح «محوری، تصرفی و تبعی» آنها چیست؟ خود اینها باید مستقلاً معنی شده و سپس در آنها ضرب شوند.

«توسعه»، پایگاه جریان عدالت در تکامل نیازمندیهای اجتماعی است. در اینجا از هر یک از اوصاف زمانی، مکانی و کارایی در کل یک متغیر آوردیم و اسم آنها ارکان قرار دادیم. انعکاس آنها در هم نیز وقتی بدست می‌آید که ابتدائاً بتوانیم خود اینها را تجزیه کنیم و بگوییم: «زمان زمان»، «گرایش و مکان مکان»، «بینش و کارایی زمان»، دانش است. بعد وصف موضوع ساز ما «توسعه، کلان و خرد» می‌باشد؛ یعنی آن سه وصف در سه سطح عمل می‌کنند که بدون این موضوعات نیستند. یا در سطح توسعه، یا در سطح کلان و یا در سطح خرد عمل می‌کنند.

۴ - موضوع تکامل جامعه

۴/۱ - توسعه، پایگاه جریان عدالت در تکامل نیازمندیهای جامعه

حال خود توسعه چیست و چه اثری در جامعه دارد؟ در اینجا می‌خواهید تکامل را معنا کنید.

۴/۱/۱ - جریان عدالت، موجد تکامل نیازمندیهای اجتماعی

جریان عدالت در تکامل نیازمندیهای اجتماعی یک نحوه توازنی در تکامل نیازمندیها ایجاد می‌کند. بنابراین عدالت بدون تکامل همانند مکان بدون زمان قابل ملاحظه نیست.

۴/۱/۲ - تحقق تکامل، بوسیله معادله عدالت

عدالت در تکامل نیازمندیهای اجتماعی یعنی معادله‌ای که اگر آن معادله رعایت شود تکامل نیازمندیهای اجتماعی حاصل می‌شود. نیازمندیهای اجتماعی عبارتند از: ۱ - نیازهای روحی که باید ایمان جامعه قوی شود ۲ - نیازهای فکری که باید فکر و تفاهم جامعه قوی شود ۳ - نیازهای عملی که باید همکاری جامعه قوی شود.

۴/۱/۳ - تقسیمات توسعه: «استراتژی» «سیاست‌گذاری» «برنامه»

پایگاه جریان عدالت در تکامل، توسعه می‌باشد. اگر استراتژی، راه و راهبرد توسعه غلط باشد و محور هماهنگ‌سازی سیاستها غلط باشد و به طرف ماده‌گرایی باشد، تمایلات جامعه نیز مادی می‌شود. اگر تمایلات، مادی شد و توسعه یافت، تبدیل ساختارهای اجتماعی را به نفع جهتی که در آن توسعه یافته است، نتیجه می‌دهد. این اخفی است و کسی متوجه نمی‌شود ولی «منطق پرورش جامعه» است. در پرورش همانگونه که مناسکی را برای فرد می‌نویسید، برای تنظیم رفتار جمع نیز مناسک می‌نویسید. مناسک تنظیم رفتار فرد، «برنامه» می‌شود.

۴/۱/۴ - جهت‌دار بودن محور توسعه و نظامهای هدایت توانمندی جامعه

محور برنامه نیز نیّتی است که شما دارید. به عنوان مثال قریه‌اللی الله و الله اکبر گفته و نماز می‌خوانید و می‌گویید بدون این نیّت، عمل باطل است. حال نقش نیّت و جهت را در جامعه، محور توسعه بر عهده دارد که رفتار را هدایت می‌کند؛ لذا برابر است با نظامهای هدایت توانمندی جامعه.

۴/۱/۵ - تنازل اوصاف فلسفی «توسعه، ساختار، کارائی» در جامعه در «برآیند»

حال اگر توانمندی جامعه هدایت مادی شد، توان مادی، قدرت پیدا کرده و وسیع می‌شود اما اگر هدایت جامعه، الهی شد، توان جامعه نیز الهی خواهد شد. در این سطح، اوصاف جامعه، توسعه، ساختار، کارایی می‌باشد. علت آوردن این اوصاف هم این است که اینها اوصاف کل می‌باشد. حال که می‌خواهیم اینرا یک درجه از فلسفه پایین آوریم، خود برآیند چه چیزی است؟ برآیند هماهنگی رابطه بین «تمایل، تفاهم و تعاون اجتماعی» با «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» است.

۴/۱/۶ - حفظ صیانت جامعه از خصوصیات خطر، بوسیله حضور در تکامل جهت‌گیری

این خود نیز بنیان نظام ولایت جامعه و تکامل جهت‌گیری و صیانت اجتماعی می‌باشد. صیانت هم به معنی مصون بودن جامعه از صدمه می‌باشد. حال به هر میزان که بالای مخروط هدایت جامعه باشید، به همان میزان

مصون خواهید بود. اگر یک مقدار پایین‌تر آמידید، کسی که بالای این مخروط است، شما را به سمت دیگری خواهد برد و دیگر مصون نخواهید بود. وقتی می‌توانید از پرچم کفار مصون باشید که بتوانید در تکامل جهت گیری حضور داشته‌باشید.

۴/۲ - کلان، پایگاه جریان عدالت در روابط اجتماعی

حالا واژه «کلان» چیست؟ برای بیان توسعه، عدالت در تکامل بیان شد.

۴/۲/۱ - کلان، بمعنای «عدالت در توازن» یا «عدالت در روابط» در موازنه

اما برای کلان، عدالت در توازن می‌گوییم. در اینجا عدالتی که هماهنگ با رشد کردن است مورد نظر می‌باشد. مصلحت ملزومه و مفسده لازم‌الترک برای رفتار عموم در «تمایل، تفاهم و تعاون» است ولی در کلان «پایگاه جریان عدالت در روابط اجتماعی» را مطرح می‌کنیم. در توسعه، عدل در تکامل است و در کلان، عدل در ارتباط است. عدل در ارتباط برابر با نظامهای توازن توانمندی اجتماعی است.

۴/۲/۲ - روابط، بمعنای ابزارهای انتقال قدرت، اطلاع، ثروت

در موازنه نباید یک عده به نفع عده‌ای دیگر به ناحق و بر خلاف تکامل حل شود بگونه‌ای که ابزارهای انتقال «قدرت، اطلاع و ثروت» بصورت غیر متوازن مقدورات جامعه را به عده‌ای انتقال داده و از عده‌ای دیگر سلب کند.

۴/۲/۳ - ابزارهای انتقال، حاصل برآیند ساختار رابطه «نظام تصمیم‌گیری، نظام تخصیص، نظام اجرا»

در «نهادهای دولتی، نهادهای اجتماعی و نهاد خانواده»

این نظامها خود برآیند ساختار رابطه بین «نظام تصمیم‌گیری (یعنی نظام مدیریت)، نظام تخصیص و نظام اجراء» در «نهادهای دولتی، نهادهای اجتماعی و نهاد خانواده» است.

۴/۲/۴ - بنیان نظام تقوا و انضباط اجتماعی، حاصل تولی الهی

اینها خود بنیان نظام تولی و تکامل انضباط و تقوی اجتماعی می‌باشد؛ یعنی اگر نظام تولی شما، نظام بد و ستم‌پذیر باشد، تقوا در آن پیدا نمی‌شود، ولی اگر عدل‌پذیر باشد و تولی به ولایت الهی پیدا کند در نظام مدیریت، نظام تخصیص (نظام برنامه) و نظام اجراء نتیجه می‌دهد که تولی اجتماعی، تولی الهی است نه تولی استکباری.

- لازمه تولی شیطانی، حرص و حسد اجتماعی (نفی تکامل در جهت‌گیری)

حال اگر در نظام کفر، انضباط پیدا شد می‌گوییم: این انضباط در نظام کفر، تکامل در جهت‌گیری را نتیجه نمی‌دهد بلکه مردم را بصورت حیوانی تربیت می‌کند. باید نظام توازن و عدالت اجتماعی آن درست شود و عدالت در قدرت، در برنامه و در اجرا وجود داشته باشد. اگر استکبار در نظام و در تخصیص وجود داشته باشد، مثلاً گفته

شود هر کس بالاتر است، قدرتمندتر و ثروتمندتر و مطلع‌تر باشد لازمه قطعی آن، حرص و حسد است. نمی‌شود حرص و حسد در این جامعه جریان پیدا نکند. بعد هم نمی‌شود گفت: این جامعه نسبت به ولی خودشان محبت داشته باشند. حرص و حسد، محبت را می‌سوزاند. حرص، استکبار می‌آورد و حسد، بغض و کینه.

۴/۳ - خرد، پایگاه جریان عدالت در رفتار اجتماعی

حال واژه «خرد» را توضیح می‌دهیم. این خرد، برابر با نظامهای بهره‌وری اجتماعی است. نظامهای بهره‌وری، خود پایگاه عدالت در رفتار اجتماعی است. پس عدالت در تکامل، عدالت در روابط و عدالت در رفتار داریم.

۴/۳/۱ - نظام انگیزشی، مفسر هدف فعل و رفتار و موجد عشق و پتانسیل

حال «انگیزش، پرورش و گزینش» چیست؟ نظام انگیزشی جامعه چگونه است؟ مردم برای چه امری درس می‌خوانند؟ آیا برای خدمت است یا برای خوردن؟ آیا برای آخرت است یا برای دنیا؟

۴/۳/۲ - نظام پرورشی، مفسر فعالیت‌های روحی، ذهنی، عینی

حال با هر نظامی یا مادی یا الهی که انگیزش را ایجاد کردید، بعد از ایجاد انگیزش و پتانسیل و عشق به درس خواندن یا مهارت پیدا کردن یا...

چگونه برای این انگیزه، نظام پرورشی درست می‌کنید؟ نظام پرورشی پس از انگیزش این است که معادلات، فرمولها و علوم را در کلاسها یاد بگیرند. نظام پرورشی گاهی می‌گوید: نظام فکری بین اعتقاد و عمل اصل است و نظام اجتماعی بعد از آن است و نظامی که می‌خواهید کار کنید سومین قسمت است. گاهی هم می‌گوید: تعلیمات دینی در یک بخش کوچک به مدت یک ساعت تدریس شده و امور سیاسی را هم با شکل مادی آن تربیت می‌کنیم و فنی که دانش آموز می‌خواهد یاد بگیرد، اصل است.

۴/۳/۳ - نظام گزینش، مفسر جایگاه بکارگیری فرد در نظام بعد از انگیزش و پرورش

حالا به هر صورت مادی یا الهی که پرورش دادید، چگونه می‌خواهید گزینش کنید؟ یعنی انگیزه، انسان را به حرکت در آورده و ماشین پرورشی، او را بوسیله کارهای «ذهنی، عینی و موضعگیری» در برابرش پرورش می‌دهد و بعد این مهره ساخته شده است.

حال آن را کجا می‌خواهید قرار دهید؟ چگونه آنرا گزینش می‌کنید؟ این سه نظام باید با همدیگر تناسب داشته باشد.

۴/۳/۴ - نظامهای بهره‌وری اجتماعی، حاصل برآیند جریان رابطه بین «تولید، توزیع، مصرف» در

«دولتی، گروهی، عمومی»

حال اینها خود حاصل برآیند رابطه بین «تولید، توزیع و مصرف» در «دولتی، گروهی و عمومی» می‌باشد.

۴/۳/۵ - تبعیت الگوی تولید، توزیع، مصرف از الگوی توازن توانمندی جامعه

یک مطلبی را در اینجا عرض کرده و بحث امروز را تمام می‌کنم. در حال حاضر اصلاً نمی‌خواهیم به فیزیک دست بگذاریم، بلکه می‌گوییم: مثلاً این مواد خام را که در این مسیر تبدیل می‌بریم تا سیمان شود، خود یک معادله خاص فیزیکی دارد تا این تغییرات شیمیایی هم در آن واقع شود. سؤال این است که این را از نظر سیر، از نظر ظرفیت تولید و از نظر سطح صنعتی چه اندازه می‌توانیم تبدیل کنیم؟ مثلاً از این طرف سه برش بزیم و بگوییم از اوّل ماده تا قبل از کوره که خُرد کردن و امثال آن است و از کوره تا پخته شدن و در آمدن چیزهایی پخته شده و گداخته شده تا پودر شدن و داخل پاکت رفتن، این سیر تولید بود. در سه برشی که می‌زنید، می‌گوییم: مهندسی طرح باید نظر بدهد که چه کار باید کرد. کوره و آسیاب چه اندازه باشد. آسیاب اولی و آخری چه اندازه باشد. مهندسی طرح هم می‌گوید: علوم اجتماعی باید بگوید که کدامیک صرفه دارد. فوراً می‌گوییم: این به چه معنا است؟ می‌گویید: صرف کردن، یعنی اینکه قیمت آن ارزان در بیاید. می‌گوییم: ارزانی به چه معناست؟ می‌گویید: ارزانی به معنای این است که یک تن آن ۱۰ هزار تومان باشد با اینکه ۱۰۰ هزار تومان باشد تفاوت داشته و اوّلی کمتر درمی‌آید. اینکه می‌گویید: «کمتر در می‌آید» به معنای این است که وارد الگوی مصرف شده‌اید. الگوی مصرف هم با توزیع ثروت ارتباط دارد. به جای اینکه سؤال شود: چقدر ارزان درمی‌آید؟ یک سؤال دیگری را می‌توان مطرح کرد که چه کسانی مصرف کنند و چگونه مصرف شود؟ حال نتیجه را ملاحظه فرمایید: پس الگوی تولید و الگوی توزیع ثروت و الگوی مصرف است که معین می‌کند «صرفه داشتن» به چه معناست؟ غلط است که کسی صرفه داشتن را بریده از این سه الگو معنا کند. این سه الگو باید عدالت قبل از خود را جواب دهد. در الگوی تولید اینکه ظرفیت متمرکز درست کنند با اینکه آنرا خُرد کنند، تفاوت دارد. اتوماسیون باشد با اینکه مکانیکی ساده باشد تفاوت دارد. الگوی تولید، الگوی توزیع و الگوی مصرف باید از الگوی توازن توانمندی جامعه (یعنی از کلان) تبعیت کند؛ زیرا محوری شما توسعه بود که در آن تکامل را تعریف می‌کردید و تصرفی شما کلان بود که در آن توازن را تعریف می‌کنید و تبعی شما هم همان خُرد است.

- تعریف قیمت در عدالت

فوراً عجله نکنید و بگویید: قیمت این کالا در بازار جهانی چه اندازه است. بلکه بگویید: تمهیداتی قرار می‌دهیم که رابطه‌اش را با بازار جهانی در موازنه ارز، جای دیگر کنترل کند. اینجا می‌گویید: آدمی می‌سازیم که از سیمان و فولاد محکمتر است که این خود با عدالت در تکامل نیازمندیها میسور است.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

طبقه بندی موضوعات جامعه

جلسه: ۳

تاریخ: ۱۳۷۶/۰۳/۱۵

فهرست:

عنوان: طبقه بندی موضوعات جامعه

۱ - طرح چند سؤال تبیینی و پاسخ آن

۱/۱ - بررسی تأثیر تجلیل و تحقیر در پرورش

۲/۱ - بررسی بحث و زجر (تجلیل و تحقیر) به عنوان اساس همبستگی جامعه

۳/۱ - متحد بودن مردم در گرایش سبب جاری شدن دستور بر آنها

۴/۱ - بررسی «دستور» بمعنای قاعده‌مند شدن رفتار پرورشی جامعه

۵/۱ - معنای «حقوق» بعد از قاعده‌مندی و دستور

۶/۱ - محوریت «گرایش، بینش، دانش» به لحاظ اوصاف زمانی (مبنا)

۷/۱ - بررسی پیرامون ضرب اوصاف مبنا در اوصاف ساختار و معنای آن

۸/۱ - دلیل قید تکامل در تمامی سطوح جز در سطح کلان و خرد

۹/۱ - منظور از «مبنا» در جدول (مبنای جامعه نه مبنای منطق)

۱۰/۱ - بررسی رابطه عدالت با تکامل در جدول معین کننده تعریف توسعه

۱۱/۱ - بررسی معنای «کلان» و «خرد» در توصیف از توازن

۲ - تحلیل بخش سوم جدول (مقیاس)

۱/۲ - تعریف از چنین قدرت، ملاک برای غلبه در عینیت

۲/۲ - توضیح چند مثال از برآیند تکامل رابطه

۲/۳ - تعریف از بنیان نظام تعاریف و احکام در حاکمیت جهانی

۲/۴ - تعریف از بنیان نظام توازن روابط بین المللی (مقدورات شکل پذیر)

۲/۵ - تعریف مقدورات اولیه در حکمیت جهانی

۲/۶ - توضیح عبارت «برآیند ساختار رابطه بین منابع - وسایل - شرایط ارتباط» در «اجتماعی - تکنیکی -

طبیعی»

۲/۷ - توضیح مقدورات شکل گرفته

۲/۸ - ذکر مثالی در مورد تأمین ترکیب و تخصیص محصولات برای رفع نیازهای تکاملی - صنفی - فردی

۳ - توضیحاتی پیرامون ضرورت و نحوه تدوین نظام فکری در سطوح مختلف فکری

۳/۱ - آیا عنوان نظام فکری در ارتکازات منصرف به اعتقادات است یا افکار عینی را هم می پوشاند؟

۱ - طرح چند سؤال تبیینی و پاسخ آن

حجت الاسلام میرباقری: یک سؤال جناب آقای صدوق نوشته‌اند که بیشتر جنبه تبیینی دارد.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: آیا بر روی این سئوالات، مباحثه‌ای صورت گرفته است؟

(س): هنوز خیر!

(ج): حق آن است که بدنبال جلسات، مباحثه شود بحث ضعیف خواهد بود. حال از آنجا که مباحثه‌ای نبوده

است، سئوالات را خود ایشان بخوانند، بهتر است. سئوالات را ضبط بفرمائید.

حجة الاسلام صدوق: به نظر می‌آید که عناوین طرح شده، عناوین کلی‌ای است که همه نظام‌های الهی و غیرالهی را در برمی‌گیرد، اما در رابطه با بند اول قیوداتی دارد که به نظر می‌آید بر غیر الهی بودن حمل می‌شود و همچنین «گرایش اجتماعی» به پایگاه تکامل همبستگی تمایلات اجتماعی تعریف شده است که معنی همبستگی و تکامل به نظر می‌آید بار الهی داشته باشد. در بحث توسعه نیز همین گونه فرموده‌اید؛ یعنی گفته‌اید: اگر محور توسعه، الهی باشد تکامل جهت گیری را نتیجه می‌دهد ولی تولی شیطانی حرص و حسد را ایجاد می‌کند و باعث تکامل جهت گیری نمی‌شود. به نظر می‌آید بعضی از قیودات یک مقدار تمایل به بار الهی آن داشته باشد. بهرحال در بند اول اینگونه به نظر می‌رسد که نظام انگیزشی الهی است که پایگاه تکامل همبستگی تمایلات اجتماعی می‌شود و هر نظام انگیزشی چنین باری را ندارد.

سؤال دوم اینکه آیا واقعاً «ارزش، دستور، حقوق» می‌تواند پایگاه تکامل همبستگی باشد؟ این معلوم نیست تا پایگاه تکامل تعاون اجتماعی استدلال شده است که چرا پایگاه آن «مقدورات» است؛ یعنی نظام‌های تجارب کاربردی جامعه است. گفته‌اید: تعاون، تعاون در فعل است و فعل، بدون مقدورات نمی‌شود و چون بدون مقدورات نمی‌شود بعد به انسانی یا ابزاری یا امکانی تعریف کرده‌اید. اما اینجا روشن نیست که چرا «ارزش، دستور، حقوق» بعنوان پایگاه تکامل تمایلات معرفی شده است.

سؤال سوم این است که غرضتان از معنی «هستی، فیزیک، ریاضی» در بحث بینش اجتماعی، سه سطح از وجود امورات است یا اینکه غرض دیگری دارید؟ آیا مثلاً یک اصل هستی است و فیزیک هم بحث کیفیت را مطرح می‌کند و ریاضی هم بحث کمّ آن را مطرح می‌کند؟ بهر حال چه تعریفی از هستی، فیزیک، ریاضی در نظر شما می‌باشد؟ آیا مانند «تکوینی، تاریخی، اجتماعی» که سه سطح از نظام عالم را مورد نظر قرار می‌دهیم، این قسمت نیز متناظر آن است که مثلاً بگوییم: هستی، اصل هستی است و فیزیک، بحث کیفیت و ریاضی بحث کمّ را مطرح می‌کند؟

سؤال چهارم درباره ضرب «حیات، انسان، جامعه» در «فیزیک، شیمی، منابع» است. معنای این ضرب برای ما روشن نیست. ممکن است در مفردات، حیات را زیست‌شناسی، انسان را انسان‌شناسی و جامعه را هم جامعه

شناسی بگوئیم. فیزیک، شیمی و منابع را هم بطور مبسوط تعریف فرمودید. اینها روشن است اما ضرب اینها به چه معنا است؟ وقتی می‌گویید: زیست‌شناسی فیزیک، یا جامعه‌شناسی فیزیک، روشن نیست.

سؤال پنجم در مورد معنای «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» است که در مقابل ستون «تمایلات، تفاهم تعاون» آورده شده است. معنای این باز روشن نیست. در بعضی جاها مثل همدیگر معنا می‌کنیم. وقتی سیاست می‌گوییم منظورمان تمایلات بوده است و وقتی فرهنگ می‌گوییم منظورمان تمایلات بوده است و وقتی اقتصاد می‌گوییم غرضمان تعاون بوده است. اگر اینها مقابل هم می‌باشند سپس سیاسی، فرهنگی، اقتصادی به چه معناست؟

سؤال ششم این است که ربط نظامهای بهره‌وری اجتماعی که به «انگیزش، پرورش و گزینش» معنا شده است، با برآیند جریان رابطه بین «تولید، توزیع، مصرف» ضربدر «دولتی، گروهی و عمومی روشن نیست. برای ما روشن است که «انگیزش، پرورش و انگیزش» به چه معنا است اما اینکه چه ربطی به تولید، توزیع، مصرف دارد، روشن نیست. آیا منظورتان از «تولید، توزیع، مصرف» الگوی تولید، الگوی توزیع و الگوی مصرف است یا خود تولید، توزیع، مصرف مورد نظر است؟ خیلی از ابعاد دیگر روشن است.

حجة الاسلام رضایی: در کل جدول در سه سطح مبنا، موضوع و مقیاس، گرایش اجتماعی، بینش اجتماعی و دانش اجتماعی تا توسعه، عنوان تکامل در خود تعریف آمده است ولی در دو عنوان «کلان و خرد» حذف شده است، در صورتی که دوباره در عناوین بعدی «تکامل» آورده شده است. آیا دلیلی برای حذف وجود دارد؟

حجة الاسلام صدوق: نسبت به کل جدول نیز به نظر می‌آید که «توسعه، کلان، خرد» باید به معنای «مبنا» مطرح شده و در بالا قرار بگیرد و «گرایش، بینش، دانش» به عنوان موضوعات مطرح شود. آن چیزی که موضوع ساز می‌شود بالا قرار می‌گیرد؛ یعنی «ولایت، تولی، تصرف»، «ارزش، دستور، حقوق» تا پایین، منتجه هدایت و تولی و تصرف است. لذا به نظر می‌رسد در کل جدول قسمت وسط (توسعه، کلان، خرد) باید در بالا قرار گیرد.

۱/۱ - بررسی تأثیر تجلیل و تحقیر در پرورش

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یک مسأله این است که آیا «ارزش، دستور، حقوق»، پایگاه همبستگی اجتماعی در عموم جوامع است؟ به عنوان مثال یک کودکی در جامعه کفر به دنیا می‌آید و یک احتراماتی را مشاهده می‌کند، یک چیزهایی را می‌بیند که در بین مردم محترم هستند و مردم با تجلیل از آنها یاد می‌کنند، حال چه موضوع آن افراد باشد یا مفاهیم باشد و یا اشیاء، بهر حال می‌بیند که محترم هستند؛ یعنی احترام گذاشتن مردم و عادی بودن و ابراز نفرت، شایسته و ناشایسته چه اثری در پرورش دارد؟ صرف نظر از دستورها با انگیزه فرد چه خواهد کرد؟ این تجلیل‌ها و تحقیرها حتماً یک فضای پرورشی را ایجاد می‌کند حتی صرف نظر از اینکه فلسفه حقی داشته باشد یا نداشته باشد.

۲/۱ - بررسی بحث و زجر (تجلیل و تحقیر) به عنوان اساس همبستگی جامعه

تجلیل و تحقیر صرف نظر از اینکه موضوع آن چه باشد و از کجا آمده باشد، یک بحث و زجری را در فضای پرورشی ایجاد می‌کند. همین هم اساس همبستگی است. در هر قومی که گرایش دارند صرف نظر از کلان و خرد بودن و صحت و کذب و منطقی و غیر منطقی بودن آن بحث و زجر، تجلیل و تحقیر و میل و نفرت، اولین جایی است که اثر انگیزشی و پرورشی دارد.

سپس باید دید مردم چگونه از طریق این اموری که در یک سطح در آن جامعه ارزش دارد (اعم از نسبی و غیر نسبی، مادی و غیر الهی) می‌توانند با هم همبستگی پیدا کنند؟ برای این منظور ابتدا باید دید ظرفیت تحقیر و تجلیل و شایست و ناشایست چگونه است. به عنوان مثال برای سارقین یک اموری ارزش دارد. کسی می‌تواند با آنها همکار و همراه و همدل و همزبان باشد که ارزشهای آنها را پذیرفته باشد. اینگونه نیست که اصلاً گرایش نباشد؛ مثلاً کسی که با نفاق در یک جامعه باشد، اینگونه نیست که در آنجا بسته باشد بلکه از طرف جامعه دیگری در آنجا حضور دارد. اگر او با اینها در گرایش یکی شد، آنگاه می‌تواند با هم یک جامعه تشکیل دهند. حال مفهوم کمال و تکامل این جامعه چیست؟ آیا مثلاً در دزدی، شیطنت آنها زیادت می‌شود؟ و اگر الهی باشد، آیا وحدت حقیقی آنها زیادت می‌شود؟ بهر حال اگر اینها با همدیگر نباشند و یک نحوه وحدتی در یک سطحی پیدا نکنند، نمی‌توانند با هم باشند. هر چند درون وحدت آنها دغدغه، اضطراب، خوف و ترس باشد ولی بهر حال یک سطح از وحدت را دارا می‌باشند تا اینکه یک جامعه تشکیل می‌شود. باید یک چیزی برای آنها محترم باشد و ارزش داشته باشد که طبیعتاً دستورات آن جامعه یعنی «باید»های آن جامعه بایستی با ارزشهای آن ارتباط مستقیم داشته باشد. اگر جامعه دموکراسی باشد، ارزشهای مختلفی در رأی گیری حضور یافته و یک اکثریتی رأی می‌دهند. این نشان می‌دهد که اینها در یک محور اصلی با هم اشتراک وحدت دارند، مثلاً در با هم ساختن بخاطر دنیا با هم وحدت دارند و لذا دستور اکثریت برای آنها ارزش دارد.

۳/۱ - متحد بودن مردم در گرایش سبب جاری شدن دستور بر آنها

اگر افراد جامعه در گرایش، در محور شایسته‌ها با هم متحد نباشند، دستور بر آنها؛ وؤ جاری نمی‌شود و آنرا نمی‌پذیرند.

۴/۱ - بررسی «دستور» بمعنای قاعده‌مند شدن رفتار پرورشی جامعه

حال اگر آن دستور را پذیرفتند، این دستور است که آن شایسته و ناشایسته‌ها را مقنن می‌کند. همانگونه که حساسیت تا از مسیر منطقی نگذرد، برای تفاهم، زبان پیدا نمی‌کند، شایسته نیز تا به دستور تبدیل نشود، ابزار کنترل رفتار پرورشی جامعه را پیدا نمی‌کند. پس دستورها، قاعده‌مند شدن رفتار پرورشی جامعه می‌باشند؛ یعنی وقتی این رفتارها قاعده‌مند شد، دستور نامیده می‌شود.

۵/۱ - معنای «حقوق» بعد از قاعده‌مندی و دستور

بعد از قاعده‌مند شدن می‌توان خط کشی کرده و حق و ناحق را معین نمود؛ یعنی موضعگیری تخلف و عدم تخلف داشت. مثلاً به دادگاه مراجعه می‌کنند و می‌گویند: ما این معامله را بر اساس آن دستور و باید و مقنن شده ارزش اجتماعی انجام داده‌ایم. گفته میشود: حق شما نیست. در این صورت موضعگیری اجتماعی پیدا می‌شود. پس اگر بخواهیم گرایش را تا موضعگیری بیاوریم و تجلیل و تحقیر را تا انضباط و تخلف بکشانیم از این مسیر می‌گذرد. این مسیر، مسیر پرورشی است و همیشه بر منطق سبقت دارد. البته بعداً خواهیم گفت که منطق، این مسیر را لجستیک و تأمین می‌کند، چون از طریق سخن و ارتباط رخنه وارد می‌شود. سخن در شایسته و ناشایسته‌ها تردید وارد می‌کند. اگر دوباره همان شایسته و ناشایسته توانسته باشد از ذهن و سنجش بگذرد تا ذهن و بینش آن را مقنن و لجستیک کند، در تفاهم اجتماعی آن سخن تردید کننده می‌شکند. حال ممکن است ارزشهایی در جامعه چنین ظرفیتی نداشته باشند، هنگام تبدیل شدن به قاعده منطقی، می‌شکنند. بعد از شکستن هم می‌گویند: منطق در آن ممنوع است. کلیسای قبل از رنسانس می‌گوید: بحث کردن درباره امور اعتقادی ممنوع است. این بیان حتماً شکننده است. این شکنندگی از خرد آغاز می‌شود نه از کلان. کسی که با منطق نمی‌آید، پسند و ناپسندهای خرد را نمی‌تواند کنترل کند. نقاشی و زیبایی را نمی‌تواند کنترل کند.

همینجا در پاورقی یک مطلبی را اشاره کرده و به ادامه بحث می‌پردازیم: اگر دستگاه متدینین ما نتواند مُد را در لباس، غذا، پوشاک و زندگی کنترل کند، منظر این باشد که تدریجاً این پسند یک پله بالاتر بیاید و پسند در روابط اجتماعی شود و یک پله بالاتر آن را منزوی کند. آنچه را که ما یقین داریم این است که ما در تمامی قسمت‌ها، قائل به اجتهاد و تفکر هستیم و مانند مسیحیت نیست که در آن اجتهاد ممنوع باشد. بنابراین در اجراء، استنباط و فلسفه، حق تکامل را داریم و لذا ارزشهای ما ارزشهایی است که جاری و ساری بر تمامی زمانها است و عقل هم می‌تواند خدمتگزاری به آن را به عهده بگیرد.

۶۱ - محوریت «گرایش، بینش، دانش» به لحاظ اوصاف زمانی (مبنا)

اینکه «گرایش، بینش و دانش» در بالاترین قسمت آمده است به لحاظ اوصاف زمانی است که گرایش بالاترین قدرت و ظرفیت تولی را مورد توجه قرار می‌دهد.

تا اینجا بصورت خیل کلی مطالب بیان شد. فعلاً هم به بخش برآیند وجود رابطه وارد نمی‌شوم.

(ج): اما توضیح اینکه اینها (گرایش، بینش و دانش) نسبت به کل جدول بالاتر باشند این است که اگر بگوییم موضوعات کلاً با اوصاف زمانی تغییر می‌کند، ابتدا موضوع قرار نمی‌گیرد. در حقیقت اوصاف زمانی ما همان مبنا است و موضوع، مکان است و مقیاس هم کارایی است.

(س): سابق این بود که مبنا، «توسعه، کلان، خرد» است نه اینکه با حفظ موضوع بودنشان بیایند.

(ج): اگر در دستگاه شما ولایت و تولی، اصل است و ولایت به معنای همدلی یا تعلق به فاعل بالاتر می‌باشد در نتیجه این «مبنا» بالاترین سطح را به خود اختصاص می‌دهد. توسعه هم از اوصاف این گرایش می‌باشد و کلان هم از اوصاف این گرایش است؛ یعنی سطوح آن است. یعنی وقتی ضربدر ساختار می‌شود ...

۷/۱ - بررسی پیرامون ضرب اوصاف مبنا در اوصاف ساختار و معنای آن

البته خود ساختار را کاملاً معنا می‌کنیم. نکته خیلی لطیفی که در این جدول انجام گرفته است این است که نگفته‌ایم ساختار (محوری، تصرفی، تبعی) یعنی همین جمله، بلکه این جمله را با خصوصیت خاص خودش بیان کرده‌ایم؛ یعنی اگر بخواهیم سر جای خودش ضرب صحیحی با حفظ مسبوط بودن آن انجام دهیم، «گرایش، بینش و دانش» باید در سطر قرار بگیرند تا بلوکهای اصلی ما را نشان دهند و «توسعه، کلان و خرد» باید در ستون بیایند تا اینکه آنها به اینها اضافه شوند مثلاً گرایش توسعه، گرایش کلان، گرایش خرد، «بینش توسعه، بینش کلان، بینش خرد» را با حفظ خصوصیاتشان بیان می‌کنیم. بینش توسعه در حقیقت توسعه فلسفی جامعه می‌شود و در گرایش کلان هم مثلاً جهت منطبق مشخص می‌گردد. ولی باید معلومش ود که دستگاه ما چه دستگاهی است. در خرد هم اینگونه است. حال اینها در عینیت جامعه، جریان عدالت در تکامل، روابط و رفتار می‌شود.

۸/۱ - دلیل قید تکامل در تمامی سطوح جز در سطح کلان و خرد

یک سؤال دیگر این بود که چرا «تکامل» در هر سه قسمت کارآمدی ذکر شده است ولی در قسمت کلان و خرد نیامده است؟ جواب این است که توسعه، کلان و خرد سه سطح از موضوع است، در حالیکه قسمت پایین (مقیاس) منتجه ذکر شده که ضرورتاً تکاملی است؛ یعنی سطوح موضوع نیست بلکه روی هم «جهانی، بین‌المللی و ملی» می‌شود که تفاوت بین این دو مبسوطتر خواهد آمد.

۹/۱ - منظور از «مبنا» در جدول (مبنای جامعه نه مبنای منطبق)

حجة الاسلام رضایی: مبنا را به عنوان پایگاه گفته‌اید حال آنکه بنا به بحثهای قبل، ارتكازی ما از مبنا این بود که اصالت شیء، اصالت شرایط و اصالت ولایت به عنوان سه مبنا هستند.

(ج): در اینجا صحبت از مبنای منطقی نیست، بلکه صحبت از خود جامعه است. «ظرفیت، جهت و عاملیت» برای خود جامعه به ترتیب «گرایش، بینش و دانش» می‌باشد.

دانش، عامل جهت فلسفی است و جهت فلسفی خود در حقیقت جهت گرایش است. یک جدول تطبیق وجود دارد که حتماً دور دوم تقدیم می‌شود.

مقیاسی که در حقیقت مقیاس تأثیر یا مقیاسی کارآیی است در عین حال جزء ارکان جامعه شناخته می‌شود. پس جامعه دارای سه متغیر اصلی است. یک متغیر از اوصاف زمان آمده است؛ یعنی مجموعه سه وصف زمانی که اوصاف توسعه بوده است، یک متغیر بنام مبنا داده است. متغیر دیگری هم در عین فرعی بودن جزء متغیرهای

ارکان جامعه تلقی می‌شود. این متغیر، متغیر ساختار یا اوصاف مکانی است که قبلاً آن را «محوری، تصرفی، تبعی» می‌گفتیم و حال می‌گوییم: در ساختار جامعه، آن تصمیم‌گیریه‌های محوری و استراتژیک بعنوان توسعه است.

۱۰/۱ - بررسی رابطه عدالت با تکامل در جدول معین‌کننده تعریف توسعه

حال موضوع آن چیست؟ ربط عدالت با تکامل چیست؟ جواب این است که شما یک فلسفه تاریخ دارید که تکامل را تعریف کرده است. بعد اتصال عدل به تکامل، توسعه را در جهت‌گیریها تعریف می‌کند. استراتژی و راهبرد، راه و محور هماهنگ‌سازی سیاست‌های درازمدت، توسعه می‌شود.

۱۱/۱ - بررسی معنای «کلان» و «خرد» در توصیف از توازن

در مورد کلان هم می‌گویید: آن عدالتی که درباره تکامل می‌گفتید، در توازن یعنی ایجاد وزن چیست؟ همچنین خرد آن چیست؟ بهره‌ای که از این توازن بدست می‌آید همان خرد است. مقیاس هم که معنای کارآمدی می‌دهد سه قسمت «هماهنگ‌سازی، وسیله شدن و زمینه شدن» دارد. برابر با هماهنگ‌سازی، پایگاه تکامل عینی مقدمات اولیه یا جهانی است و برابر با وسیله، تکامل عینی روابط مقدمات شکل‌پذیر یا بین‌المللی است و پایگاه زمینه، تکامل عینی مقدمات شکل‌گرفته است.

۲ - تحلیل بخش سوم جدول (مقیاس)

حال می‌گوییم: در نظام‌های تشخیص سهم تأثیر جامعه که «قدرت، اطلاع و ثروت» است.

۱/۲ - تعریف از چنین قدرت، ملاک برای غلبه در عینیت

هر کس چیرستی قدرت را تعریف می‌کند، همان کس در عینیت و کارایی، حرف اول را در دنیا می‌زند.

۲/۲ - توضیح چند مثال از برآیند تکامل رابطه

در این مثالهایی از برآیند تکامل رابطه ارائه می‌دهیم که می‌تواند به ما کمک کند، هر چند فعلاً نمی‌خواهیم بطور کامل به آن پردازیم. به عنوان مثال نیروی انسانی برای ما در سطوح مختلف کارآمدی طرح می‌شود. یک انسان می‌تواند با فداکاری خود روی «مین» برود. این یک ظرفیت شدت تعلق بسیار خوبی است ولی ممکن است وقتی همین انسان را بالای سر یک جمعیت ده هزار نفری می‌آوریم نتواند آنرا اداره کند؛ چون نمی‌تواند نسبتها را جمع بندی کند. به عبارت دیگر به یک آدم خوب مقدس نماز شب خوان مذهب کتاب کفایه را می‌سپاریم، در حالیکه حتی یک روز هم عربی نخوانده است و در درس اصول هم شرکت نداشته است، این فرد نمی‌تواند آن را تدریس کند و مدرس خوبی نخواهد بود. بر فرض هم که از قضای فلک ایشان نتوانست یک صفحه کفایه را سؤال و جواب و بحث کند و لکن نمی‌تواند ادامه دهد. این شخص یک فراگیرها و زمانهایی لازم دارد. جمع بندی کارها، ملاحظه نسبتها، تصمیم گرفتن به صرف اینکه ایشان بخواهد تمام ده هزار نفر را نصیحت کند زمان لازم دارد. بر فرض هم که نصیحت‌های کلی داشته باشد ولی نمی‌تواند دستورالعمل برای اینها تنظیم کند. مگر یک نفر در روز چند نفر را می‌تواند دیده و کارهای آنها را ملاحظه نموده و حل نماید؟ بهینه کردن و اداره کردن کار او

دچار مشکل می‌شود. پس با این توضیح آموزش و پرورش لازم دارد و یک کار دیگری هم غیر از امور روحی و ظرفیت تعلق دارد. هر چند بگویید: حتماً خود ظرفیت تعلق بصورت دفعی حاصل نمی‌شود. خود آن سر جای خودش یک مناسکی دارد. اینگونه نیست که بگویید: ظرفیت تعلق مطلقاً به هیچ وجه مناسکی لازم ندارد.

اگر شما توانستید یک روشهایی را برای هر یک از «تفکر، سنجش و طبقه‌بندی» و یک روشهایی را برای خود پرورش نیرو درست کنید. مشروط بر آنکه این روشها را سریعتر، دقیقتر و با انضباطی بیشتر نسبت به سطوح مختلف موضوعات به بشر انتقال دهید، توانسته‌اید کارآمدی نیروی انسانی را تعریف کنید؛ یعنی مردم، روش آموزش خود را از شما می‌گیرند و عملاً تعریف برای سطوح مختلف نیروی انسانی را شما ارائه می‌دهید. اما اگر کفار اینکار را کردند، حرف اول را در این قسمت، آنها می‌زنند.

الان هیچ دلیلی ندارد که ما بگوییم: «معاذالله» هر چه آدم کم یاد و هوش و حافظه است، به سمت حوزه می‌آید و هر چه آدم هوشمند است، به طرف دانشگاه می‌رود. در عینیت، این حرف دروغ است. نه تنها دلیلی نداریم بلکه ضد آن دلیل داریم. در دانشگاه در عرض چهار سال از دبیرستان به لیسانس می‌رسند و بعد آنها را مثلاً به عنوان دبیر سال آخر دبیرستان آنها در رشته دقیق ریاضی استخدام می‌کنند. او هم به تدریس ریاضی می‌پردازد. اینگونه هم نیست که بگوییم: تدریس ریاضی از سطوح متوسط حوزه کمتر است. ولی آیا با چهار سال درس خارج خواندن واقعاً کسی کفایه، رسائل، مکاسب یا حتی لمعه و قوانین را می‌تواند خوب تدریس کند؟ ممکن است مثلاً مجموع درس خارج خوانهای ما حدود هزار نفر باشد، آیا هزار مدرس رسائل و مکاسب و لمعه و قوانین داریم؟ معلوم است که اینگونه نیست. در دانشگاه با یک روشی کار می‌کنند که بصورت میلیونی نفر برای پژوهش پرورش می‌دهد؛ یعنی در رده‌های بالا آکادمیها با رساله‌هایی که در دنیا نوشته می‌شود، فعالیت می‌کنند. اینها برنامه‌ریزی تحقیقاتی دارند. اما ما در حوزه نیرویی نداریم که با سرعت جلو برود، پس نظام آموزشی آنها قوی‌تر است. آنها در نظام پژوهشی هم توانسته‌اند روش کار کردن سازمانی را درست کنند. در حوزه بصورت گروهی کار می‌کنند ولی بصورت سازمانی کار نمی‌کنند، هر چند کار گروهی هم کم وجود دارد و بیشتر بصورت تک فرد است بگونه‌ای که هر کدام ملّت واحد است. با این وصف، پژوهش بسیار کند پیش می‌رود. تا به حال ما دلیلمان این بوده است که دانشگاه، حکومت و پول در اختیار دارد ولی ما پول در اختیار نداریم و با این پول بیشتر از این نمی‌شود کار کرد. اما حالا الحمدلله رب العالمین پول حکومتی را هم در اختیار داریم ولی باز هم حوزه مانند گذشته است.

بهر حال نیروی انسانی، یک ظرفیت و انگیزشی دارد که اگر توانستید در آنجا تعریف را عوض کرده بگونه‌ای مثلاً دویست هزار نفر را برای رفتن روی مین آماده کنید آنگاه برای مدیریت دنیا اشکال درست کرده‌اید. چنانچه بقیه را هم بتوانید بفرستید، از این طریق، تعریف انسانی را عوض خواهید کرد و بعد از این شما هستید که در دنیا حرف اول را برای پرورش انسانی خواهید داشت.

در قسمت بعدی می‌گوییم: سرعت، دقت و تأثیر در ابزار نیز بالا می‌رود. مثلاً آنها ابزاری به نام کامپیوتر ساخته‌اند، اما ما به صورت تقلیدی آن را بکار می‌گیریم و نرم افزاری نساخته‌ایم. بدین ترتیب آنها حرف اول را در ابزار فرهنگی می‌زنند. در ابزار سیاسی یا ارتباطی نیز حرف اول را آنها می‌زنند. حال اگر شما حرف اول را بزنید، جهان تسلیم شما خواهد بود. این هم در صورتی است که شما تعریف را در «انسان، ابزار، منابع طبیعی» عوض کرده و تعریفی ارائه دهید که مقیاس «سرعت، دقت و تأثیر» را عوض کرده باشد. نسبت به منبع طبیعی نور تا به حال ارتکازی اکثر ما این بوده است که نور از نظر تعریف فلسفی «ظاهر» بنفسه و مظهر» لغیره» می‌باشد اما هیچ کس قایل نبوده است که نور قدرت داشته باشد. می‌گفتیم چنانچه یک کاغذ یا پرده، مقابل نور قرار دهید دیگر نور عبور نمی‌کند. همچنین قایل نبوده‌ایم که نور می‌تواند وسیله کنترل شود یا اصلاً بتوانیم نور را تجزیه و ترکیب کرده و سرعت آنرا تسخیر کنیم تا با تسخیر سرعت آن ارتباط نوری برقرار کنیم و جزء منابع قدرت قرار گیرد. همچنین معنا نداشته است که بگوییم: برای ایجاد ارتباط، فیبرهای نوری درست کنید همانگونه که اگر کسی قبلاً می‌گفت: نفت را وسیله حمل و نقل و لباس پوشیدن و ریسندگی قرار دهید، گفته می‌شد این فرد عاقل نیست، اگر هم گفته می‌شد: نور برای ارتباط دارای قدرت است، اصلاً قابل فهم نبوده است. نسبت به انواع منابع طبیعی ابتدائاً به ذهن می‌رسد که بطون ادویه و دل جنگلهاست که در آنها می‌توان چوب و میوه تهیه کرد و دیگر دریا است که از آن ماهی صید می‌شود حال آنکه خدای متعال بسیاری از منابع دیگر را خلق کرده است. الان هم گمان نمی‌کنم که فقهاء در بحث انفال از «نور» صحبت کنند. لذا حتماً بر روی حقوق نوری به هیچ وجه صحبت نمی‌کنند. حتی اگر در حقوق دریاها هم دریاهای بین‌المللی را مطرح کنید، می‌گویند: اگر بنا باشد شما بتوانید از آنها ماهی صید کنید، کافر هم می‌تواند. دریا متعلق به خدا است هر کس صید کند، برای خود او می‌باشد. حال همان کسی که منبع طبیعی را تسخیر می‌کند، حرف اول را در چیستی منبع طبیعی می‌زند. علت اینکه در اینجا می‌گوییم: حرف اول را همان کس می‌زند این است که یا شما همان حرف را در جوامع بشری قبول می‌کنید و یا اینکه قبول نمی‌کنید که از این دو حال هم خارج نیست. هر کس قبول نکرد و خود تعریفی ضعیفتر داشت، قدرت، حضور و نفوذش ضعیفتر خواهد بود؛ یعنی منزوی می‌شود. توضیح اینکه در جدول نوشته شده است:

۲/۳ - تعریف از بنیان نظام تعاریف و احکام در حاکمیت جهانی

«بنیان نظام تعاریف و احکام و تکامل معادله‌های حاکمیت جهانی» این است که چنانچه کسی توانست حرف و تأثیر اول را داشته باشد، همان کس تعریف را می‌دهد. وقتی هم تعریف داد، حاکمیت جهانی برای او خواهد بود؛ یعنی در حقیقت او تولید کننده اصل قدرت است و بقیه، مصرف کننده آن هستند. از این رو به این قسمت، لقب جهانی می‌دهیم.

۲/۴ - تعریف از بنیان نظام توازن روابط بین‌المللی (مقدورات شکل پذیر)

حالا از این سطح پایین‌تر آمده و می‌گوییم: حضورمان در تولید هر اندازه که باشد، به همان اندازه تأثیر می‌گذاریم. اگر سهم تأثیر ما از ۵۰ درصد بالاتر باشد، حتماً حاکمیت جهانی با ما است؛ یعنی حرف اول را در سیاست، فرهنگ و اقتصاد می‌زنیم. وقتی می‌گویید: رهبری تکنولوژی به دست آمریکا است، معنایش این است که فرهنگ کفر بر تعاریف جهانی استیلا دارد. اگر بعد از تولید حضور شما در توزیع بالای ۵۰ درصد باشد در روابط بین‌المللی در ایجاد توازن می‌توانید حرف اول را بزنید؛ یعنی می‌توانید در سطح دوم حرف اول را بزنید که عمده‌تاً اگر قدرت تحریک نیروی انسانی را داشته و در دو بخش دیگر قدرت نداشته باشید ولی بخوبی تحریکات لازم سیاسی را داشته باشید، آنگاه در سطح دوم می‌توانید حرف اول را بزنید.

این سطح، پایگاه تکامل عینی در روابط مقدرات شکل پذیر می‌شود.

۲/۵ - تعریف مقدرات اولیه در حکمیت جهانی

مقدرات اولیه، کسانی هستند که تعریف «انسان، ابزار و منابع» را ارائه می‌کنند. چگونگی تعریف هم اینگونه است که توانسته‌اند مقیاس کارآمدی انسان یا ابزار و یا منابع را در «سرعت، دقت و تأثیر» تغییر دهند؛ یعنی در مقیاس، تغییر داده‌اند. حال بر فرض به تعبیر ساده معین شد که در سطح اول، آنها کاشف اولی هستند، اما آیا شما در نحوه توزیع و چرخش آن می‌توانید حضور داشته باشید. آیا در مدیریت درجه دو می‌توانید حرف اول را بزنید؟ این مربوط به این است که نظامهای تشخیص سهم تأثیر جامعه در هماهنگی «مقدرات، موانع، مقاصد» را دارا باشید؛ یعنی برنامه جریان آن مقدرات را داشته باشید؛ یعنی چگونه و با چه نسبتی بین مقدرات و موانع ارتباط برقرار می‌کنید تا بتوانید به یک نسبتی موانع را با مقدرات خود در جهت رسیدن به مقاصدتان حل کنید؟ حتماً مقدرات، موانع و مقاصد هر کدام نظام دارند. و باید مقدرات از موانع بگذرد. اصلاً مقدر، برای رفع و تبدیل موانع به جهت رسیدن به مقاصد مقدر نامیده می‌شود.

۲/۶ - توضیح عبارت «برآیند ساختار رابطه بین منابع - وسایل - شرایط ارتباط» در «اجتماعی - تکنیکی -

طبیعی»

حال این عناوینی را که در عبارت «برآیند ساختار رابطه بین منابع، وسایل و شرایط ارتباط» وجود دارد توضیح می‌دهیم. مثلاً منابعی که برای ارتباط با دنیا داریم، منابع اجتماعی است؛ یعنی ما الان ساختارهای ستم‌گری و ستم‌پذیری را مورد حمله قرار می‌دهیم و مدعی ساختار عدالت اجتماعی و تکامل و کرامت انسانی هستیم. اگر منابع ارتباطی ما منابع اجتماعی است، منابع تکنیکی و منابع طبیعی ما چیست؟ گاهی اگر منابع طبیعی خوبی داشته باشیم، می‌توانیم مثلاً به آفریقا بگوییم: اگر مشکل پیدا کردید، به شما نفت می‌دهیم یا مثلاً بگوییم: تکنولوژی و پتروشیمی و نحوه تولید محصول نفتی را به شما می‌دهیم. وسایل ارتباط ما چیست؟ چه وسیله سیاسی، فرهنگی، اقتصادی داریم؟

شرایط ارتباط ما چیست؟ الان مملکت ما در چه نقطه‌ای از دنیا قرار گرفته است؟ مثلاً اگر الان بوسنی هرزگوین مانند افغانستان همسایه ما بود، خیلی راحت می‌توانستیم به آنها کمک کنیم. گاهی در همسایگی ما هستند ولی فاصله ذهنی یا روحی زیادی با ما دارند که ما نمی‌توانیم با آنها ارتباط برقرار کنیم.

شرایط و وسائل ما هر دو اجتماعی، تکنیکی و طبیعی فرض می‌شوند. حال اگر از دو قسمت جهانی و بین‌المللی عبور کرده و گفتیم: ما در تعریف انسان، ابزار و امکان حضور نداریم و یا اگر حضور داریم مثلاً با وزن ۳۲ درصد است، در اینکه چگونه تخصیص پیدا کند، چگونه در برنامه بیاید و چگونه مقدمات، در اینکه چگونه تخصیص پیدا کند، چگونه در برنامه بیاید و چگونه مقدمات، موانع را بر طرف کند، باید مشخص شود.

۲/۷ - توضیح مقدمات شکل گرفته

اگر در مجموع، فرضاً حضور ما ۱۶ درصد است می‌گوییم: مقدمات شکل گرفته که یک بار بصورت اولیه تعریف شده است و بار دیگر جریان آن در ملتها واقع شده است و بار سوم معلوم شده است که سهم ما چه اندازه باشد و صورت مصرفی پیدا کرده است: «برابر با نظامهای تشخیص سهم تأثیر جامعه در بهره‌وری «روانی، ذهنی، عینی» است که خود برآیند رابطه ترکیب محصولات تأمین محصولات و تخصیص محصولات است».

۲/۸ - ذکر مثالی در مورد تأمین ترکیب و تخصیص محصولات برای رفع نیازهای تکاملی - صنفی - فردی

حال ترکیب محصولات جهانی چگونه است؟ در دنیا هر کدام از آهن، گندم، مس، شکر، گوشت به چند نسبت تولید می‌شود؟ این تولیداتی که در جهان وجود دارد، چه ترکیبی دارد؟ از این ترکیبی که محصولات دارند، شما چه قدرتی در تأمین آنها دارید؟ ممکن است ترکیب محصولات بگونه‌ای باشد که هنگام تأمین آنها بگویید: اصلاً نمی‌توانیم آن بافت را برای داخل کشور تأمین کنیم. تأمین شما چه بافتی دارد؟ بعد هم که تأمین کردید و به کشور وارد کردید، چگونه می‌خواهید این را تخصیص داده تا نیازهای تکاملی، نیازهای صنفی و نیازهای فردی جامعه برطرف شود؟ حاصل این چه خواهد بود و به چه منظور آن را می‌خواهید؟ برای این است که نیاز روانی، ذهنی و عینی جامعه را ارضاء کرده باشید که بنیان نظام و ارضای تکامل بهزیستی جامعه می‌باشد. بررسی اینکه معنای بهتر شدن زندگی چیست، در سطح ملی صورت می‌گیرد. پس اگر ما در بین ملّت خودمان یک صنعتی را در نیروی انسانی بکار بردیم که ظرفیت آن بالا رفت، حتماً انعکاس جهانی پیدا می‌کند و انقلاب ما صادر می‌شود. همانطوری که اگر توانستید در نور و صوت و مانند آن سر جای حرف اولی را درست کنید، حتماً دنیا به استقبال شما می‌آیند و شما را به برتری قبول می‌کنند و اگر توانستید در منابع طبیعی به یک انرژی جدیدی دست یابید، فرضاً یک چیزی بالاتر از نور پیدا کردید، حرف اول را شما می‌زنید و تعریفهای متناسب آن را ارائه می‌دهید. به عبارت دیگر تکامل مقدمات اولیه در مقیاسهای سرعت، دقت و تأثیر کرسی اولیه مدیریت جهانی است. در برنامه‌ریزی آن کرسی دوّم ارتباط با ملتها است. در مصرف کردن آن کرسی اداره جامعه خودتان می‌باشد.

تا اینجا بحث در قسمت اول با یاری خدای متعال تمام شد. حال اگر سؤالی باشد به آن می‌پردازیم و در غیر این صورت یک ارزیابی کلی بر روی کلی جدول خواهیم داشت.

۳- توضیحاتی پیرامون ضرورت و نحوه تدوین نظام فکری در سطوح مختلف فکری

به نظر می‌رسد یکی از امور مهمی که مسأله‌های نظام فکری دارد این است که شما باید آرایش بدهید. این نکته را خوب عنایت بفرمایید که گاهی به ذهن می‌رسد یک بحث فلسفی خوبی به نام «نظام ولایت» بگوییم و کاری به تطبیق آن به عینیت نداشته باشیم. کاری به نور و صوت و منبع طبیعی و مانند آن نداشته باشیم. هر کسی که معتقد به حق شد بسیار خوب است و هر کسی هم معتقد به حق نشد آدم لجوج و بدی است! اما گاهی می‌گوییم: این مطلب را با ذکر نمونه‌های یک نظام و یک مجموعه ایجاد کنید که مفاهیم متعدد را بگونه‌ای برای ذهن فرد تنظیم کند که مجموعه اینها را تأیید کنند. مجموعه اینها یک وحدت را بدهد بگونه‌ای که نه فقط در بحث نظری تنها درباره خود مفاهیم نظری بلکه اشیاء هم نظر کند.

به نظر می‌رسد شخص در جامعه برابر با افکاری است که در سطوح مختلف نسبت به موضوعات مختلف قرار دارد؛ حال اگر شما در کلیات موضوعات مختلف سخن نگویند، فقط یک مورد را بزرگ کرده و بقیه را رها کنید، نظام فکری به فرد ندهد، بلکه نظام بخشی از فکر را به او داده‌اید. نظامی که در یک بخش بزرگ شود و کار ارتباطش با بقیه موضوعات تمام نشود و همه اینها را بصورت یک مجموعه‌های کوچک تحویل دهد (یعنی همه شوؤن و ابعادی که شخص با آنها زندگی می‌کند و در جامعه با آنها ارتباط پیدا می‌کند) در این صورت به فرد در موضعگیریهای مختلف، قدرت سنجش ندهد. یکی از بحثهایی که برای تنظیم نظام فکری (یعنی همان قسمت بینش) مطرح بود همین مطلب است که آیا مثلاً «فلسفه نظام ولایت» را حداکثر با اضافه کردن بینش به آن مطرح کنیم و در دانش بصورت دقیق بحث شود و پایین‌تر از آن هم نرویم؟ آیا این بهتر است یا اینکه بگوییم: نظام فکری، بیوگرافی فرهنگ موجود جامعه است؟ در فرهنگ موجود جامعه درباره همه چیز، فکر وجود دارد. از فکر یک عارف تا فکر یک صنعتگر و بنا و نجار و تمام فکرهای موجود جامعه در همه ابعاد نیازمندیهای اجتماعی، وجود دارد. می‌گوییم: کل این فکرها را حول یک محور نظم دهید تا؛ این فرد، یک قطب نمای کوچکی داشته باشد که وقتی به هر قشر و موضوع رسید بتواند بلافاصله رابطه‌اش را با قطب‌نما معین کند و ببیند متناظر آن، حول این جهت چه چیزی باید باشد و خود بتواند بسنجد نه اینکه یک فلسفه هر چند فلسفه عمل بصورت دقیق به او بدهید و بخشهای دیگر را به او ندهید و از او بخواهید که بسنجد. اساساً شما در جدول می‌خواهید وسیله سنجش درست کنید. منظور از کلمه نظام هم این است که جا برای چیزهای مختلف معین کنیم. حال آیا این نظام فکری را به صورت بخشی به جامعه ارائه دهیم یا اینکه یک نظام جامع هر چند بصورت تمثیلی و کوچک ارائه دهیم؟ حتی اگر بصورت تمثیلی بتوانیم برای تمام اینها مثالهای ساده ذکر کنیم، باز بهتر است.

حتی در درجه خیلی پایین‌تر که نیاز به اطلاعات و علم نباشد، بخواهیم تصویر گزینش کنیم. می‌گوییم: تصویر و عکس ظلم را از مجله بردارید. مثلاً نشان دهید که در بوسنی هرزگوین ظلم می‌کنند و تصویر از کارخانه بگریید که تولیدات انبوه دارند و تصویر از سازمان ارائه دهید که بر اساس آن تعریف، تصمیم‌گیری می‌کنند. اگر بخواهیم فقط تصویر را بصورت خیلی ساده توضیح دهیم، می‌توانیم مثلاً برای کودکان سال سوم تا ششم مدرسه حتی قبل از سال سوم به صورت تصویری عمل نماییم. معنای ارزش، دستور، ولایت، چرایی و دیگر واژه‌ها را می‌توان بصورت خیلی ساده بیان کرد. مسلماً دیده‌اید که یک وسایلی را برای بچه‌ها درست کرده‌اند، اینکه رابطه بین آنها را پیدا کنند. مثلاً وسیله‌ای یک چراغ و یک باطری و دو سیم دارد که وقتی روشن می‌کنند می‌گویند: این چرم با چه چیزی رابطه دارد. وقتی تصویر گوسفند را می‌آورد چراغ روشن شده و معلوم می‌شود که گوسفند با چرم ارتباط دارد و مثلاً معلوم می‌شود که کفش با گوسفند ارتباط دارد.

برای درست کردن نظام فکری فرد از تهیه اسباب بازی برای کودک تا یک دکترای علوم سیاسی که می‌خواهد متخصص شود، به نظر می‌آید که جامعیت آن اصل می‌باشد. حال اگر جامعیت اصل شد آیا خوب است که «گرایش، بینش، دانش» را ضرب کنیم یا اینکه لزومی ندارد و صرفاً ۹ تا نظام ارائه دهیم؟
حجة الاسلام صدوق: یعنی آیا دو جدول دیگر داشته باشیم؟

(ج): خیر! یعنی در داخل همین جدول مثلاً سر فصل اول را که گرایش است با خصوصیات آن بگوییم. جدول بینش اجتماعی را هم با خصوصیات آن بگوییم؛ یعنی اصولاً دور اول را اینگونه ذکر کنیم. در حقیقت مقالات مختلفی که مخصوصاً عناوین قبلی آن (یعنی مبنا و موضوع و مقیاس) حذف شود به نظر دیگران موضوعات پراکنده‌ای است و موضوعاتی نیست که یک جامعه دارا باشد. اما اینکه جامع آن را به دیگران ارائه نماییم، سر جای خودش باید بحث شود. آیا اینگونه بهتر است؟ حتماً اگر بخواهید از تمثیل بیابید اینگونه بهتر است و اگر از تمثیل به سطح بالاتر آمده و گفتید: برهان آن هم آورده شود. خواهیم گفت: ارتباط نسبی آن را هم تعریف کنید. اگر بالاتر از برهان بخواهید مبانی فلسفی و مقایسه آن برای رشته دکترا ارائه شود؛ یعنی تطبیق بسیار وسیع و عمیق پیدا کند که ممکن است مثلاً ۹ جلد کتاب وزین شود، در این صورت باید مبانی آن ذکر شود.

در عین حال برای جلسه آینده دو مطلب دیگر را عرض می‌کنم که حتماً جداول شماره ۱ و ۲ برای دور دوم تکثیر شود. یک جدول، جدول «ارکان، اصول، اساس» برای تنظیم نظام فلسفه نظام ولایت در جامعه است و جدول دیگر ضرب شده آنها در هم با معادل آنها می‌باشد. برای دور دوم آن را مطالعه کنید ولی در تطبیق آن به فلسفه زیاد به آن نمی‌پردازیم بلکه یک مقدار بر روی خود اینها دقت بیشتری خواهیم داشت. باید به فرد چیزهایی تدریس شود که در نتیجه، فرد معتقد شود که همه شوئون حیات من به دین ربط دارد. نگوید: اداره جامعه را به کارگزاران سازندگی بسپارید و دموکراتها نیز مدیریت کلان جامعه را به عهده بگیرند. عمل پل ساختن و مانند آن را کارگزاران انجام دهند و معنای مدیریت اجتماعی را هم دموکراتها انجام دهند.

۳/۱ - آیا عنوان نظام فکری در ارتکازات منصرف به اعتقادات است یا افکار عینی را هم می پوشاند؟
حجة الاسلام صدوق: اسم معارف روی آنها گذاشته نشود؛ یعنی جامعه شناسی بگوییم و تحت عنوان معارف و نظام فکری نگوییم.

حجة الاسلام حائری: این خود مبتنی بر این است که شما چه تعریفی از نظام فکری ارائه می دهید.
حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بطور خلاصه نظام فکری، بیوگرافی فرهنگ جامعه یا فرهنگ مطلوب است. ما باید بیوگرافی فرهنگ مطلوب را ارائه نماییم. در جامعه در تمامی شوؤن فکر وجود دارد و در تمام شوؤن هم نسبت به موضعگیری فرد اثر دارد.

حجة الاسلام رضایی: مشکل اساسی جامعه این است که الان اذهانی که شکل گرفته مانع از این می شود که اسلام در افق بالاتری دیده شود. مردم از مسأله نظام فکری و اصول اعتقادات یک تعریفی دارند که مقام معظم رهبری روی همین فشار می آورند که اگر نسبت به همین تعریف، تحجر و جمود بورزید توسعه پیدا نخواهد کرد، درگیری سیاسی را خود ایشان شروع کرده اند ولی در رتبه فرهنگی باید ابزارهایی را بکار برد. (به این صورت که آقای صدوق می فرمایند روی آن فکر نکرده ایم). اصول اعتقادات با قید فردی همین اصول اعتقادات موجود جامعه است ولی یکی دیگر عین همان بحث حضرتعالی در فلسفه است که «روش تنظیم نظام» و «فلسفه روش تنظیم نظام» را مطرح کردید. به هر حال یک چیزی بگوییم که مترادف با این نباشد.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: الان در جامعه هیچ کس به اصول اعتقادات، نظام فکری نمی گوید. به نظر من سر جای خودش «نظام فکری» کلمه صحیحی می باشد.

(س): البته نظام فکری انصراف دارد. همین مطلب را که شما می فرمایید چند ماهی است ما در سازمان مدیریت صنعتی درگیر هستیم. یک بحثی را می خواهند برای کارشناسهای رده دو و سه تنظیم کنند که همه اصول اعتقادات را توحید، معاد و نبوت و امامت و ... می دانند. ولی اگر نظام فکری گفته شود یک مشکلی دارد و آن اینکه در همین سه گروه که درباره عناوین رهبری، توسعه و نظام فکری بحث می شود، تماماً نظام فکری را در جایگاه استدلال قرار می دهند و استدلال را استدلال نظری می گویند.

(ج): یعنی نظام منطقی را نظام فکری می دانند.

(س): کاری به دیگران نداریم، حتی افرادی که از شاگردان شما بوده و با افکار شما آشنایی دارند با وجود کارشناس بودن، تلقی شان از نظام فکری بحثهای نظری است. وقتی بحثهای مصداقی از این زاویه گرفته می شود، از این قضیه درکی ندارند و چنین استنباط نمی کنند.

حجة الاسلام والمسلمین صدوق: واژه «فرهنگ مطلوب» بهتر است.

حجة الاسلام محسنی: تأسیس واژه نظام فکری از چه کسی بوده است؟ آیا از خود شما بوده است؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: به نظر من از خود ما بوده است و توضیحی را که قبلاً داده‌ایم توضیح ناقصی بوده است که حالا کامل بیان می‌کنیم.

حجة الاسلام حائری: در جامعه، انصراف به اصول اعتقادات دارد. نظام فکری به همین چند چیزی که ما می‌گوییم، انصراف ندارد.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: ما در مقدمه، نظام فکری را توضیح می‌دهیم. می‌گوییم: در جامعه فکر در همه جا وجود دارد و اینگونه نیست که این فکرها به همدیگر هیچ ارتباط و وحدتی پیدا کند. نظام فکری می‌تواند التقاطی باشد. ممکن است بخشی از آن از اصالت حس، بخش دیگر از اصالت ذهن و بخش دیگر از اصالت عمل آمده باشد.

حجة الاسلام رضایی: قید نظام فکری، کلمه فکر است.

(ج): یعنی همه افراد جامعه، فکر دارند و اینگونه نیست که تنها ما فکر داشته باشیم. این فکر در جامعه به یک وحدتی می‌رسد. هم جامعه و هم فرد وحدت دارد. اگر فرد بخشی از نحوه فکر کردن خود را از یک جا و بخش دیگر را از جای دیگر گرفته باشد، نظام فکری او التقاطی بوده و با یک خطی که دارای نوسان است شروع به کار می‌کند.

(س): به هر صورت اگر قید عمل نخورد و نظام فکری تنها باشد، (مشکل می‌شود).

(ج): رابطه اعتقاد با عمل که نظام ارتباط می‌باشد چه خواهد شد؟

برادر پیروزمند: در نظام فکری، فکر درباره عمل است.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بله! فکر درباره عمل است.

حجة الاسلام رضایی: ولی منظور این است که برای نزدیک شدن به ارتکاز جامعه باید یک پله پایین‌تر آمد. حتی گفته می‌شود: فقه شما باید فقه حکومت و فقه عمل را وارد کند؛ یعنی قید عمل را می‌آورند که خلاء را نشان دهند. الان آن خلایی که دارد این است که با عمل ربط ندارد. این نظیر همانجا است که حضرتعالی در بحث «فلسفه اصول روش تنظیم امور مسلمین» فرمودید. حال اگر نظام فکری بدون قید دیگری باشد، انصراف به بحثهای نظری دارد. هر چند شما آنجا هم بفرمایید که می‌خواهیم زیر بنا بسازیم ولی انصراف جامعه این است که زیربناهای فکری جامعه، ...

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: اما ابتدا باید ببینیم اگر مطلب درست باشد، انصراف را؛ و عوض کنیم.

برادر پیروزمند: اصلاً اصطلاح نظام فکری در جامعه انصراف خاص ندارد.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: اگر انصراف هم داشته باشد مانند خیلی از حرفهای ما می‌باشد که در جامعه انصراف دارد، مانند اصطلاح اقتصاد یا سیاست که مفهوم دیگری برای آن می‌گوییم. الان اصطلاح «سیاست» در جامعه حتماً انصراف دیگری غیر از تمایلات دارد.

حجة الاسلام رضایی: این صحبت را که آقای پیروزمند می‌فرمایند، ما تحقیقات میدانی بر روی آن نکرده‌ایم. با هر کدام از کارشناسها هم که صحبت می‌کنید چیز دیگری می‌فهمند. شما یک آمار بگیرید تا ببینید از نظام فکری چه درکی دارند.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: حال ما می‌توانیم به فرهنگهای لغت رجوع کنیم که آیا کسی کلمه «نظام فکری» را بکار برده است یا خیر؟ اگر در فرهنگهای لغت کلمه «نظام فکری» بکار نرفته است، معنایش این است که وقتی دو تا کلمه را به هم اضافه می‌کنیم، اینگونه نیست که جامعه کلمه نظام و کلمه فکر را شناسد و چیزی را هم که می‌گوید: اینگونه نیست که یک چیز پذیرفته شده اجتماعی باشد که در فرهنگ لغت موجود نباشد. (س): چیز جدیدی است.

(ج): اگر چیز جدیدی است، ما متصرف در آن هستیم. اصولاً صرف نظر از اینکه اسم آن چه باشد، به عنوان نمونه گفته می‌شود همین نظام ولایت را بصورت تنها بنویسیم و صرفاً ولایت مطلقه فقیه باشد؛ در حالیکه نظام ولایت تنها کار ربط بین اعتقاد و عمل را بدست نمی‌گیرد.

(س): استدلال شما چیست؟ چگونه نظام ولایت، ربط بین اعتقاد و عمل را نمی‌رساند مبنایی ما می‌خواهد ربط به عمل را تمام کند.

(ج): به عبارت دیگر شما باید همراه طرف راه آمده تا هر چه را می‌بیند به او ابزار سنجش بدهید. مثلاً وقتی به اخبار بین‌المللی می‌رسد یا به اکتشافاتی می‌رسد که در صدا و سیما بیان می‌شود (مثلاً می‌گویند: فلان چیز کشف شد و یا قلب اینگونه عمل جراحی شد. و این اخبار را هم بسیار بزرگ می‌کنند که این دین را خرد می‌کند). آیا این فرد با بغض و خشم نگاه کند یا اینکه لبخند بزند؟ کسی که نظام فکری دارد باید معلوم کند. کسی نظام فکری دارد که وقتی به این می‌رسد، لبخند می‌زند یا خشمگین می‌شود. اگر نظام فکری او بر پایه مادی باشد می‌گوید: یک درجه بردیم و اگر نظام فکری او الهی باشد می‌گوید: دشمن یک درجه قوی‌تر شد و تعریف دقیق‌تر می‌داد. یا مثلاً فیلم کارتن یا چیز دیگری که می‌بیند چه موضعی در برابر آن باید داشته باشد؟ همین موضعهایی که در شبانه‌روز با آن می‌پسندید یا نمی‌پسندید، شما را می‌سازد. ربط شما با شرایط شما است که شما را می‌سازد. اگر نظام فکری نداشته باشید طبیعی است که چه سیری دارید.

(س): جامعه ما موانع ارتکازی دارد. اگر شما بخواهید برای آن نظام فکری بگویید آن هم با همان سیری که در دفتر داشته‌اید آیا ممکن است؟

(ج): بعنوان مثال وقتی آیت الله خامنه‌ای می‌خواهد جامعه را اصلاح کند، شما باید از کلاس اول ابتدایی، فرد را بگونه‌ای تربیت کنید که وقتی به دانشگاه رسید، این را به او بدهید تا طرفدار شما شود. کسی نمی‌خواهد بگوید: فرهنگستان با چاپ یک کتاب می‌خواهد کشور را عوض کند بلکه یک نمونه را می‌دهد و می‌گوید: این را به صورت مصور ساده برای کودکان با حفظ تمایلات کودکانه ترجمه کنید تا موضعگیریهایی او نسبت به چیزهای

مختلف معین شود. در دبستان، دبیرستان و دانشگاه هم به نحوه دیگری برای افراد ترجمه کنید. بعد هم ببینید آیا تمام دانشجویها برای دموکراسی و آزادی مدنی بر سر و سینه می‌زنند یا اینکه با خشم نگاه می‌کنند و می‌گویند: آزادی ملی، برتر از آزادی مدنی است. آزادی ملی یعنی ولایت فقیه و آزادی مدنی یعنی ولایت آمریکا. الان دانشگاه این را نمی‌فهمد. نه فلسفه علوم سیاسی آن این را می‌پذیرد و نه نظام پرورشی جامعه.

«وصلی اللہ علی محمد و آلہ الطاهرین»

طبقه بندی موضوعات جامعه

جلسه: ۴

تاریخ: ۱۳۷۶/۰۴/۱۹

بررسی اوصاف و مفردات جدول طبقه بندی موضوعات جامعه

فهرست:

- ۱- توضیح اجمالی از اوصاف جدول ۵۹
- ۲- بررسی ضرب اوصاف جدول ۵۹
- ۲/۱- ملاحظه اوصاف جدول به لحاظ آثار آنها و ضرب آنها (نظام اخلاق و نظام فکری و نظام کارآمدی در سه شکل توسعه - کلان - خرد) ۵۹
- ۲/۱/۱- بررسی معنای «اخلاق» در شکل ترکیبی «توسعه کلان خرد» ۵۹
- ۲/۱/۲- بررسی معنای «اخلاق» در شکل ترکیبی «توسعه - کلان - خرد» در سه معنای «جهانی - بین‌المللی - ملی» ۶۰
- ۲/۱/۳- بررسی «نظام نیاز و ارضاء» در شکل‌های ۹ گانه جدول ۶۰
- ۲/۲- پیدایش ۹ نظام از سه رکن ۱- سهم تأثیر اصلی یا زمانی ۲- ساختاری یا مکانی ۳- کارآمدی با مقیاسی ۶۰
- ۳- بررسی معانی مفردات در جدول ۶۰
- ۳/۱- بررسی واژه مبنا به عنوان اولین واژه در جدول ۶۰
- ۳/۱/۱- معنای مبنا در نظام اصالت سرمایه (کالابودن انسان) ۶۱
- ۳/۱/۱/۱- مبنا، محور هماهنگ سازی کلیه بخشها ۶۱
- ۳/۱/۱/۲- بررسی دلیل تناسب مبنا با امور زمانی ۶۲
- ۳/۱/۲- تفاوت معنای «بنیان» با «مبنا» و ارتباط آن دو ۶۲
- ۳/۱/۳- تعریف وحدت جریان به معنای ملاحظه کل نه به عنوان یک واحد ۶۲
- ۳/۱/۳/۱- جریان وحدت از طریق زیر بخشهای آن ۶۲
- ۳/۱/۴- تفاوت تقسیم کل به اجزاء و کلی به جزئی ۶۳
- ۳/۱/۵- بررسی تفاوت معنای وحدت برای مبنا - هماهنگی برای موضوع و هدایت برای مقیاس ۶۳
- ۳/۱/۶- معنای تکامل در مبنا از نوع تکامل در کل نه تکامل در اجزاء ۶۵
- ۳/۱/۶/۱- توسعه مبنا به معنای توسعه «ظرفیت - قدرت - انرژی» جامعه ۶۶
- ۳/۱/۷- ذکر عنوان «جریان» در سه وصف شامل جدول با سهم تأثیرهای مختلف ۶۶
- ۳/۱/۷/۱- بررسی تأثیر تغییر مبنا در ساختار (موضوع) و مقیاس ۶۷
- ۳/۱/۸- دلیل تکرار کلمه بنیان و جریان در سه وصف شامل جدول ۶۸
- ۳/۱/۹- نحوه تقومی بودن مفاهیم در اوصاف جدول ۶۸
- ۳/۱/۹/۱- نحوه اضافه شدن قیود «وحدت - هماهنگی - هدایت» به تکامل و ارائه معانی مختلف ۶۹

- ۳/۱/۹/۱/۱- نحوه تولید مفهوم در دستگاه انتزاعی و تفاوت آن در این دستگاه ۷۰
- ۳/۱/۹/۲- نحوه تناظر جدول طبقه‌بندی موضوعات جامعه با مدل منطقی ۷۱
- ۳/۱/۹/۳- نحوه تناظر جدول از طریق اضافه در ارتباط با عینیت نه از طریق وصف و موصوف ۷۲
- ۳/۱/۹/۳/۱- ملاحظه وصف و موصوف در دستگاه منطقی و مضاف و مضاف الیه بودن اوصاف در
دستگاه تطبیق ۷۳
- ۳/۱/۹/۳/۲- بررسی تفاوت بین وصف و موصوف و مضاف و مضاف الیه ۷۳

نام جزوه : طبقه بندی موضوعات جامعه کد بایگانی کامپیوتری: ۰۱۰۷۰۰۰۴

استاد : حجت الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی تاریخ جلسه: ۷۶/۰۴/۱۹

عنوان گذار : برادر حسینیان تاریخ انتشار: ۱۳۷۶/۰۸/۰۳

ویراستار : برادر رضوی حروفچینی و تکثیر: واحد انتشارات

بررسی اوصاف و مفردات جدول طبقه‌بندی موضوعات جامعه

حجت الاسلام والمسلمین حسینی:

۱ - توضیح اجمالی از اوصاف جدول

در جدول طبقه‌بندی موضوعات جامعه، نه نظام فرض شده‌است. سه نظام اول، مربوط به «اوصاف زمانی» است که در فلسفه، «اوصاف توسعه» نامیده می‌شود؛ سه نظام دوم مربوط به «اوصاف مکانی» هست که در فلسفه به آنها «اوصاف ساختار» اطلاق می‌شود؛ سه نظام پایانی هم مربوط به «اوصاف کارایی» هست که در فلسفه به آنها «اوصاف کارایی» می‌گوئیم.

۲ - بررسی ضرب اوصاف جدول

۲/۱ - ملاحظه اوصاف جدول به لحاظ آثار آنها و ضرب آنها (نظام اخلاق و نظام فکری و نظام

کارآمدی در سه شکل توسعه - کلان - خرد)

حال سه نظام اول که عبارت است از: نظام «اخلاق جامعه»، نظام «فکری جامعه» و نظام «کارآمدی جامعه»، طبیعتاً در سه نظام دوم ضرب می‌شوند؛ یعنی ما می‌توانیم هر یک از نظام اخلاق، نظام فکری و نظام کارآمدی را در شکل «خرد، کلان و توسعه» ملاحظه نماییم اما بایستی دقیقاً خرد و کلان و توسعه را (که سطوح ساختار جامعه را مشخص می‌کند) معنی کنیم. باید به گونه‌ای هم معنا کنیم که یک مجموعه مرکب ارائه دهیم.

۲/۱/۱ - بررسی معنای «اخلاق» در شکل ترکیبی «توسعه کلان خرد»

بنابراین باید خود وصف توسعه، وصف کلان و وصف خرد به لحاظ آثار آنها قابل ملاحظه باشند. مثلاً نباید گفت: «توسعه، یعنی چیزی که اخلاق به آن اضافه شود». وقتی اخلاق اضافه شود می‌خواهیم ببینیم چه خصیلتی در اخلاق پیدا شده‌است و معنای ترکیبی و غیر تجریدی خود اخلاق و معنایی که می‌خواست در یک نظام متقوم صورت گیرد، چه بود؟ چه چیزهایی اخلاق را تشکیل می‌دادند؟ اگر به کلمه خرد اضافه شود، آن خصوصیت وصفی‌ای که انتظار داریم با آن پیدا شود چیست؟ بنابراین سه نظام اول در سه نظام دوم ضرب می‌شود. حالا اگر مثلاً اخلاق در توسعه، ضرب شود چه چیزی را می‌تواند تحویل بدهد؟ با توجه به اینکه توسعه را به ولایت معنا نموده‌اید، چه چیزهایی خصوصیت ولایت، سرپرستی و صیانت جامعه هست؟ یعنی چگونه باید حساسیتها را بررسی کنیم که بتوانیم آن را کنترل نموده و سرپرستی و ولایت نماییم؟ کلان را هم به تولی جامعه معنا کردیم؛ یعنی در خود اخلاق در مرحله توسعه، معنی تولی، تولی و لی فقیه به ولات اعظم می‌شود و تصرفش، تصرفات در

جامعه در جهت تکامل اجتماعی می‌شود؛ ولی در سطح کلان، منظور از تولی، تولی عموم جامعه می‌شود. ولایت در مرحله کلان هم لزومی ندارد بر عهده شخص ولی فقیه باشد. در نظام ولایت بسیاری از افراد، ولایت دارند. در مرحله خرد هم که نظام عملکرد جامعه و تکامل قسط و اعتماد اجتماعی است، باید معلوم شود که وقتی اخلاق در «خرد» می‌آید، تولی به چه چیز و ولایت چه چیز است که عمل انسان را به یک نحوه نظامی در می‌آورد، تقوای اجتماعی می‌سازد و یا تکامل قسط می‌سازد. کلان آن، تقوا می‌سازد و خرد آن هم قسط می‌سازد.

۲/۱/۲ - بررسی معنای «اخلاق» در شکل ترکیبی «توسعه - کلان - خرد» در سه معنای «جهانی -

بین‌المللی - ملی»

بعد در مرحله جهانی که نظام تعاریف و احکام است چرا باید هر نه نظام در آن ضرب شود؟ نظام توازن روابط چیست؟ در پایان جدول، نظام نیاز و ارضاء چیست؟ بانظام نیاز و ارضاء، جدول کامل می‌شود؛ یعنی در ۲۷ که نگاه کنیم، نظام نیاز و ارضاء را در شکل‌های مختلف می‌بینیم.

۲/۱/۳ - بررسی «نظام نیاز و ارضاء» در شکل‌های ۹ گانه جدول

یعنی نظام نیاز و ارضاء را ۲۷ بار در ضرب شده‌اش ملاحظه می‌کنیم. نیاز و ارضاء در شکل اخلاقی، همکاری اجتماعی و تمامی اینها در شکل توسعه، کلان و خرد دیده می‌شود. باید دید اینها چگونه ضرب شده و کامل می‌شوند؟

۲/۲ - پیدایش ۹ نظام از سه رکن ۱- سهم تأثیر اصلی یا زمانی ۲- ساختاری یا مکانی ۳- کارآمدی با

مقیاسی

این ۹ نظام موجود در جدول که (در درونش هم یک چیزهایی هست که بعداً باید توضیح دهیم) از سه رکن بدست آمده‌است: ۱- رکن سهم تأثیر متغیر اصلی جدول که زمانی است ۲- رکن ساختاری یا مکانی یا موضوعی در جدول ۳- رکن کارآمدی یا مقیاس تأثیر؛ در پیکره کلی نظام تنظیم واژه‌های کلیدی، به همین اندازه اکتفا نموده و به مفردات می‌پردازیم.

۳ - بررسی معانی مفردات در جدول

۳/۱ - بررسی واژه مبنا به عنوان اولین واژه در جدول

در مفردات، اولین واژه، کلمه «مبنا» هست. حال باید دید واقعاً در اینجا معنای مبنا چه بوده و چگونه آنرا بکار گرفته‌ایم؟ آیا تناسبی در بکار گیری دارد یا خیر؟ در اینجا مبنا می‌خواهد متغیر اصلی مجموعه را نشان دهد. به عنوان مثال یک طرح جامع برای شهر دارید که در این شهر باید کارهای مختلفی انجام بگیرد. مثلاً یک بخش

کارهای عبادی مانند، نماز جمعه، نماز عیدین، نماز جماعت و دستگاههای پرورش روحی و اماکن مربوط به آنها است؛ بخش دیگر خدمات فرهنگی که مانند مدرسه، مرکز پژوهش، دانشگاه، صدا و سیما یا رسانه‌های جمعی، انتشارات و کتابفروشی‌ها و کارهای دیگر فرهنگی است؛ یک بخش هم خدمات اقتصادی مانند بازار برای خرید و فروش، کارخانه (اگر در شهر کارگاه تولیدی یا کارخانه تولیدی باشد) است و همچنین کارهای اداری، خدماتی و بهداشت است. حال در طرح جامع باید این کارها بر اساس یک چیزی هماهنگ شود. مثال را توضیح بیشتری می‌دهم.

۳/۱/۱ - معنای مبنا در نظام اصالت سرمایه (کالابودن انسان)

می‌گویید: چگونه بر اساس نظام اصالت سرمایه، طرح جامع شهر را طراحی نماییم؟ پاسخ می‌گوییم: در نظام اصالت سرمایه همه چیز، کالا دیده می‌شود. کرامت و شرافت برای انسان فرضی ندارد مگر اینکه راندمان کالایی انسان را بالا ببرد و بهره‌وری مادی بوسیله افزایش سود ممکن می‌شود. از این دیدگاه که نگاه شود، وقتی گفته می‌شود برای فرهنگ جامعه، انقلاب لازم هست، کاسبی که به صورت بازاری نگاه می‌کند می‌گوید چه اندازه خرج لازم است تا این انقلاب واقع شود؟ به صورت ریالی قیمت می‌گذارد. چند سال گذشته که در خدمت یکی از بزرگان اشاره می‌کردیم: «لازم است زیر بناها تغییر کند»، یک نفر بازاری همان وقت گفت: به چه اندازه خرج لازم دارد؟ گفتیم: به صورت ریالی درست نمی‌شود، با تعجب گفت: یعنی چه ریالی درست نمی‌شود؟! هر چیزی خرجی دارد، لذا خرجش را که بدهند کار انجام می‌گیرد. گفتیم: این دستگاه مورد نیاز، می‌خواهد آن دستگاه ریالی اندازه گیری کردن را تغییر دهد.

منظور از مثال این بود که هماهنگ سازی، (یعنی اینکه برای هر بخشی چه مقدار بها بدهیم کجا قرار بگیرد، جایگاهش چه باشد) بدون مبنا ممکن نیست. مبنا اصالت سرمایه، یک نحوه خاصی بخشهای مختلف را تنظیم می‌کند. مبنا سوسیالیسم هم (که با جامعه‌گرایی و اصل قرار دادن کار انسان در تولید و سرمایه عمل می‌کند که باز بهره‌وری مادی در جهت تکامل مادی مقصد است) یک بافت دیگری را برای شهر درست می‌کند. با اصل قرار دادن جهت الهی برای تکامل نیز نحوه ای دیگر از تنظیمات صورت می‌گیرد.

۳/۱/۱/۱ - مبنا، محور هماهنگ سازی کلیه بخشها

بنابراین برای هماهنگ ساختن کلیه بخشها، نیاز به یک محور هماهنگ سازی داریم که آنرا «مبنا» می‌نامیم. قبلا مبنا در علوم هم بکار رفته‌است؛ یعنی آن جایی که لوازم آن مبنا در بناها ملاحظه می‌شود. پس مبنا برای چنین معنایی بکار رفته‌است ولی نه به این توصیف وسیع، بلکه این اصطلاح خودمان می‌باشد که با آن معنای بکار گرفته شده، تناسب دارد.

۳/۱/۱/۲ - بررسی دلیل تناسب مبنا با امور زمانی

چرا از مبنا به امور زمانی تعبیر شد؟ چون مجموعه‌ای را از وضعی به وضع دیگر متغیر می‌دانیم؛ یعنی در حال تغییر است. این مجموعه متغیر، عواملی دارد که عامل اصلی‌اش، در تغییرات زمانی، یعنی در تکامل مؤثر است؛ یعنی در عوض شدن موضوعات و روابطش و کثرت جدید پیدا کردن و وحدت جدید پیدا کردن مؤثر است. حال متغیر اصلی در مجموعه، مبنای ارزیابی ما است. با این توضیح اگر تکامل کرامت انسان را به تکامل اخلاق، تکامل افکار و تکامل اعمال دانستید و در این بین بالاترین اهمیت را به اخلاق دادید، آنگاه هر سه بر روی هم متغیرهای زمانی شما می‌شوند که در بین آنها زمان زمان، اخلاق می‌شود. توضیح کلمه مبنا به همین اندازه کافی است.

۳/۱/۲ - تفاوت معنای «بنیان» با «مبنا» و ارتباط آندو

تا اینجا فرق مبنا با بنیان معلوم شد. بنیان، به صورت بخشی است مگر اینکه به وحدت کل اضافه شود که در آن صورت با یک فرق معادل مبنا می‌شود. در آنجایی که به وحدت کل اضافه می‌شود روی هم معنای یک کلمه را می‌دهد؛ یعنی وقتی «بنیان جریان وحدت» (که سه تا کلمه هست) را گفتید مترادف با «مبنا» می‌شود. پس بنیان را در هر جایی که بکار ببریم، معرّف بخش است، بخش هم حتماً به صورت اضافه معنا می‌دهد. مثلاً بخشی از وحدت درباره همدلی، بخشی درباره همفکری و بخشی هم درباره همکاری است.

۳/۱/۳ - تعریف وحدت جریان به معنای ملاحظه کل نه به عنوان یک واحد

وقتی وحدت جریان را می‌گویید؛ یعنی کل را می‌گویید نه داخل آنرا. گاهی تکامل را داخل کل معنا می‌کنید؛ یعنی می‌گویید: وحدت و کثرت بیشتر شده و تکامل حاصل می‌شود. اما گاهی نمی‌خواهیم بخش وحدت را صحبت کنیم بلکه با کلمه «تکامل» آنرا ذکر می‌کنیم؛ یعنی سؤال می‌شود تکامل چیست؟ می‌گویید: وحدت و کثرت افزایش پیدا می‌کند. حال می‌گوییم: به کل به عنوان یک واحد نگاه می‌کنیم نه بعنوان وحدت برابر کثرت؛ یعنی می‌گوییم: مبنای تکامل جامعه، عبارت است از بنیان جریان تکامل وحدت اجتماعی. عنایت فرمایید که اینجا وحدت و کثرت اجتماعی نمی‌گوییم.

حجت الاسلام میر باقری: یعنی این تبیین، مترادف با تکامل جامعه است

(ج): یعنی می‌خواهیم بگوئیم کل از مرحله اول به مرحله دوم رفت.

(س): پس می‌فرمائید: در اینجا تبیین وحدت در مقابل کثرت نبوده و ذکر آن هم درست نیست.

(ج): بله.

۳/۱/۳/۱ - جریان وحدت از طریق زیر بخشهای آن

تکامل اجتماعی از طریق زیر بخشهایش واقع می‌شود. زیر بخشهایش دیگر توصیفی نیست از اینکه مبنا را مقسم قرار بدهد و اقسام تجریدی همان را ذکر کند بلکه سه تا بخش، چیزهای مختلفی را ذکر می‌کند که یکی از آنها پایگاه تکامل همبستگی، و دیگری پایگاه تکامل تفاهم و یکی هم پایگاه تکامل تعاون اجتماعی است؛ هر چند سنخ اینها با همدیگر فرق دارد.

۳/۱/۴ - تفاوت تقسیم کل به اجزاء و کلی به جزئی

(س): یعنی نمی‌خواهیم یک «کلی» را به جزئیات تقسیم کنیم بلکه کل را به اجزاء تقسیم می‌کنیم.
(ج): ای احسنت. کل را به اجزاء تقسیم می‌کنیم؛ یعنی متوجه‌اش، جریان وحدت است؛ نه اینکه آن جنس باشد و اینها نوع باشند.

(س): که به تمامه در مادون موجود است و هر کدام یک خصوصیت اضافه هم دارند. جنس فصلی نیست.

(ج): ابدأ جنس فصلی نیست.

(س): تجزیه کل به اجزایش است.

(ج): تجزیه کل به زیر بخشهای آن است.

برادر حسینیان: یعنی با هم متوجه را نتیجه می‌دهند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی روی هم متوجه را تحویل می‌دهند؛ نه اینکه ما به الاشتراک هر سه تا را گرفته و یک عنوان کلی از آن انتزاع کرده باشیم.

۳/۱/۵ - بررسی تفاوت معنای وحدت برای مبنا - هماهنگی برای موضوع و هدایت برای مقیاس

حجت الاسلام محسنی: آقای میر باقری سؤال کردند در عنوان «تکامل وحدت اجتماعی» قید وحدت لازم نیست. به نظر می‌رسد حضرتعالی موضوع را هماهنگی اجتماعی و مقیاس را هدایت اجتماعی و مبنا را وحدت اجتماعی معنا کردید. اتفاقاً این ناظر بر این است که حتماً باید وحدت باشد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی یکجا گفتیم: موضوع تکامل جامعه عبارت است از «بنیان جریان تکامل هماهنگی» در مقابل وحدت. یکجا هم گفتیم «مقیاس تکامل» عبارت است از «بنیان جریان هدایت. پس «هدایت»، «هماهنگی» و «وحدت» است که طبیعتاً هر کدام معنای خاص خود را دارد و نمی‌شود «وحدت» را حذف کرد.

(س): منظور این است که تکامل اجتماعی به تنهایی مبنا را نمی‌رساند.

(ج): بله! تکامل وحدت است که پایین هم تکامل هماهنگی و سپس تکامل هدایت هست. آیا تا اینجا روشن

است و سؤالی در مورد مفردات نیست؟

برادر حسینیان: ظاهراً تکامل وحدت و تکامل هماهنگی یک معنا را می‌دهد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نه!

(س): وحدت، حاصل هماهنگی است.

(ج): این سه تا به همدیگر متقوم‌اند، نه اینکه یکی هستند. این دو مثل جرم و انرژی هستند، انرژی در وحدت است. حال اینجا یک نکته کوچکی را هنوز نگفته‌ام که عرض می‌کنم: وقتی بنیان را به جریان اضافه می‌کنید، یعنی چه؟ آیا مثلاً وقتی بنیان را به جریان اضافه می‌کنیم، می‌توانیم بنیان را برداشته و جای آن نظام جریان و یا منبع بگذاریم؟ منبع، سرچشمه و مولد، متناسب با بنیان است؛ یعنی بگوییم: منبع جریان، سرچشمه جریان، مولد جریان. حال هماهنگی، پس از دستگاه مولد شما می‌باشد. که اگر این دستگاه مولد، ظرفیتش را تولید نکند، هماهنگی حاصل نمی‌شود؛ یعنی هماهنگی چه چیزی را می‌خواهد هماهنگ کند؟ چیزی که به جوشش در آمده؛ مولدش آنرا تولید کرده‌است.

حجت الاسلام رضایی: همان وحدت هست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در اینجا وحدت جریان تکامل را در سه بخش «تمایلات»، «تفاهم»، «تعاون» می‌گویید. حال بعد از اینکه یک قدرتی به وجود آمد، آنگاه شما آنرا هماهنگ می‌کنید. هماهنگ شدن آن، خود یک دستگاه دیگری می‌خواهد؛ یعنی توصیف می‌خواهد. هماهنگی خیلی خیلی با هدایت نزدیک به نظر می‌آید. به نظر می‌آید هدایت با هماهنگی یک چیز است؛ در حالی که حتماً هدایت را به معنای دیگری بکار برده‌ایم. یک چیزی به وجود آمده، بعد هماهنگ شده و سپس هدایت، کارآمدی آنرا جهت می‌دهد. به عبارت دیگر بعداً می‌گوییم: مقیاس تأثیر با موضوع خیلی فرق دارد. کارآمدی در هدایت هست.

حجت الاسلام میر باقری: مقیاس با موضوع فرق دارد، ولی فرق هدایت با هماهنگی و فرق خود هماهنگی با وحدت روشن نیست؛ یعنی این وحدت، تعبیر رسایی نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اگر در خود «جریان» توجه کنید؛ یعنی جریان تکامل وحدت نه خود وحدت.

(س): بله! جریان تکامل هماهنگی با ...

(ج): نه! یعنی شما گاهی می‌گویید که ما به وسیله هماهنگ شدن با جهت، وحدت پیدا می‌کنیم، یک وقتی هم هست که می‌گویید: فعلاً بحث جهت مطرح نیست بلکه تکاملی برای جامعه مفروض است که آن تکامل اجتماعی، یک منشاء، منبع و بنیان جریان می‌خواهد.

(س): بنیان که در هر سه تا هست؛ یعنی به اصطلاح سرچشمه جوشش، تکامل است. حالا یک جا هماهنگی، تکامل پیدا می‌کند و یک جا هم هدایت که البته فرق این دو تا باید توضیح داده شود. بعد یک جا هم وحدت، تکامل پیدا می‌کند، مثلاً از ظرفیت یک تعبیری شود که تفاوتش با این دو تا روشن باشد.

(ج): حال یک مقدار بر روی این تعبیر تأمل می‌کنیم.

(س): فعلا از نظر مفهومی روشن شود که آیا این تعبیر همان تکامل ظرفیت است؟

(ج): بله! تکامل ظرفیت است. در حقیقت اشتداد است؛ ولی اشتداد خاص است؛ یعنی بالا رفتن انرژی و قدرت است. در اینجا قدرت را هم به معنای عامی فرض کنید که بعداً سیاست، فرهنگ و اقتصاد را می‌پوشاند.

(س): یعنی در کل جامعه جاری می‌شود.

(ج): بله، زمان کل، واجدیت جدید پیدا کند.

برادر پیروزمند: باید فراتر از ظرفیت معنی دهد. باید معنی توسعه را بدهد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در توسعه یکی از بخشهایش هست که در آن طبیعتاً ضرب می‌شود که بعدها خواهیم گفت. البته همانطور که فرمودید از ظرفیت، یک مقدار بالاتر بفرمایید و از توسعه هم یک کمی بالاتر صحبت کنید. ما در اینجا علت پیدایش زمان را می‌خواهیم بگوئیم. علت پیدایش زمان، حکومت بر ساختارش دارد که در آن بحث هماهنگی طرح می‌شود.

(س): فرمودید این بخش کلاً توسعه را می‌گوید.

(ج): بله! توسعه در بخش خود توسعه که در فلسفه بود منظور است نه این توسعه‌ای که در اینجا بکار گرفته می‌شود؛ یعنی کلاً معنی توسعه را می‌دهد.

(س): بله! اصلاً وحدت یا هر واژه دیگری که می‌خواهد بکار برود باید....

(ج): اوصاف توسعه را می‌دهد.

(س): زیر مجموعه‌هایش باید ناظر به اوصاف توسعه باشد.

(ج): ای احسنت! خودش باید معنی زمان را بدهد، عین زمان باشد. متغیر زمانی ما این است که تکامل جریان وحدت باشد، منشاء پیدایش تکامل وحدت باشد.

حجت الاسلام میر باقری: یعنی یک شدت تعلقی است که این شدت تعلق همیشه با وحدت و کثرت بیشتر پیدا می‌شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: باید با وحدت و کثرت بیشتری پیدا شود.

(س): تغییر زمان باید صورت گیرد.

(ج): بله! یعنی کلاً تغییراتی که بعداً خواهیم گفت چه در درون خود عوامل زمانی باشد، چه در عوامل ساختاری باشد، و در چه عوامل کارآیی باشد تمام آنها رهین همین هستند و این، منشاء اصلی است.

برادر حسینیان: آیا این سه وصف زمانی زیر بخش مبنا است یا اینکه علت پیدایش زمان است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: زیر بخش این هست. شما برای زمان یک علتی قایل هستید که سه بخش زمان ساز شما، اوصاف آن می‌شود؛ یعنی توسعه را عیناً تکامل بگویید. ولی نوع تکاملش از نوع تکامل کل است نه از نوع تکاملی که بعداً برای بخشهایش حتی در ضرب اوصاف زمانی به خودش ذکر خواهیم کرد.

۳/۱/۶/۱ - توسعه مبنا به معنای توسعه «ظرفیت - قدرت - انرژی» جامعه

به عنوان مثال، انرژی انسان بیشتر می‌شود، مواهب الهی بر او نازل می‌شود، قدرتش بیشتر می‌شود. به بیان دیگر تقریب او افزایش پیدا می‌کند. شاید فعلاً مناسب‌تر باشد که انرژی بگوئیم؛ چون عین همین را برای کفّار هم ذکر می‌کنیم حال آنکه در آنجا نمی‌توان معنای تقرب داشته باشد. در اینجا کل، قوی‌تر و کامل‌تر می‌شود. در عین حال نسبت به اضافه یا کم شدن مفردات چه پیشنهادی داشتید؟ «ظرفیت» را برابر با «تمایلات»، «جهت» را برابر با «تفاهم» و «تعاون» را هم برابر با عاملیت قرار دهید؛ آنوقت کلّ اینها روی هم، وصف زمانی می‌شود؛ یعنی اوصاف توسعه است. سؤال ما این است که آیا به جای بنیان جریان می‌توان منشأ جریان یا منبع جریان یا سرچشمه جریان قرار داد یا اینکه وقتی بنیان به جریان اضافه می‌شود، کافی است؟ وقتی بنیان به جریان اضافه می‌شود غیر از بنیانی است که به چیزهای دیگر اضافه می‌شود. در اینجا بنیان جریان است.

۳/۱/۷ - ذکر عنوان «جریان» در سه وصف شامل جدول با سهم تأثیرهای مختلف

برادر پیروزمند: «بنیان جریان» ظاهراً در همه موارد آمده‌است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: به عنوان مثال شما در زیر بخشهای نه گانه که نگاه می‌کنید در بخش بنیان نظام اخلاق یا بنیان نظام فکری و ... دیگر جریان ذکر نشده‌است. مبنا، موضوع و مقیاس هر سه برای تکامل سهم تأثیر دارند، هر چند سهم تأثیر ساختار کمتر از زمان است و سهم تأثیر [کارایی هم کمتر از ساختار است]. بنابراین موضوع هم سهم تأثیر دارد، در اینجا موضوع، متناظر با ساختار و مقیاس، متناظر با کارایی است. هر سه تای اینها در مجموعه ما حتماً قابل ملاحظه هستند؛ یعنی شما آثاری از سهم تأثیر زمان دارید، همانگونه که سهم تأثیر از مکان هم دارید. اینگونه نیست که سهم تأثیر آن صفر باشد بلکه فرعی است و اصلی نیست. همچنین سهم تأثیر برای مقیاس یا کارآمدی هم دارید ولی تبعی است. یعنی اگر بخواهیم «۴،۲،۱» بگوئیم مبنا، چهار می‌شود، موضوعی که آن مبنا در آن ظهور دارد، دو می‌شود و کارآمدی‌اش یک می‌شود. مثال ساده اینکه این «آلو» یک اوصافی دارد که اگر آن وصفها نباشد این اصلاً آلو نیست. یک ترکیباتی دارد. حال آیا آن اوصاف ظهورش در موضوعاتی است که اشیاء مرکب نشان می‌دهد؟ اگر باز بخواهیم مثال فیزیکی بزنیم، می‌گوییم: آن انرژی در جرم ظاهر می‌شود. این هم حتماً یک موضوع می‌خواهد؛ یعنی شما نمی‌توانید آنرا بدون موضوع پیدا کنید.

حجت الاسلام میر باقری: به تعبیر دیگر انرژی‌ها، نسبیّت دارند.

۳/۱/۷/۱ - بررسی تأثیر تغییر مبنا در ساختار (موضوع) و مقیاس

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ای احسنت. هر چند وقتی حرکت تغییر کند مثلاً موضوعات عوض می شود ولی بهر حال مبرز حرکت، موضوعات است و تأثیرش هم کارآیی آن است (س): یعنی از طریق این تعیین عمل می کنند.

(ج): احسنت. از طریق تعیین عمل می کنند؛ هر چند مسلماً آن قدرت جاذبه‌ای که دارید وقتی اشتداد پیدا می کند، موضوعات عوض می شود.

(س): این تعیین‌ها متناسب با نیروها است.

(ج): بله، شما به بیان دیگر می توانید بفرمایید که وقتی اوصاف عوض می شود، موضوع ذی‌وصف هم عوض می شود، البته در دستگاهی که وصف را تابع موضوع نمی گیرد. دقیق‌تر از این بگویید که وقتی حرکت عوض می شود، وصف عوض می شود. سؤال می شود: چه کیفیتی است؟ چه وصفی است؟ چه مقاومتی را دارد؟ می گویند: وضعیّت نسبت حرکتش به سایر حرکتها چیست؟ یعنی اوصاف زمانی‌اش هست که ساختار را از حالتی به حالت دیگر می چرخاند.

(س): نسبتش را مشخصی می کند.

(ج): ای احسنت. البته ساختار خود چنین نیست که هیچ اثری نداشته باشد، سهم تأثیر دارد. به عبارتی سهم تأثیرش منحلّ مطلق نیست.

(س): این نسبتش تعیین آنرا درست می کند.

(ج): بله، ولی سهم تأثیر نسبت آن در کل غلبه دارد لذا می گوئیم متغیر اصلی است و ساختار و موضوع به صورت متغیر فرعی عمل می کند. آن اوصاف باید در یک سطوحی ظاهر شود. اگر شما بحث اخلاق یا بحث فکر و یا بحث عمل را مطرح می کنید باید سطح آنرا هم مشخص کنید، مثلاً اخلاق در سه سطح هدایت تکامل جامعه، هدایت عدل و توازن و هدایت قسط و بهره‌وری طرح می شود. ممکن است برای مردم سطح قسط و بهره‌وری طعم داشته باشد ولی به توازن که شرایط حاکم بر قسط است خیلی توجه نداشته باشند. به عبارت دیگر فقط ارزانی را بتوانند ملاحظه کنند نه شرایط حاکم بر ارزانی را. وقتی توزیع ثروت می گویند، شرایط حاکم بر ارزانی است و وقتی قیمت جنسها را می گویند، معنایش این است که خود ارزانی را ملاحظه کرده‌اید. حالا ممکن است مثلاً این آلوی زرد را به جای کیلویی ۱۵۰ تومان، کیلویی ۱۵ ریال بدهند، ولی به جزء یک عده خاصی دیگران پول نداشته باشند، از نظر ارزانی می گویند: قیمت این میوه را در واحد ارزی که حساب کنید، خیلی ارزان شده‌است، قبلاً قیمت آن به نرخ ارز، ۱۳ دلار بود و حالا ۱۳۰ دلار شده‌است. اما می گویند: کسی نمی تواند بخرد. می گوئیم: این ارزانی مبارک خودتان باشد. وقتی کسی توان خرید نداشته باشد، خود یک شکل دیگری از گرانی

است. این شرایط حاکم بر توزیع ثروت بود. بالاتر از شرایط حاکم بر توزیع ثروت، معنای تکامل روانی، معنای نیاز و ارضای جامعه و یک معنای تکامل بالاتری مطرح می‌شود.

بنابراین واژه «مبنا»، بیانگر اوصاف زمانی است که بنیان جریان تکامل وحدت اجتماعی از طریق سه پایه بود. واژه «تکامل» به معنای افزایش وحدت و کثرت، پیدایش تنوع جدید و روابط جدید است و واژه «بنیان» هم به معنای بخش، ریشه، شالوده برای یک بخش است که اگر به «جریان» اضافه شود و جریان هم به «وحدت» یعنی به کل اضافه شود دیگر معنای بخش نمی‌دهد.

۳/۱/۸ - دلیل تکرار کلمه بنیان و جریان در سه وصف شامل جدول

برادر پیروزمند: چرا کلمه بنیان و جریان را در سه قسمت مبنا، موضوع و مقیاس تکرار کردید؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بنیان به معنی سرچشمه است.

(س): به نظر می‌آید این بنیان و جریان بیشتر با همان مبنا سازگار است.

(ج): اگر می‌خواهید آنها را بی‌تأثیر بگیرید و بگوئید، تأثیر ساختار، صفر است به معنای این است که اوصاف

زمانی به تنهایی زمان را متکفل است. حال آنکه زمان بدون مکان؛ یعنی زمان تجریدی، فرض وجود ندارد.

(س): در اینجا ما هنوز بنای ضرب کردن نداریم.

۳/۱/۹ - نحوه تقومی بودن مفاهیم در اوصاف جدول

(ج): نه. ولی باید مفاهیمی را که بکار می‌گیریم از قبیل وحدت ترکیبی باشد؛ یعنی ضرب را در ریشه‌ها لحاظ

کرده باشیم. نه اینکه مفاهیم تجریدی را درست کنیم و بعد درهم ضرب کنیم. اگر بنا باشد که زمان، متقوم به مکان

و نسبت بین هر دو با همدیگر نسبت کارآمدی باشد، باید هر سه تا سهم تأثیر داشته باشند، بله! اوصاف زمانی،

متغیرهای اصلی هستند نه اینکه به تنهایی زمان را می‌سازند.

(س): پس همین را در واژه‌ها توضیح بفرمائید که قیود موجود کدامش می‌خواهد متکفل مثلاً تأثیر ساختار در

ساختار باشد، کدامش تأثیر توسعه را در ساختار می‌گوید...

(ج): بنابراین سه قسمت، قبل از زیر بخشها به کار می‌رود: بنیان جریان تکامل وحدت، بنیان جریان تکامل

هماهنگی و بنیان جریان تکامل هدایت اجتماعی.

(س): به نظر می‌آید آن چیزی که تفاوت ایجاد کرده به گونه‌ای که یکی توسعه و یکی ساختار و دیگری

کارایی شده این است که موضوع در یکی از آنها وحدت اجتماعی و در یکی هماهنگی اجتماعی و در دیگری

هدایت اجتماعی است.

(ج): این فارقش است.

(س): فارقش این سه تا می‌شود.

(ج): درست است.

(س): بعد صدر آنها را که تکرار فرمودید برای چه می‌شود؟

(ج): برای تقوم آنها به همدیگر است؛ یعنی تکامل بدون این نمی‌شود. معنای تقومی، این است که تکامل بدون این نمی‌شود. بنیان جریان یک چیزی هست.

برادر حسینیان: تقومش به این معنا است که تکامل وحدت را به تکامل هماهنگی نسبت می‌دهیم. حجت الاسلام والمسلمین حسینی: خصلت وحدت از قبیل انرژی بود و خصلت هماهنگی یک چیز دیگری است؛ ولی هماهنگی بنفسه در تکامل مؤثر هست. به عبارت دیگر زمان مجرد از مکان ندارید بلکه زمان متقوم به مکان دارید. بنابراین حضور هماهنگی باید در جریان تکامل هم دیده شود.

۳/۱/۹/۱ - نحوه اضافه شدن قیود «وحدت - هماهنگی - هدایت» به تکامل و ارائه معانی مختلف

برادر پیروزمند: یعنی بنیان جریان تکامل که می‌گوییم، هنوز تأثیر ساختار و کارایی در توسعه با این تعبیر ذکر نشده است. بنیان جریان تکامل، تماماً مفاهیم توسعه‌ای هستند.

(ج): ولی قید وحدت، قید هماهنگی و قید هدایت، سه تا قید هستند که هر گاه به تکامل اضافه شوند، حتماً می‌توانند، سه تا تفسیر را بدهند.

(س): پس آنرا بفرمائید.

(ج): وقتی که ما تکامل را به وحدت اضافه می‌کنیم، غیر از این است که تکامل را به هماهنگی اضافه کنیم. در هماهنگی باید موضوعات و سطوح متعددی باشد تا هماهنگ بشود ولی وحدت، جان مایه انرژی کل را می‌گوید. حجت الاسلام محسنی: متوجه هماهنگی.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بفرمایید بهم متقوم هستند؛ یعنی یک شیء داریم که هم دارای یک قدرتی است و هم دارای یک هماهنگی است و هم دارای یک تأثیر.

برادر پیروزمند: این درست است که وقتی قید را اضافه می‌کنیم معنی تکامل و معنی جریان عوض می‌شود؛ یعنی وقتی بنیان جریان تکامل به وحدت اضافه می‌شود، معنی خاص خود را پیدا می‌کند. ولی در عین توجه به این مطلب کجای این تعبیر، بیانگر تأثیر ساختار در توسعه است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: فعلاً فرض می‌کنیم که ساختار در توسعه تأثیر ندارد.

(س): خیر. باید تأثیر داشته باشد.

(ج): خیر. در این عبارت فرض می‌کنیم که تأثیر نداشته باشد. با این فرض، دیگر حق نداریم که تکامل را به هماهنگی اضافه کنیم.

(س): آن در ساختار می‌شود و حالا در توسعه هستیم. اگر در ساختار می‌خواستیم آنرا مورد بررسی قرار دهیم همانگونه که می‌فرمائید می‌شود. ولی در بحث توسعه یعنی مبنا می‌فرمائید: «بنیان جریان تکامل وحدت اجتماعی»

است و می‌فرماید: این «بنیان جریان تکامل» در هر سه قسمت آمده ولی وقتی به وحدت یا هماهنگی و یا هدایت مقید می‌شود معنایش فرق دارد. می‌گوییم: تا اینجا قبول داریم، ولی می‌خواهیم ببینیم که کجای این تعبیر، بیانگر تأثیر ساختار و کارآیی در توسعه است.

۳/۱/۹/۱/۱ - نحوه تولید مفهوم در دستگاه انتزاعی و تفاوت آن در این دستگاه

حجت الاسلام میر باقری: حضرتعالی در بحث منطق فرمودید: ما مفاهیم را که تولید می‌کنیم نباید به صورت منطق صوری تولید کنیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: درست است.

(س): به گونه‌ای که یک مفهوم انتزاعی با اضافه قیود متباینه، کثرت پیدا کند. جنس، انواع شود تا به جنس الاجناس بسیط برسد، بعد هم مثلاً ده تا جنس استقرایی بگوئیم و سپس با فصول متنوع بیان کنیم. اگر این کار را کردیم دیگر نمی‌توانیم مفاهیم را به هم مقوم کنیم. مفاهیمی که اول به صورت متباین شکل می‌گیرند تقوم پیدا نمی‌کنند؛ حتی خود جنس و فصل هم تقوم پیدا نمی‌کنند. بنابراین وحدت درست نمی‌شود. برای تولید مفاهیم، در نظام اصطلاحات فرمودید: مفاهیم باید از ضرب در همدیگر پیدا شوند تا هر کجا مفهومی هست در متن آن مفهوم، سایر مفاهیم، ملاحظه شده باشد که وقتی یک مفهوم را با سه تا قیدش می‌گوییم، خود این سه تا قید جایگاهش را در ۲۷ تعریف می‌کند. مفسر نسبتش به ۲۶ وصف دیگر است. این عملیات، در نظام اصطلاحات روشن است ولی اینجا به تعاریف مشخص تبدیل شده و از نظام اصطلاحات بیرون آمده. حال آیا در این تعاریف هم این رابطه‌ها گنجانده شده‌است؟ یعنی آیا مفاهیمی که اخذ شده در ضرب با همدیگر تقومش را نشان بدهیم یا اینکه در متن خود این سه تا مفهوم تقوم ملاحظه شده‌است؟

(ج): بوسیله اضافه، تقومش را ملاحظه می‌کنیم. معنای اضافه همین است که ما ادبیات تجریدی را به عنوان ادبیات تبعی حتماً لازم داریم. ولی این ادبیات تبعی را به خودش ختم نمی‌کنیم بلکه ابتدائاً از طریق اضافه، مفهوم جدید نشان می‌دهیم. این معنا با معنایی که در وحدت و کثرت و وحدت ترکیبی هست فرق دارد. در وحدت ترکیبی هم بهر حال شما وحدت را به ترکیب اضافه کرده‌اید. هر چند وحدت متزع از ترکیب و ترکیب متزع از وحدت ندارید ولی آن کلمه مرکب را بوسیله اضافه درست کرده‌اید. درست است که مفهوماً آنها را مقوم کرده‌اید ولی کلاً شما در هر جا، چه آنجایی که بخواهید در اندازه‌گیری و گزارش‌گیری به شاخصه تبدیل کنید و چه وقتی که بخواهید صحبت کنید...

(س): قبل از اینکه ما به ترکیب برسیم خود نسخ مفاهیم هم یک موقع می‌تواند مفاهیمی باشد که در متنش بسته است.

(ج): مثل وحدت ترکیبی اگر مفهوم بسته بود، دیگر قابل اضافه هم نیست. مفهومی که در ذات خودش رابطه را نمی‌پذیرد اضافه‌اش اضافه بی معنایی است یعنی نفس مفهوم انتزاعی هم مفهومی است که در آن اضافه لحاظ

نشده است؛ در حالیکه حضرتعالی وقتی ظرفیت را طرح می‌کنید، در متن خودش معلوم است که ظرفیت چیزی است؛ و لذا می‌شود اضافه کرده و بگوئیم: «ظرفیت جهت» یا «ظرفیت عاملیت» یا «ظرفیت ظرفیت».

(ج): اصطلاحاتی که در منطق‌سازی شما است اگر نخواهید آنها را به محاوره بکشانید باید اینگونه باشد.

(س): وقتی که می‌خواهیم به محاوره بکشانیم آیا ما نباید مفهومی تولید کنیم که در مفهوم خودش [اضافه لحاظ شده باشد؟

(ج): اگر تولید کردید با ارتکاز فاصله پیدا می‌کنید. هر مفهومی را که در دستگاه منطقی خودتان تولید کنید، دیگر در دستگاه محاوره نیستید.

(س): یعنی می‌فرمایید در آن مفاهیم تصرف کنیم به این صورت که در آن اضافه را ایجاد کنیم.

۳/۱/۹/۲ - نحوه تناظر جدول طبقه‌بندی موضوعات جامعه با مدل منطقی

(ج): یعنی یک سری مفاهیم شما، مفاهیم منطقی شما می‌باشد. کسی که منطق شما را نمی‌داند، کار شما را نمی‌تواند انجام دهد. طبیعی است که اگر بخواهد با شما کار کند باید منطق شما را بیاموزد. اشتباه است که بگویند: «ظرفیت ظرفیت ظرفیت» «جهت جهت جهت» معنا ندارد. بله، در دستگاه کسی که در منطق ما نیست حتماً اینها معنا ندارد. اگر از منطق پایین تر آمده و تطبیق را آغاز می‌کنید آنگاه باید مفاهیم انتزاعی را بکار بگیرید. کلمه متناظر را هم بکار می‌برید؛ یعنی می‌گویید: این کلمه، جایگاه منطقی‌اش برابر است با آن چیزی که در اصطلاح گفته اند. «مبنا، موضوع، مقیاس» اصلاً در اصطلاحات قبلی ما نبوده است و در ادبیات منطقی ما باید «توسعه، ساختار و کارایی» گفته شود؛ ولی در تطبیق می‌گویید: این با آن متناظر است. در تناظر هم باید یک چیزی بگوئید که لااقل با توصیفی که می‌دهید مردم آنرا بفهمند.

(س): بنابراین در خود این سه مفهوم، همبستگی این سه مفهوم ظاهراً اتخاذ نشده است.

(ج): مبنای موضوع.

(س): نه، در عبارت «تکامل وحدت اجتماعی» این نهفته نیست که حتماً باید این وحدت به ساختار و کارایی، ارتباطی هم داشته باشد. ولی همینکه «ظرفیت» را می‌فرمایید، در متن ظرفیت . . .

(ج): ابتدا از همان کلمه اول صحبت می‌کنیم. مبنای موضوع و مقیاس تأثیر موضوع داریم. سه تا کلمه مبنا، موضوع، مقیاس گفته‌ایم. حال می‌گوییم: هر موضوعی را که داریم گاهی هست که شما آنرا که تعریف می‌کنید می‌گویید: کاری به تغییرش ندارم و چنانچه خودش را نگاه کنم، خود آن و اثرش را می‌بینم، خودش و مقیاس تأثیرش را می‌بینم. ولی گاهی هم هست که می‌گویید: علت پیدایش این چیست؟ علت پیدایش یک موضوع و تأثیر آن چیست؟

به علت تغییر، مبنا می‌گویید؛ یعنی علت پیدایش، علت تغییر هم هست. بعد هم تأثیر آن را بیان می‌کنید. یک مقدار عمیق تر این است که بگوئید: زمان ساز، متغیرهای زمانی. دقیق تر اینکه بگوئید: کلا زمان شیء به مکانش

متقوم است و مکانش هم به زمانش متقوم است و بین اینها حتماً کارآیی و تأثیرش به هر دو متقوم است. حالا می‌خواهیم این را به زبان ساده ذکر کنیم. می‌گویند: بعد از این همه توضیح، تازه می‌خواهید ساده‌اش را بگویید! در حالیکه اگر بر مفردات مطلب، خوب مسلط شوید، انصافاً از کتابهای اصطلاحی سخت‌تر نیست.

(س): روش منطقی‌اش چیست؟ در نظام اصطلاحات، آنجایی که می‌فرمائید: ما نباید مفاهیم تجربیدی‌ای استفاده کنیم که در متن خودشان ارتباط برقرار نیست، اولین مفاهیمی که بنا گذاری می‌کنیم، سه مفهوم است که در متن هر کدام بدون اضافه، رابطه قرار دارد.

(ج): بله، بعد هم مرتباً تکرار آنها در هم صورت می‌گیرد.

(س): بله، بعد یک روشی می‌دهیم که این سه مفهوم را چگونه به مفاهیم متقوم تبدیل کنیم. دیگر، قیود متباین به آنها اضافه نمی‌کنیم، بلکه همین مفاهیم را به نحوی هم با ترکیب می‌کنیم. ترکیب نشان دهنده جایگاه و رابطه است؛ یعنی می‌گوییم کل از اجزاء درست شده و اجزاء هم متقوم اند و جایگاهشان مفسر خصوصیت آنهاست. آن خصوصیت جایگاهی؛ یعنی رابطه را با نحوه ضرب مفاهیم نشان می‌دهیم. وقتی در اینجا می‌خواهیم آنرا به زبان تفاهم اجتماعی تبدیل کنیم....

(ج): مجبور به استفاده از کلمات مختلف بوسیله اضافه هستید. این وقتی است که زبان تجربیدی به میان می‌آید که ادبیات محوری و تصرفی نیست بلکه ادبیات تبعی است.

(س): اینکه هیچ وقت برای ما رابطه‌اش اشتباه نمی‌شود؛ به علت این است که همیشه پشت دست این ترتیب، منطق داریم؛ لذا از اینجا شروع نمی‌کنیم تا لازم‌اش این باشد که رابطه‌ها را نبینیم؛ یعنی از طرف کثرت نمی‌آییم که بعد نتوانیم هماهنگ کنیم. ولی می‌فرمائید: در زبان تجربیدی هیچوقت امکان ندارد رابطه‌ها را دقیق نشان بدهیم. (ج): نمی‌تواند باشد؛ به عبارت دیگر مردم لیوان را می‌بینند ولی به اینکه لیوان به جاذبه و دما و شرایط اجتماعی مربوط است، کاری ندارند.

۳/۱/۹/۳ - نحوه تناظر جدول از طریق اضافه در ارتباط با عینیت نه از طریق وصف و موصوف

برادر پیروزمند: می‌فرمائید که در این ادبیات تبعی و محاوره‌ای که استفاده کنیم، از طریق اضافه این کار را می‌کنیم؛ یعنی لازم نیست مفردات....

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: از طریق اضافه این کار را می‌کنیم، ولی نحوه ترکیباتی را که در اضافه بکار می‌گیریم، به دلیل اینکه خودمان به تناظر توجه داریم لذا سعی می‌کنیم به گونه‌ای هم مفهومی از مجموع اضافات درست شود که به آن مفهوم مورد نظر ما نزدیک بشود.

(س): درست است؛ منتهی از این صحبتی که آقای میرباقری می‌فرمایند، دو تا نتیجه می‌شود گرفت. یکی این است که ما اصلاً در عناوینی که اینجا انتخاب می‌کنیم و تعاریفی که می‌کنیم، لازم نیست در آن، تقوّم بین مفاهیم وجود داشته باشد؛ چون در ادبیات انتزاعی اینگونه است.

(ج): در هر واژه مفرد.

(س): ولی یک وقت می‌فرمائید که مفردات الفاظی مثل: بنیان، جریان، تکامل، هماهنگی و ... را که بکار می‌بریم مانند آنجا که مثلاً «ظرفیت» می‌گوییم، لازم نیست خود این مفهوم ارتباطی، از مفرداتش بدست بیاید.

(ج): یعنی آنجا سعی زیاد داشتیم که اصلاً کلمه اضافه‌ای نیاوریم. ما سه کلمه «ولایت، تولی و تصرف» را در هم ضرب کردیم، اوصاف توسعه، ساختار، کارآیی بدست آمد، سپس از ضرب آنها در هم، متناسب با منزلتشان تا هفت هزار و شش صد میلیارد مجموعه درست کردیم. آنجا اصلاً معنا نداشت بگوئید: یک لغت دیگری بیاورید بلکه آنجا فقط صحبت از این بود که جایگاه جدید بسازید. گویا حروف فلسفی شما به یک حروف معدودی تمام شده بود که سه حرف «ولایت، تولی و تصرف» است. بعد نحوه کلمه و کلام ساختن از این حروف را درست کردید. در حالی که در ادبیات تبعی اصلاً نمی‌شود اینگونه عمل کرده اگر اینگونه عمل کنیم بالمره مفاهمه‌ای صورت نمی‌گیرد و به عینیت هم نمی‌رسد.

۳/۱/۹/۳/۱ - ملاحظه وصف و موصوف در دستگاه منطقی و مضاف و مضاف الیه بودن اوصاف در

دستگاه تطبیق

در حقیقت یک جا وصف و موصوف هست که همیشه باید آنرا در دستگاه منطقی ملاحظه نمود، یک جا هم مضاف و مضاف الیه است که دیگر شما در دستگاه منطقی نیستید، بلکه در دستگاه تطبیق منطقتان به عینیت هستید. نسبت بین مضاف و مضاف الیه و وصف و موصوف‌تان را هم نظام منطقی شما عهده دار است؛ یعنی سؤال می‌کنند که وصفها چگونه پیدا می‌شود؟ می‌گویید: متناسب با منزلتها. پس نظام منزلت سازی شما، واسطه برای درست کردن وصفها است. با مضاف و مضاف الیه هم که از طریق منطقتان کلمه متناظر را بکار می‌برید، دیگر چیزهایی را که متناسب با این منزلت هست گزینش می‌کنید. پس در ادبیات سه چیز دارید: ۱- «وصف و موصوف» ۲- «مضاف و مضاف الیه» ۳- «رابطه بین این دو» که نظام منطقی شما رابطه بین «وصف و موصوف» و «مضاف و مضاف الیه» را بدست می‌گیرد.

۳/۱/۹/۳/۲ - بررسی تفاوت بین وصف و موصوف و مضاف و مضاف الیه

(س): البته اگر بنا داشته باشید توضیح بفرمائید، یک مقدار بیشتری توضیح لازم است. الان شما بین «وصف و موصوف» و «مضاف و مضاف الیه» تفاوت گذاشته و می‌گویید: در نظام اصطلاحاتمان به صورت وصف و موصوف و در شاخصه‌های عینی‌مان به صورت مضاف و مضاف الیه عمل می‌کنیم.

(ج): بله، با یک روشی وصف و موصوف را می‌توانیم بزرگ کنیم؛ یعنی کثرت وحدت اوصاف درست کنیم. آن نظام ما، تناظر را تمام می‌کند؛ یعنی یک ساختمان را درست می‌کند که حالا من بگویم: طبقه پنجم چه قدرتی وجود دارد بعد بگویم: حالا در عینیت چیزهایی را که آن میزان از قدرت را دارند به طبقه پنجم ببرید.

(س): حال در این وسط، وصف و موصوف بودن یا مضاف و مضاف الیه بودن، چه چیزی را حل می‌کند؟
برای تعیین و تشخیص تناظر چه کمکی می‌کند؟

(ج): یک وقت است که می‌گویید: تشخیص تناظر چگونه انجام می‌گیرد؟

(س): روش تعریف می‌شود.

(ج): روش می‌شود.

(س): روش شاخصه می‌شود.

(ج): یک وقت هم می‌گویید مضاف و مضاف الیه کجاست؟ این دو چیز است. تشخیص تناظر به «گمانه و گزینش و تناسب» است که آن یک کار دیگری است. یک وقتی هم می‌گویید: حالا بر فرض تشخیص دادیم که تناظر دارد، چگونه برای عموم آنرا بیان می‌کنید؟ آیا با؛ و خصوصیات فلسفی آنرا بیان می‌کنید؟ می‌گوییم نه، بلکه با اضافه کردن آنرا بیان می‌کنیم. بعد از آنکه معلوم کردیم مفهوممان چه چیزی است، با اضافه کردن آنرا برای عموم بیان می‌کنیم.

(س): اشکال ندارد. منتهی اینکه این روش رعایت شده یا نشده و یا چگونه می‌شود تشخیص داد، خودش بحث مهمی است.

(ج): این بحث باید در دور سوم انجام بگیرد؛ یعنی مفردات که تمام شد، یک دور بازگشت به این است که ببینیم که رابطه این مفردات به دستگاه منطقی ما چقدر است.

(س): بله، منتهی الان این بحثی که شد برای اینکه به عنوان یک قاعده از آن استفاده کرده باشیم، به نظر می‌آید نتیجه این شد که ما برای مفاهیمی که می‌خواهیم تعریف محاوره‌ای ارائه دهیم....

(ج): که بگوئیم در اینجا تعریف تبعی (یا محاوره‌ای به فرمایش شما)، دیگر تعریف منطقی نیست.

(س): آنوقت این تعریفی که می‌خواهیم ارائه دهیم، در آن باید تقوّم بین عناوین و مفاهیم وجود داشته باشد، منتهی تقوّمش از طریق اضافه باید مشخص شود.

(ج): باید از طریق اضافه بدست آید به عبارت دیگر از طریق اضافه کردن ها، ما مفهوم خود را یکبار بیان می‌کنیم که اگر کسی فقط این را ببیند احیاناً چندان متوجه نمی‌شود؛ مگر اینکه بعداً در عمل که می‌بیند ما یک کارهایی می‌کنیم، یک چیزی درست می‌کنیم، متوجه شود.

(س): منطقتش را بفهمد که چگونه است.

(ج): در عمل متوجه بشود. ولی اگر کسی به صورت نظری بخواهد به گونه‌ای دیگر است.

(س): اگر اینگونه باشد، خود پایه‌ای می‌شود برای اینکه ما این عناوین را بر این اساس ملاحظه کنیم تا معلوم شود این عمل چقدر در آن رعایت شده است.

برادر حسینیان: آیا بالایی را به قید هماهنگی اضافه فرموده‌اید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه لقب «وحدت» به اضافه «بنیان جریان» بدهید، با اینکه لقب «هماهنگی» بدهید خیلی فرق دارد. در لقب وحدت توجه به تعدد و هماهنگ سازی ضعیف است. در لقب هماهنگی حتماً باید امور متعدد باشد؛ یعنی سطوح باشد. لقب مقیاس هم حتماً باید تأثیری داشته باشد. مقیاس روی چه چیزی؟ اصلاً مقیاس که می‌گویید، مقیاس تأثیر است؛ هر چند ممکن است کسی در مورد حجم هم بگوید ما مقیاس داریم، ولی بالاخره خود حجم هم یک اثری دارد. سر جای خودش، کم می‌شود، زیاد می‌شود؛ یعنی حجم مخصوص است که البته حجم مخصوص را هم در «میکرو» و هم در «ماکرو» دارید؛ یعنی تناژ استخراج آهن برابر تناژ استخراج نفت حتماً نسبت دارد و معنی وزن مخصوص ارزشی اجتماعی آنرا تمام می‌کند که این در ماکرو می‌شود؛ یعنی اینگونه نیست که جامعه به صورت مطلق هر چه دارد و ندارد آهن تولید کند، یا هر چه دارد و ندارد چوب تولید کند، یا هر چه دارد و ندارد نفت تولید کند؛ اینگونه نیست. شما یک ترکیبی بین محصولات جهان می‌بینید که آن، سهم تأثیر یا ارزشش را در تکامل نشان می‌دهد. درست است که شما می‌گویید: مطلوبیت دارد این قدر استخراج کنم یا مطلوبیت ندارد این قدر استخراج کنم و امثال ذلک؛ ولی به هر حال یک ترکیبی می‌بینید. معنای ترکیب این است که مقیاس تأثیر، مقیاس ارزش حضور دارد، که حالا آن برای قسمت بعد است. فعلاً در قسمت اول؛ یعنی مبنا هستیم. آیا سؤالی درباره مبنا هست یا نه؟ اگر سؤالی نباشد که جلسه آینده قدم بعدی را برداشته و به عنوان «موضوع» پردازیم.

حجت الاسلام میر باقری: نه، بنا به مباحث گذشته ظاهراً بحث تمام است که اگر ما برای جامعه ... وحدت قایل شویم، این وحدت، یک مبنایی هم می‌خواهد.

برادر حسینیان: آیا اگر سیر بحث را از این طریق بفرمایید، بهتر نیست؟ ما از این طریق زودتر منتقل بشویم، یعنی ابتدا شکل منطقی‌اش را بفرمائید و بعد به مفردات پردازید. ظاهراً شما الان برعکس عمل کردید. شما ابتدا مفردات را توضیح می‌فرمائید و بعد نسبت منطقی‌اش را بیان می‌فرمائید. حال آنکه ارتکاز فکری ما بیشتر آن طرف است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی شما می‌خواهید بگوئید: برای افراد فرهنگستان بهتر است که ابتدا از همان منطق توضیح دهیم.

(س): هر چند علی فرض حرکت کنیم.

(ج): در این جلسه بنا بوده‌است غیر افراد فرهنگستان هم بیایند؛ باید این سر جای خودش محفوظ باشد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

طبقه بندی موضوعات جامعه

جلسه: ۵

تاریخ: ۱۳۷۶/۰۵/۰۲

بررسی عناوین «مبنا، موضوع، مقیاس» و نحوه ارتباط آنها

فهرست:

- ۱- اصل بودن مبنا به معنای اصل بودن اوصاف در موصوف ۸۱
- ۲- بررسی موضوع اوصاف در جامعه در سه سطح توسعه - کلان - خرد ۸۱
- ۳- بررسی رابطه مبنا و موضوع (رابطه صفت و موصوف) ۸۲
- ۳/۱- بررسی رابطه صفت و موصوف در دیدگاه اصالت ماهیت ۸۲
- ۳/۲- بررسی رابطه صفت و موصوف در دیدگاه اصالت ولایت ۸۲
- ۳/۲/۱- تقویم صفت و موصوف در دیدگاه اصالت ولایت ۸۳
- ۳/۲/۲- تعلق موصوف به وصف در مرحله ایجاد (نفی رابطه شأنت بین صفت و موصوف) ۸۴
- ۳/۳- ضرورت وجود موضوع برای وصف ۸۶
- ۴- بررسی معنای مقیاس و اوصاف آن (هدایت اجتماعی) ۸۷
- ۴/۱- معرفی سه پایگاه برای هدایت اجتماعی ۸۷
- ۴/۲- دلیل تعبیر مقیاس به هدایت ۸۷
- ۴/۳- تعریف عملکرد اجتماعی به هدایت ۸۸
- ۴/۴- مثالی در مورد اینکه هر عملی در جامعه تأثیر در هدایت دارد ۸۸
- ۴/۵- آیا مقیاس هدایت در سطح جهانی به ولایت اجتماعی است یا به ولایت تاریخی؟ (با ذکر مثال) ۸۹
- ۴/۶- تولی جامعه به تاریخ ۹۰
- ۴/۷- اجمالی در معنای تولی فردی و تولی اجتماعی ۹۱
- ۴/۸- بررسی جایگزینی کلمه «خلافت» بجای کلمه «هدایت» در سطح مقیاس ۹۱
- ۵- بررسی جایگاه عناصر انسانی در جدول طبقه بندی جامعه ۹۲
- ۶- آیا این جدول قابل بکارگیری برای هر موضوع اجتماعی است؟ ۹۲

نام جزوه : طبقه بندی موضوعات جامعه کد بایگانی کامپیوتری: ۰۱۰۷۰۰۰۵

استاد : حجت الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی تاریخ جلسه: ۱۳۷۶/۰۵/۰۲

عنوان گذار : برادر حسینان تاریخ انتشار: ۱۳۷۶/۰۸/۲۰

ویراستار : برادر رضوی حروفچینی و تکثیر: واحد انتشارات

بررسی عناوین «مبنا، موضوع، مقیاس» و نحوه ارتباط آنها

۱ - اصل بودن مبنا به معنای اصل بودن اوصاف در موصوف

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در جلسه گذشته بحث «مبنا» تمام شد ولی وارد بحث موضوع نشدیم. حالا بحث درباره این است که مبنا (یعنی «اوصاف زمان ساز») یا به اصطلاح بحث نظام اصطلاحاتمان، «اوصاف توسعه» که همان «ظرفیت، جهت، عاملیت» می‌باشد) هرگز خودش بنفسه پیدا نمی‌شود مگر تحت عنوان «اوصاف موضوعات»؛ هر چند ما در تغییر باید همین اوصاف را بشناسیم و ابتدا اوصاف تغییر می‌کند و سپس موصوف هم به تبع آن تغییر می‌کند نه اینکه ابتدا موصوف تغییر می‌کند و اوصاف هم به تبع آن تغییر می‌کند. بنابراین در نظر ما، مبنا اصل است؛ چون اوصاف اصل است؛ وقتی نسبت اوصاف بهم عوض شود در شیء، تغییر پیدا می‌شود.

۲ - بررسی موضوع اوصاف در جامعه در سه سطح توسعه - کلان - خرد

«موضوع اوصاف» در جامعه، سه سطح از جامعه می‌باشد. موضوعات جامعه را با لقبهای «توسعه، کلان و خرد» می‌شناسیم. حال برای خود «خرد» کلان، توسعه» باید تعریف خاص بدسیم و صرفاً نگوئیم آن اوصاف را کوچک کنید. چگونه کوچک می‌شوند؟ شاخصه کوچک شدن چیست؟ کجا باید آنها را پیدا کنیم تا کوچک شده باشند؟ اگر «اوصاف زمان ساز» مثلاً اخلاق باشد اینکه در جامعه کوچک شوند به چه معناست؟ کلان باشند یعنی چه؟ اخلاق توسعه باشد یعنی چه؟ بنابراین، آن سه تا [گرایش - بیش - دانش] در مبنا ضربدر این سه تا در موضوع می‌شوند ولی باید برای این سه تا [توسعه - کلان - خرد] در موضوع یکبار تعریف مستقل ارائه دهیم هر چند که در معنی مستقل آنها هم باید معنای ترکیبی باشد؛ نباید معنای تجزیه‌ای تجزیه‌ای باشد (که بعداً در جدول به تشریح اینها می‌پردازیم). سه موضوع «تکامل تنظیم توسعه نظام اجتماعی»، «تکامل تنظیمات کلان اجتماعی» و «تکامل تنظیمات بهره‌وری اجتماعی»، بنیان جریان تکامل هماهنگی می‌شوند. در بالا مبنای وحدت بود نه هماهنگی ولی اینجا تعدد سطوح است که هماهنگی می‌شود. باید سه سطح و سه برش از موضوعات با هم هماهنگ باشند. اگر در این قسمت سؤالی ندارید، به قسمت دیگر پردازیم.

در اینجا یک توضیح مجددی می‌دهیم: کلمه موضوع، موضوعات ذی وصف شد که وصف آنها، وصف زمان هست و خودشان ساختار یعنی ترکیبات یک مجموعه را درست می‌کنند، بنفسه باید تعریف داشته باشند و بنفسه باید تعریف آنها تعریف تجزیه‌ای نباشد بلکه ترکیبی باشد. موضوع تکامل جامعه هم عبارت است از بنیان جریان تکامل هماهنگی اجتماعی؛ یعنی منشأ جریان تکامل هماهنگی.

۳ - بررسی رابطه مبنا و موضوع (رابطه صفت و موصوف)

حجت الاسلام میرباقری: رابطه بین خود مبنا و موضوع خیلی روشن نیست. به صورت جدا از هم روشن است که «مبنا»، عامل وحدت نظام است و «موضوع» هم موضوعی است که این وحدت در آن جریان پیدا می‌کند. (ج): اگر آن وحدت بخواهد صفت برای موصوفهایی شود باید آن موصوفها را در اینجا پیدا کنیم. پس ربط اینها ربط صفت و موصوف است. (س): حالا خود صفت و موصوف در اصطلاح حضرت عالی چه ربطی دارند؟

۳/۱ - بررسی رابطه صفت و موصوف در دیدگاه اصالت‌ماهیت

مثلاً در اصطلاح فرهنگ اصالت‌ماهیت، در منطق اصالت‌ماهیت معنای موصوف و صفت روشن است که به عرض و جوهری بر می‌گردد که ذات آنها غیر از یکدیگر است. یک تعریفی هم می‌کنند که وجود این، وجود وصفی است ولی ذاتاً، ذاتی غیر از آن است (مثل سفیدی و جسم). هر وصف و موصوفی در آن دستگاه همین گونه می‌باشد که وجود صفت، وجود نعتی است هر چند ذاتش، ذاتی مستقل از موصوف است.

۳/۲ - بررسی رابطه صفت و موصوف در دیدگاه اصالت‌ولایت

(ج): حال اینجا بر عکس است. موضوعات به اصطلاح آنجا، نعتی می‌شوند. (س): پس چگونه تعریف می‌کنید تا نسبت بین این دو برعکس شود. (ج): تعریفی را که ما در اینجا ارائه می‌دهیم (اگر بخواهیم یک قدم بالاتر رفته و از ریشه فلسفی بگوییم) این است که کلاً ما یک فاعل داریم که تعلق به فاعل بالاتر دارد تا در توسعه فاعلیت فاعلیت کند. این مربوط و ربی که بعد در بحث تکامل ارائه می‌کنیم؛ یعنی در ربوبیت موضوعاتش نمی‌تواند اصل باشد، بلکه پرورش در آن اصل است. وصف هم که می‌گوییم برای آن چیزی است که در پرورش، اصل در تغییر می‌باشد. در عین حال خود آن صفت بنفسه نمی‌ماند بلکه باید در زمان دوّم عوض شود. هر چند تغییرات آن بر تغییرات موصوفش، بر تغییر ترکیباتش و بر تغییر نظام حاملش سببیت دارد. شما یک چیز دیگر را هم در آنجا ندارید. شما یا صفت و موصوف دارید یا مضاف و مضاف الیه ولی معنای کارآیی (که نسبت بین زمان و مکان باشد) را اصلاً ندارید. ما در اینجا اولاً باید توجه داشته باشیم که این وصفها، وصفهای مجرد نیستند بلکه وصفهای مرکب هستند؛ یعنی اوصاف زمان‌ساز، یک وصف نبوده و اوصاف بریده از هم، نیز نمی‌باشند. ثانیاً در خود آنها نسبت تغییر مختلف، وجود دارد. ثالثاً خود آنها با تغییرات مختلفشان اصل برای تغییرات موصوف هستند. (س): نسبت بین آن دو چیست که می‌گوییم آن اصل است و این فرع است؟ همان قسمت که جلسه قبل معنا فرمودید ابهام و تعین [ندارد].

۳/۲/۱ - تقوّم صفت و موصوف در دیدگاه اصالت ولایت

(ج): بالاتر از ابهام و تعین است؛ یعنی تقوّم می‌باشد؛ یعنی یک مجموعه است که ذات آن مجرد از آن نمی‌تواند لحاظ شود. فقط اینگونه نیست که تعین پیدا کند تا بگوییم: بنابراین آن وجود، وجود نعتی برای این وجود ذاتی است؛ بلکه این ذات بجز در نسبت بین اوصاف پیدا نمی‌شود. آهن بجز در نسبت بین اوصاف پیدا نمی‌شود. این، به یک منزلتی از یک نظامی که اوصاف با هم دارند منسوب است نه اینکه آهن ماهیتی است که اگر وجود پیدا کرد همین است. همیشه به عنوان یک مثال می‌گفتیم: «میرحسین موسوی» چقدر قدرت اجتماعی دارد؟ می‌گفتید: در چه منصبی قرار دارد؟ منصبها، یک نظام به نام نظام نسبتها دارد. این نسبت، نسبت حدود و اختیارات اجتماعی است. بعد از آن، نسبت حرکتها به هم است و بالاتر از نسبت حرکتها، نسبت فاعلیت و بالاتر از این، نسبت تولی و ولایت در نظام ولایت است. حال این نظام نسبت بین ولایت و تولی، قواعد حاکم بر حرکتها را می‌سازد؛ یعنی قوانین نسبت شما را در دستگاه نظام ولایت می‌سازد. منزلت اوصاف در آنجا بر منزلت موصوفها حکومت دارد؛ اگر هر دو فاعل تبعی باشند یکی از آنها یک قدم بالاتر است؛ متقوّم ربطشان هم در نظام ولایت تمام می‌شود. نه اینکه تعین وجودی پیدا می‌کند بلکه تقوّم وجودی دارند. در دستگاه اصالت شیء می‌گویید اگر مقوّمات ماهیت عوض شود، ماهیت هم عوض می‌شود ولی در دستگاه اصالت ولایت می‌گوییم: اصلا مقوّمات تغییر [عوض می‌شود]. در «نظام ولایت، تولی، تصرف»، هم این تغییر می‌کند و هم بالایی تغییر پیدا می‌کند، ولی حتماً در نظام ولایت نحوه تبعیت و ربط موضوع به صورت فرعی است. در اینجا ولایت، ولایت اجتماعی است که یک وحدتی دارد و یک هماهنگی.

(س): آیا ما غیر از آن نظام اوصاف و نسبتهایی که با هم دارند چیز دیگری هم بنام موصوف داریم یا خیر اوصافی داریم که با یک نسبتهایی با هم متقوّم هستند؟

(ج): مثل این است که بگویید آیا غیر از انرژی، جسم هم هست یا نه؟! حتماً جسم هست ولی هرگز جسم، علت پیدایش انرژی در عالم نمی‌شود.

(س): انرژی علت پیدایش جسم می‌شود.

(ج): بفرمایید: هستند؛ در یک نظام نسبت متقوّم هستند نه علتی که وجوداً و حدوثاً سابق باشد و این، معلول باشد آنها به نحوی که ممکن باشد هیچ وقت تبدیل به جسم هم نشود. شما اینگونه بگویید که با توجه به روابط و منزلتهایی که دارد، تجسدها و حوزه‌هایی که پیدا می‌کند آیا می‌تواند حوزه پیدا نکند؟ می‌گوییم خیر. در تغییرات حوزه چه چیزی مؤثر است؟ مثلاً جریان حرکت، جریان انرژی آیا این هم مؤثر است؟ بله، ولی سهم کمتر را از بین چهار، دو، یک دارد.

برادر حسینیان: آیا این تجسد، منزلت همان وصف در منزلت پایین تر است؟ یعنی آیا همان وصف است که حوزه دیگری دارد؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: شما یک چارت وزارتی درست کنید، بعد در تلاقی خطها، منصبها را بنویسید؛ به دنبال پیدا شدن این تلاقی یک قدرت و تجسّدی پیدا می‌شود.
(س): این تجسّد، موصوف است.

(ج): موصوف است نه به این تعبیر که وصف، نعت آن باشد؛ بلکه موصوفی است که خودش محصول است آنهم نه محصولی که از آن جدا شود، بلکه به هم متقوم هستند لذا تغییرات این نیز در آن اثر دارد.
حجت الاسلام میرباقری: نسبت بین این دو چیست؟ یک زمانی ما دو تا ذات می‌بینیم که این دو ذات نمی‌توانند در عرض هم باشند، در غیر این صورت نسبت بین اوصاف و موصوف، وحدت پیدا نمی‌کند. گاهی هم می‌توانیم بر اساس مشرب عرفا بگوییم این مظهر اوست و در این تجلی کرده‌است.

۳/۲/۲ - تعلق موصوف به وصف در مرحله ایجاد (نفی رابطه شأنت بین صفت و موصوف)

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ابدأً.

(س): نسبت به واجب نمی‌گوییم بلکه در خود ممکنات اینگونه می‌گوییم.

(ج): در خود ممکنات بگوییم.

(س): در انرژی و جرم بگوییم جرم، تجلی انرژی است؟

(ج): یک زمانی بحث اینگونه است که ما می‌توانیم یک موضوعی جدای از موضوعات دیگر مفهوماً یا مصداقاً پیدا کنیم، آن وقت می‌گوییم حالا ربطشان چگونه است؟ و یک زمانی می‌گوییم که وحدت ترکیبی دارند. اما بهر حال مفهوم اینکه این دو را مستقل لحاظ کنیم غلط است. مفهوم متقوم که بالاتر از مفهوم وحدت ترکیبی است به معنای این است که متعلق به آن ایجاد شده‌است آنهم نه متعلق به خدا بلکه متعلق به فاعل بالاتر. در فاعل تبعی، تبعی تبعی تبعی، متعلق به فاعلی که یک رتبه تبعیت آن کمتر است (یعنی متعلق به فاعل تصرفی) ایجاد شده‌است. حیث وجودی و کون وجودی آن در نظام وحدت بوجود آمده‌است. اینکه این بریده شده و بعد سنجاق شده و حالا به دنبال سنجاق آن می‌گردیم اشتباه است. بعداً به مثال این مطلب که می‌رسید کاملاً واضح می‌شود. مثلاً زمانی که می‌گویید توسعه، بنیان نظام ولایت جامعه می‌شود، کلان، بنیان نظام تولی جامعه می‌شود و خرد، بنیان نظام عملکرد جامعه می‌شود، جامعه نمی‌تواند از اینها خالی و غیر متعلق به هر کدام از اینها باشد. هر عمل اجتماعی که پیدا شود یک عملکردی دارد که این عملکرد حتماً حضور یک تولی و ولایتی هست.

(س): یعنی آیا بحث اینکه ما می‌گوییم آن اصل است، به معنای این نیست که آن مظهر است و یا این، معلول

است آنهم به معنای اینکه شأن آن باشد؟

(ج): این حرفها بی ربط است. ابدأً نه به معنای شأن است و نه به معنای مظهر. اینها مفاهیم تجریدی هستند؛ هر

چند از این مفاهیم استفاده می‌کنیم.

(س): یعنی آن فاعل به تعبیر خودمان، نسبت به این، فاعل تبعی است.

(ج): فرمانده چه ربطی به فرمان پذیر دارد؟

(س): یعنی موضوع، خود فاعلی است که نسبت به اوصاف فاعلی تبعی است.

(ج): اوصاف زمانی، اصلی است. بعد موضوع، فرعی است و مقیاس، تبعی است. یک مجموعه داریم که شما

نمی‌توانید در خارج آنرا جدای از همدیگر ببینید.

(س): یعنی علاوه بر نسبتها، یک واقعیتی هم هست؛ یعنی اوصافی است که به هم نسبت دارد بعد واقعیتی هم

وراء این اوصاف و نسبت هست که به این اوصاف متقوم است.

(ج): واقعیت ساختاری در اینجا هست.

(س): روشن است که واقعیت به معنای اصالت ذاتی نیست و به معنای مظهري که شأن آن باشد نیز نیست.

بالاخره فاعلی است که نسبت به این فاعلها، فاعلی تبعی است.

(ج): کما اینکه ما مفاهیم را هم هرگز وجود مفهومی خاصِ مصداقِ ماهیت نمی‌شناسیم، بلکه می‌گوییم: فاعل

تبعی است؛ فاعلیت هم دارد و در جریان هم اثر دارد. زمانی که ما می‌گوییم این سیگار اخلاق دارد غیر از اینست

که بنده اخلاق دارم و سیگار می‌کشم؛ اینکه این سیگار افکار دارد، غیر از فکری است که آنرا درست کرده‌است؛

یعنی می‌گوییم در جریان تکامل اخلاق اجتماعی، در جریان تکامل اجتماعی، شرایط به نسبت بر من اثر

اخلاقی می‌گذارد.

(س): اخلاق است؛ یعنی تجسّد یک خلقیاتی است که بر خلقیات اجتماعی اثر می‌گذارد.

(ج): و خودش هم می‌تواند پذیرا باشد تا تجسّد پیدا کند.

(س): بله، خودش فاعل است، کیفیت نیست.

(ج): احسنت! یعنی قابل نیست بلکه در نظام ولایت حضور دارد.

(س): منتهی حضورش تبعی است.

(ج): حضورش، حضور تبعی است.

(س): ان شاء الله بعد باید یکبار دیگر مرور کنیم که فاعل تبعی محض که تصرفی نباشد چیست.

(ج): آن باید قاعدتاً در نظام فکری در قسمت فلسفه آن بررسی شود.

(س): باید معلوم شود که «کیفیت» چه طرح جدی‌ای پیدامی‌کند.

(ج): این حتماً تقاضا دارد، تقاضای بعد از طلب دارد. به عنوان مثال وقتی دست شما دردمی‌گیرد اصلاً تبعیت

نمی‌کند؛ معنایش این است که تابع کسی دیگر است.

(س): پس تابع است.

(ج): تابع کس دیگری است؛ تقاضا هم دارد؛ تا زمانی مسخر شماس است که به آن می‌گویند مسخر باشد. ما

خودمان را در ده می‌بینیم و خلیفه را در بغداد می‌بینیم و می‌گوییم: دست خودمان! ربط آنها ربط واقعی است؛

دست خودمان یعنی چه؟ زمانی که دست درد می‌گیرد دیگر نمی‌توانیم آب وضو به صورتمان بزنیم. بعد خدا شفا می‌دهد لذا می‌توانیم آب به صورتمان بزنیم؛ یعنی تا هر زمان خدا بخواهد تحت تسخیر شما قرار می‌گیرد. مثلاً وقتی با دست از روی ظلم سیلی به گوش کسی می‌زنید، آن دست از شما شکایت کرده و علیه شما شهادت می‌دهد، می‌گوید: من مسخر و فرمانبر این بودم و این فرمانده من بود و به این کاری که این کرد راضی نبودم. اینگونه نیست که بگوییم: امکان ندارد مثلاً این دست شهادت بدهد، بعد یک تأویلاتی هم برای آن درست کنیم؛ بلکه خودش شهادت می‌دهد و حرف می‌زند. وقتی که می‌گوییم این دست، حرف می‌زند) به خصوص قبل از درست شدن ضبطصوت) به نظر دیگران می‌آمد که این دست باید یک زبان کوچک و تار صوتی داشته باشد که وقتی نفس می‌کشد از داخل تارهای صوتی، گذشته و کیفیت خاص پیدا کند تا حرف‌زدن واقع شود؛ لذا می‌گفتند زبان آن و تارهای صوتی آن کجا هست؟! در حالی که ضبط صوت نه تارهای صوتی دارد و نه زبان دارد. اگر این کار را کامپیوتری کنید و به آن فرمان بدهید، می‌تواند صوت ایجاد کند. امروزه مانند تصویر توانسته‌اند صوتهای مختلف را از صوتهای نازله با فرمان کامپیوتر درست کنند. صوتهای عالی ترکیبی آن را هم می‌شود. بشر در چیزی که تحت تسخیرش هست به اذن خدا درست کند. اما در گذشته تعجب می‌کردند که حرف‌زدن دست، چگونه ممکن است؛ شهادت سنگریزه به «اشهد انک محمد رسول الله» را هم به عنوان معجزه می‌گفتند و مرتباً دنبال این بودند که چگونه ممکن است سنگریزه حرف بزند؟! سنگ عقیق، اولین سنگی است که به ولایت مولی الموحّدین علی بن ابی‌طالب^۷ شهادت داده‌است.

۳/۳ - ضرورت وجود موضوع برای وصف

یک صحبت درباره این هست که آیا یک مجموعه، موضوع می‌خواهد یا خیر؟ حتماً مجموعه، غیر از جریان زمان، ساختار مکانی هم می‌خواهد؟ در مورد ساختار مکانی بعداً توضیح می‌دهیم که هر چند ساختار است ولی غیر از ساختار اوصاف زمانی است، هر چند متقوم به هم باشند. همچنین باید برای آن همراه خصوصیت، تعریف ارائه دهید تا بتوانید برای آن شاخصه بدهید. اگر برای زمان تعریف ندهید، نمی‌توانید بعداً برای آن شاخصه تعریف کنید؛ اگر برای مکان تعریف ندهید، نمی‌توانید شاخصه معین کنید؛ همین گونه‌است که باید برای مقیاس کار آبی هم تعریف بدهید.

برادر حسینیان: شما گفتید: این وصف، معنای زمانی می‌دهد و موصوفمان معنای ساختاری می‌دهد؛ حال مقیاس چه معنایی می‌دهد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: معنای کارآبی می‌دهد.

(س): یعنی آیا مقیاس، جدای از موصوف است؟

(ج): بله، کارآبی، عملکرد و تأثیر است.

(س): آیا تأثیر موصوف است؟

(ج): بله.

حجت الاسلام میرباقری: حاصل تقوّم موصوف و وصف است.

۴ - بررسی معنای مقیاس و اوصاف آن (هدایت اجتماعی)

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: با تقوّم موصوف و وصف به همدیگر شما می‌توانید مقیاس تأثیر هم مشخص کنید. هر سه تا [موصوف و وصف و کارآیی] باید شاخصه داشته باشند. حال مقیاس در اینجا که مقیاس تکامل جامعه است، عبارت است از «بنیان جریان تکامل هدایت اجتماعی».

۴/۱ - معرفی سه پایگاه برای هدایت اجتماعی

«هدایت اجتماعی» سه پایگاه دارد: ۱- «هماهنگی شرایط توسعه جهانی» است که به عنوان یک جامعه بزرگ بزرگ می‌باشد ۲- «هماهنگی روابط جوامع درونی آن جامعه جهانی». جامعه جهانی شما در تاریخ با جهت تکامل و کل، هماهنگ می‌شود و درون آن جامعه جهانی، «روابط بین المللی» است. ۳- در یک جامعه کوچک‌تر از این دو «توسعه ملی» یا توسعه یک جامعه ملاحظه می‌شود. بنابراین یک عضو به عنوان یک «ملت» پیدا کردیم (که آنرا سر جای خودش تعریف می‌کنیم)، یک «رابطه‌ای بین ملل» پیدا کردیم و یک «کل» پیدا کردیم که هر سه باید تعریف تکامل داشته باشند. هدایت گاهی نسبت به کل واقع می‌شود، گاهی نسبت به روابط و ارتباطات و درون آنها پیدا می‌شود و گاهی نسبت به اجزای آنها تمام می‌شود که طبیعتاً هر سه مرکب هستند.

۴/۲ - دلیل تعبیر مقیاس به هدایت

(س): چرا از سوّمی تعبیر به هدایت کردید؟

(ج): جامعه یک تکاملی دارد، که وحدت دارد، هماهنگی دارد و هدایت هماهنگی دارد. اثر هماهنگی این است که اگر در جای دیگر مفروض شما از جامعه و ولایت، تولی الهی و الحادی باشد حتماً هدایت نقش پیدا می‌کند. اگر خدای ناخواسته در مبانی، مفروض باشد که وحدت و هماهنگی داریم و هدایت از درون خودش می‌جوشد؛ مثلاً ماده خودش هادی کار هست؛ مطلوبیت، آرمان و جهت را تکنولوژی معین می‌کند و دیگر کسی هدایت ندارد؛ معنای این صحبت این است که ولایت تاریخی را نپذیرفته‌اید و تکامل تاریخ را به ماده سپرده‌اید. کما اینکه اگر تکامل را به ماده سپردید در واقع قدم بالاتر نسبت به کل، ربوبیت را انکار کرده‌اید. ولی اگر گفتید ربوبیت حضرت حق است و تولی هست و تولی هم مراتبی دارد و می‌تواند حیوانی یا الهی شود در این صورت خلافت، دو بخش پیدا می‌کند؛ یعنی اگر تولی شما الهی و ملکوتی بود، بعد خودتان خلافت پیدا کرده و هدایت می‌کنید. اولین مرحله هدایت شما در حساسیت شما و لشکر اوصاف درونی خودتان است که در اینجا اخلاق می‌باشد. بعد

در تمثّل شما می‌آید و بعد هم در رفتار عینی شما می‌آید که در نظام ولایت می‌فرماید: حضور در نظام ولایت و نسبت بین ولایت و تولّی، قدرت عملکرد و قدرت خلافت شما را معین می‌کند، حال این چه در فرد باشد (یعنی در تهذیبهای فردی)، چه در جامعه باشد و چه در تاریخ باشد که طبیعتاً قلمرو غیر معصوم، مطلقاً ولایت اجتماعی است و نمی‌تواند ولایت تاریخی باشد.

۴/۳ - تعریف عملکرد اجتماعی به هدایت

(س): غرضم این بود که نسبت بین «مبنا» و «موضوع» چیست؟

(ج): هدایت است. اگر نوع موضوعتان، به گونه‌ای مفروض شد که مستقلّ از تولّی قابل تعریف نباشد، مستقلّ از هدایت و خلافت هم قابل تعریف نیست. شما با عمل خود به ولی، تولّی پیدا می‌کنید؛ یعنی خلافت می‌کنید؛ تصرف پیدا می‌کنید. با کارآیی، خلافت و تصرفات خود در واقع هدایت می‌کنید. ظهور خلافت به معنای هدایت است.

(س): پس آیا عملکرد در جامعه به هدایت تعریف می‌شود؟

(ج): مطلقاً به هدایت تعریف می‌شود. در جامعه، در انسان و حتی در حیوانات و اشیاء و مانند آن هیچ عملی خارج از ولایت و تولّی نمی‌توانید پیدا کنید. سر جای خودش خواهیم گفت که حیوانات و اشیاء هم تولّی دارند، هر چند تولّی آنها به گونه‌ای دیگر است. اشیایی که درست می‌کنید حتماً در تولّی و ولایت دارای حضور هستند؛ هر چند به جامعه سازنده شان ملحق شوند و تحت تسخیر جامعه سازنده‌شان باشند. بنابراین نمی‌توانید هدایت و خلافت را از اوصاف زمانی و مکانی جدا کنید. اصلاً کارآیی آن جز این نیست. اگر مجموعه در حال حرکت تقریبی است، قربت حتماً هدایت می‌خواهد؛ کما اینکه اگر در حال بُعد است (به گونه‌ای که این را برای دیگری بستر می‌سازد) بُعد نیز حتماً هدایت می‌خواهد؛ به عبارت دیگر به صورت جبر مادی انجام نمی‌پذیرد بلکه به صورت پرورشی در تولّی و ولایت انجام می‌گیرد. هیچ کاری در جامعه واقع نمی‌شود که خارج از تولی و ولایت باشد، بخصوص اگر کار، کار اجتماعی باشد یا آب به آسیاب پرچم کفر می‌ریزد یا آب به آسیاب پرچم توحید می‌ریزد.

۴/۴ - مثالی در مورد اینکه هر عملی در جامعه تأثیر در هدایت دارد

(س): یعنی آیا ما می‌توانیم عملکردها را به هدایت تعریف کنیم؟

(ج): بله؛ یعنی یک گونه‌ای، به گونه دیگر انجام می‌شود. بنده وقتی یک برگ کاغذ را تا می‌زنم، اینگونه نیست که در عالم اثر نداشته باشد هر چند اثرش به اندازه همین تا خوردن باشد.

(س): اگر جهت را در فعل بیاوریم، هدایت می‌شود.

(ج): احسنت. حالا می‌گویید چگونه هر عملی اثر می‌گذارد؟ می‌گویم وقتی این کاغذ تا می‌شود تا روی آن بنویسم با اولش کمی فرق پیدا می‌کند. تا آنجا هم فرق پیدا می‌کند که اگر ده بار این کاغذ را تا کنم قابلیتش را کم کم از دست می‌دهد. بعد اگر کاغذ فشرده شده‌ای را برای نوشتن نگه دارم، می‌گویند: برای چه کسی می‌خواهید روی آن بنویسید؟ می‌گویم: می‌خواهم مثلاً صورت نیازمندیهایی را که در خانه گفته‌اند، برای خود یاد داشت کنم. می‌گویند عیبی ندارد. اما اگر بگویم برای دیگری می‌خواهم یاد داشت بنویسم. می‌گویند: روی این کاغذ ننویس. می‌گویم: برای یک شخص بزرگی می‌خواهم بنویسم. می‌گویند: روی کاغذ تمیز بنویس؛ یعنی برای این، اعتبار سیاسی قایل می‌شوند؛ هر چند از نظر خواندن، بهر حال کاغذ فشرده شده را هم می‌شود خواند. منزلت این کاغذ در نظام ولایت تفاوت کرد؛ منزلت سیاسی آن عوض شد؛ منزلت اقتصادی‌اش هم به نسبت کمی عوض شد؛ از نظر منزلت فرهنگی ممکن است دیگر کاغذ روانی نباشد. نمی‌توانید بگویید: فعل دارای اثر نیست و نمی‌توانید بگویید: فعل دارای نیّت و انگیزه نیست و نمی‌توانید بگویید دارای فکر نیست. به عنوان مثال الان عصبانی هستیم و حواسمان نیست و یک کاغذی را فشرده می‌کنیم. می‌گوییم: پس انضباط شما در نظام ولایت کم است؛ درجه شما پایین تر است. در فاعلی که تحت تسخیر شما بود بدون محاسبه و انضباط لازم تصرف کردید. اگر سؤالی درباره کل «مبنا، موضوع و مقیاس» باشد پاسخ می‌دهیم.

۴/۵ - آیا مقیاس هدایت در سطح جهانی به ولایت اجتماعی است یا به ولایت تاریخی؟ (با ذکر مثال)

(س): آیا مقیاس هدایت در سطح جهانی، به ولایت اجتماعی بر می‌گردد یا به ولایت تاریخی؟
(ج): در آنجا ولایت اجتماعی به جامعه برمی‌گردد و تأثیرش را در تولّد تاریخی می‌بینید؛ یعنی وقتی می‌گویید: «بنیان نظام تعاریف و احکام و تکامل معادله‌های حاکمیت جهانی»، مثال ساده‌اش این است که اگر با معنای سواد به گونه‌ای عمل کردید که یک بافت برای آن درست کردید مثلاً خواهید گفت: باید یک بافت خاصی از اطلاعات را در یک مراحل خاصی بخوانید تا به شما لیسانس بدهند که اگر در مراحل خاص دیگری بخوانید فوق لیسانس می‌دهند و بعد به خارج تشریف می‌برید. البته اگر این نظام مفاهیم و این کلاس‌بندی و نحوه ترکیبش را رعایت کرده باشید در دانشگاه‌های جهان از شما امتحان می‌گیرند و پذیرفته می‌شوید. در این بافت، درجه و نمره معلومات دینی کم است و نمره ریاضی زیاد است. وقتی را که برای ریاضی می‌گذارند خیلی است و وقتی را که برای معلومات دینی می‌گذارند کم است. حال ما این بافت را عوض می‌کنیم؛ بافت نمره و بارم بندی و وزن دادن را هم عوض می‌کنیم. می‌گویند: افراد، اطلاعاتی را که می‌خواهند از فوق تخصص مهندسی برای تخصص و فوق تخصصی به خارج بروند در دانشگاه‌های آنجا قبول نمی‌شوند. می‌گویم: من برای پرورش نیروهایی که لازم دارم، نیازهای خود کشورمان را اصل قرار می‌دهم. می‌گویند: نیروهایی را که پرورش می‌دهی دیگر در دنیا آنها را به رسمیت نمی‌شناسند. در مورد حقانیت و بعد علمیت هم می‌گویند: علوم پایه حکم می‌کند؛ یعنی ریاضی مثل خون در رشته‌های دیگر جاری است در حالیکه این علوم را که شما گفتید در رشته‌های دیگر حضوری ندارد! اگر یک

فرد بخواهد فوق تخصص انسانی هم بگیرد باید با تحقیقات کتابخانه‌ای و میدانی کار کند که تحقیقات کتابخانه‌ای زمینه میدانی را درست می‌کند. می‌گویم: دین از همه چیز بالاتر است. می‌گویند: نه، دین در نظام تعاریف پذیرفته‌شده جهانی جای خاصی دارد. می‌گویم آن جایی را که آنها به دین داده‌اند تعریف مادی برای آن کرده‌اند. می‌گویند: آن، جا پذیرفته شده است. می‌گویم چرا پذیرفته شده است؟ می‌گویند: چون توانسته مقیاس سرعت، دقت و تأثیر را در انسان، ابزار و منابع طبیعی بدست بگیرد و تعاریف کارآمدی برتر را آن توانسته بدست بگیرد؛ در این صورت طبیعتاً معادله‌ها و استانداردها بر آن اساس می‌شود؛ وقتی هم بر آن اساس شد دیگر شما باید تلاش کنید که بپذیرند حرف شما هم جایی دارد. می‌گویند: نه از نظر علمی. تلائم تئوریک آن را که درست کردید، سلامت باشید (ان شاء الله تعالی)؛ ولی پذیرفته نشده است. می‌گویم من کارآمدی عینی و تجربه هم دارم. می‌گویند کارآمدی عینی شما نتوانسته استانداردها را بهم بزند؛ اگر توانست مقیاسها را عوض کند، آنگاه می‌تواند حضور جهانی داشته باشد و قدرت سیاسی هم مجبور به تبعیت است.

۴/۶ - تولی جامعه به تاریخ

(س): آیا این معنای تصرف در تولی تاریخی است؟

(ج): حتماً؛ اگر کفار توانستند در حرکت جهانی محور کار را بدست بگیرند، تولی به ولایت ائمه طاهرین منزوی می‌شود. البته اگر در مرحله‌های تاریخی بنا باشد دستگاه، زیر و زبر شود دیگر در توسعه و تکامل تاریخی دیگر آن ملتها سهم نیستند به این معنا که آمده و همراهی کرده باشند، آنها هم در تولی شیطانی مقابله می‌کردند؛ «اللّه ولیّ الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیائهم الطّاغوت»؛ اولیای کفار، طاغوت بود و خداوند تبارک و تعالی دستگاه آنها را بهم ریخت، «فاخذناهم اخذ عزیز مقتدر». بنابراین تصرفات در تولی تاریخی حضور دارد؛ چون درباره جامعه صحبت می‌کنید، نسبت جامعه هم به تاریخ، نسبت تولی می‌باشد؛ البته این تولی می‌تواند الهی باشد و می‌تواند الحادی باشد و می‌تواند به نسبت تغییر کند و ترکیبی از این دو باشد. با انقلاب اسلامی، تولی تاریخی به نسبت بسیار زیادی تحت تأثیر قرار گرفت و ایمان، قابلیت طرح پیدا کرد. سهمی را که هر چند به صورت تبعی برای جامعه نسبت به تاریخ و برای تاریخ نسبت به تکوین قایل شوید، شما در آن متصرف هستید و در یک بخشهایی از آن محور هستید و باید معنایش را معین کنید که هدایتی که می‌کنید، هدایت الهی است یا الحادی.

تا امروز حدود هزار و چهار صد سال است که اهل سنت به «عمر» تولی دارند؛ این تولی فقط در امور اعتقادی نیست بلکه منشأ اثر هم هست. در امور اجتماعی و درست کردن نظام اجتماعی امر عظیمی است، در دست کردن امر اقامه، فقط فقه اهل سنت در امور فردی نیست که در عالم درست شده و نظام حقوقی درست شده است. بلکه بر اساس نظام حقوق بین‌الملل است که قضاء نسبت به ملتها انجام می‌گیرد و بالاتر از آن، تعاریف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی است که معنی تخلف، معنی امکان ارتباط را آنها نه فقط زبان و تفاهم ارتباط را بلکه انگیزه‌ها

را در مرتبه بالا یعنی خوفها، امیدها، میلها و یأسها را شکل می‌دهد و هدایت می‌کند. در منزلت جهانی این حتماً هدایت است.

۴/۷ - اجمالی در معنای تولی فردی و تولی اجتماعی

(س): چرا اسم هدایت را تولی می‌گذارید؟ آیا این، ولایت نیست؟

(ج): همیشه بوسیله تصرفات شما که حتماً خلافت و ولایت شماست، تولی بزرگتری رخ می‌دهد؛ به عبارت دیگر شما یک تولی درونی دارید و یک تولی اجتماعی که تولی اجتماعی شما به تصرفات و حضور اجتماعی شما درست می‌شود که حتی گاهی سکوت در آن کافی است؛ «السکوت أخ الرضا وإن لم یکن معنأ کان عدوناً»؛ گاهی اینگونه است که حتی غفلت و عدم اهتمام هم خطرناک است. با اینکه غافل تکلیف ندارد ولی صحبت از این است که چرا غافل است؟ این از قبیل این است که کسی بدون حجّت جازم شود و به مقدمات توجه نکرده باشد. اگر اهتمام باشد غفلت نخواهد بود، مگر جایی که عدم بلوغ تمام باشد؛ یعنی بگوییم خروج موضوعی دارد؛ ولی اگر در شأن او این التفات باشد غفلت او به سادگی غفلت شمرده نمی‌شود بلکه اهمال شمرده می‌شود.

۴/۸ - بررسی جایگزینی کلمه «خلافت» بجای کلمه «هدایت» در سطح مقیاس

برادر حسینیان: آیا بجای کلمه «هدایت» می‌توانیم کلمه خلافت را بگذاریم؟

(ج): یک صحبت این است که شما در فاعل تبعی تصرف می‌کنید ولی این را هم می‌دانید که در جامعه، همه افراد یک نیت از تبعیت، یک نسبت از تصرف و یک نسبت هم از محور بودن را دارند. با این توضیح اگر خلافت را به گونه‌ای قرار بدهید که معنی هدایت را بر دارد و تصرف را تصرف قطعی تمام شده قرار بدهد، شاید خیلی مناسب نباشد. هر چند این صحبت محل تأمل است ولی شکی ندارد که اگر «بنیان جریان خلافت» نوشته بودیم فقط معنی ولایت را در بر می‌گرفت نه ترکیب «ولایت و تولی و تصرف» را.

(س): آیا در تقسیم بندی شما خلافت جای تصرف نمی‌نشیند؟

(ج): خلافت را که می‌گویید آیا شما محور تام هستید یا نیستید؟

(س): حمل محور بر محدوده‌ای که متولی است.

(ج): آیا هدایت هم همانجا می‌باشد یا نه؟

(س): یعنی هدایت، تجسّد همان خلافت می‌شود.

(ج): یعنی اگر بخواهید بگویید که هم «معادله حاکمیت» درست می‌کنیم و هم «تکامل حضور» پیدا می‌کنیم و

هم «تکامل بهزیستی»، آنگاه هدایت، تقسیم این سه تا می‌باشد. به نظر می‌رسد که هدایت مناسب‌تر باشد. جریان تکامل هدایت اجتماعی را هم بعداً توضیح خواهیم داد.

(س): آیا این جدول، جدول طبقه بندی وصفی موضوعات جامعه است یا خود موضوعات را طبقه بندی می‌کند؟ یعنی آیا این اوصاف را که ما در اینجا ذکر می‌کنیم هر کدام در جامعه، نمایشگر موضوعاتی هستند؟ ظاهراً اینگونه نظر نشده است.

(ج): باید یک کل از مفاهیم اجتماعی را نشان دهد.

۵ - بررسی جایگاه عناصر انسانی در جدول طبقه‌بندی جامعه

(س): آن وقت جایگاه عناصر تشکیل دهنده این کل چیست؟

(ج): مثلاً ممکن است شما یک جدول برای فلسفه تاریخستان داشته باشید که در فلسفه تاریخ مثلاً اوصاف «ولایت، تولی، تصرف»، «اصلی، فرعی، تبعی»، «فرهنگ، سیاست، اقتصاد» باشد که بخواهد تکامل تاریخ را به یک نسبتی بیان کند. بهرحال شما حتماً در آنجا هم جدول لازم دارید که باید جدول تاریخی‌تان باشد. حتماً باید یک جدول جامعه هم داشته باشید که مثلاً این جدول فعلی باشد.

(س): یعنی نیروهای انسانی که در این جدول قرار دارند به خصوص مدیران، کجای جدول قرار می‌گیرند؟

(ج): اینها از این جدول، پایین تر هستند. این جدول، اوصاف ارکان و اصول است که ارکان در این سه تای اولی هست و اصول هم بقیه جدول می‌باشد. بعد باید به اساس برسیم؛ وقتی اساس بدست آید، ابتدا باید شاخصه‌بندی شده و عناوینی شود که معنون آن باید هم انسان، هم شیء و هم رابطه باشد.

۶ - آیا این جدول قابل بکارگیری برای هر موضوع اجتماعی است؟

(س): حال آیا ما می‌توانیم این جدول طبقه‌بندی را درباره هر موضوعی بکار بگیریم؟

(ج): اگر به موضوعات اجتماع قید بزنید، می‌توانید بکار بگیرید.

(س): نه، مثلاً این بلندگو، هم گرایش دارد و هم بینش دارد و هم دانش.

(ج): این خود، موضوع اجتماعی شد.

(س): نه، کل جامعه را نمی‌گوییم، بلکه یک موضوع از موضوعات جامعه را می‌گوییم.

(ج): که بخواهید ربط آن را به موضوعات دیگر جامعه ببینید مثلاً می‌گوییم: قیمت دارد، معدن دارد، علم

دارد و....

(س): بله، در سطح توسعه، کلان و خرد بگوییم.

(ج): اگر ربط آن را نخواهید ببینید، نمی‌توانید این طبقه بندی را بکار بگیرید، ولی اگر ربط آن را بخواهید

ببینید باید با همین طبقه‌بندی ببینید. باید ربط موضوعات جامعه با این جدول طبقه‌بندی دیده شود.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»